



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



تبار شناسی  
بھائیپت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تبارشناسی بهائیت

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	تبارشناسی بهائیت
۸	مشخصات کتاب
۸	جای پای روس و انگلیس
۹	باب در مکتب یهودیان
۱۰	القائات دالگورکی به باب
۱۲	توبه نامه باب
۱۳	ماجرای خوشگذرانی ها و اعدام باب
۱۵	پیوند بهائیت و صهیونیسم
۱۶	بهائیت را بشناسیم
۱۶	افتضاحات بهاء سران فرقه را فراری داد
۱۸	تبعید بهاء به عکا و تولد فرقه بهائیت
۱۹	ادعای الوهیت
۲۰	لاطایلات باب
۲۰	اشاره
۲۰	کتاب بیان کتاب آسمانی باب
۲۲	دستورالعمل های من درآوردی
۲۲	اشاره
۲۲	از بیان باب السابع من الواحد الثانی
۲۲	بعضی از فروع تعالیم باب
۲۳	برخی از تعالیم بابیت
۲۳	تناقض در آموزه های بهائیت
۲۴	حکایتهای ساختگی

- ۲۴ ..... اشاره
- ۲۵ ..... حکایت
- ۲۶ ..... اما شرح قضیه
- ۲۶ ..... مستر همفر و وهابیت
- ۲۸ ..... خط انگلیس در دستور کار بهابیت
- ۲۹ ..... عباس افندی که بود؟
- ۲۹ ..... اشاره
- ۳۰ ..... شوقی ربانی
- ۳۱ ..... اختلافات و انشعابات
- ۳۲ ..... عمده ترین عوامل انحراف مشروطیت
- ۳۲ ..... اشاره
- ۳۳ ..... بهابیت در عصر مشروطیت
- ۳۴ ..... مروج تروریسم
- ۳۴ ..... اشاره
- ۳۴ ..... تروریسم؛ مشخصه بهائیان
- ۳۵ ..... کمیته مجازات پایگاه بهائیان
- ۳۵ ..... حقایق تاریخی کمیته مجازات
- ۳۶ ..... یاور صهیونیستها
- ۳۷ ..... اشاره
- ۳۷ ..... جاسوسی برای بیگانگان
- ۳۷ ..... همپیمان با صهیونیست های یهودی
- ۳۸ ..... در هم تنیدگی با جامعه صهیونیستها
- ۳۸ ..... اشاره
- ۳۹ ..... اتحاد بهائیان و صهیونیستها

- بہائیت به مثابه یک حزب صهیونیستی ..... ۳۹
- اعلام خطر امام علیہ نفوذ بہائیان ..... ۴۰
- بہائیت سکولار ..... ۴۱
- اشارہ ..... ۴۱
- نقش آمریکا در گسترش فرقہ ..... ۴۱
- نقش زنان در بہائیت ..... ۴۲
- منجلاب فساد ..... ۴۲
- آخر ..... ۴۴
- اشارہ ..... ۴۴
- تلقی روشنفکران از بابیگری ..... ۴۴
- پاورقی ..... ۴۵
- دربارہ مرکز تحقیقات رایانہ‌ای قائمیه اصفهان ..... ۵۳

## تبارشناسی بهائیت

## مشخصات کتاب

جمعی از نویسندگان

سایت بهائی پژوهی

## جای پای روس و انگلیس

فتنه باب و بها از توطئه های مهمی است که از اواسط دوره قاجاریه باهدف آسیب رساندن به اسلام و خصوصاً تشیع از سوی کانونهای استعماری طراحی شد و در مسیر تداوم حیات سیاه و تباهاش همواره در کنار دشمنان اسلام، درصدد ضربه زدن به این دین مبین و از بین بردن خصلتهای ضد استکباری و ظلم ستیز آن بود و در یک کلام هدف طراحان این فتنه، تلاش برای شکستن کیان و اقتدار ملی ایرانیان که از زمان صفویان حول محور تشیع پدید آمده و منافع قدرتهای استکباری و استعماری را تهدید می کرد، بود. نخستین گروههای خارجی و عناصری که باهدفهای استعماری پا به سرزمین ایران گذاشتند، جامعه ایران را جامعه ای محکم و یک دست در سایه اتحاد عقیدتی و باورهای اسلامی یافتند و پس از دهها سال آمد و رفت و مطالعه و رایزنی به این نتیجه رسیدند که برای نفوذ در این جامعه و کشاندن ایران به جاده استعمار و استثمار، چاره ای جز ایجاد اختلاف در عقاید دینی مردم و تقسیم این رودخانه درخشان به جویبارهای کوچک و کم رمق و بی اهمیت ندارند. به همین سبب تلاش در راه تضعیف بنیانهای اعتقادی مردم ایران و ایجاد اختلاف در میان آنان را در دستور کار خود قرار دادند. بر اساس همین درک و احساس نیاز بود که مشاهده می کنیم دولت انگلستان به عنوان قدرت طراز اول و مسلط استعماری آن روزگار، برای نفوذ در سرزمینهای اسلامی بویژه ایران، طرح و برنامه ای مفصل تدارک می بیند و برای ایجاد شکافت در بافت اعتقادی مردم مسلمان و شیعه مذهب ایران بوجه هنگامی در نظر می گیرد و نایب السلطنه و فرمانروای هندوستان اعلام می کند که غازی حیدرالدین پادشاه "صوبه اود" و فرمانفرمای "لکنهو" تمام ما یملک و دارایی خود را وقف مراکز دینی شیعیان جهان کرده است تا درآمد حاصله از آن در هر سال صرف امور معیشتی و تحصیل علوم دینی طلاب شیعه مذهب شود. [۱]. از همین زمان شعبه ویژه امور دینی و اوقاف در کنسولگری های انگلیس در شهرهای ایران، بویژه شهرهای مذهبی نظیر مشهد و قم و شیراز و نیز در شهرهای عراق و بین النهرین مانند شهرهای کربلا و نجف و سامره آغاز بکار کرد. در این شعبه های نو بنیاد که زیر نظر سفارت بریتانیای کبیر در تهران اداره می شدند، چندین کارشناس امور دینی عضو وزارت مستعمرات انگلستان (که به زبانهای فارسی و عربی تسلط کامل داشتند) مشغول به کار گردیدند. دیپلماتهایی که در این شعبه ها فعالیت می کردند، ظاهراً صاحب عنوان "دبیر" بودند. اینان اطلاعات فراوانی پیرامون ادیان و مذاهب داشتند و در هر شهر، عوامل و جاسوسان مخصوصی با این "دبیران ادیان" در ارتباط بودند و با بودجه مخصوصی که دولت انگلستان به نام "موقوفه صوبه اود" در اختیار آنان گذاشته بود، در فعالیتهای مذهبی و اسلامی مردم اخلاص می کردند. سرار تورهاردینگ دیپلمات معروف و سفیر وقت دولت انگلستان در ایران، این بودجه را به یک اهرم قدرتمند تشبیه می نماید و می نویسد: "اختیار تقسیم وجوه موقوفه صوبه اود در دستهای من مانند اهرمی بود که با آن می توانستم همه چیز را در ایران و در بین النهرین بلند کنم و هر مشکلی را حل و تصفیه نمایم..." [۲] سیاستمداران و دولتمردان انگلیسی که در آن ایام آفتاب در مستعمراتشان غروب نمی کرد، کینه ای آشتی ناپذیر با اسلام و مسلمانان داشتند و آنها را سد راه تسلط خود بر ملل و سرزمینهای مشرق زمین می دانستند، تاجایی که لرد گلاستون نخست وزیر انگلستان در یکی از جلسات پارلمان این کشور به پشت تریبون رفت و در حالیکه قرآن کریم را بر سر دست بلند کرده بود خطاب به نمایندگان گفت: "تا این کتاب در دست مسلمین است کاری از انگلستان درباره آنان بر نمی آید و ما نمی توانیم بر آنان حکومت



کنیم". به همین دلیل بود که اساس سیاست انگلستان در کشورها و سرزمینهای اسلامی بر پایه ایجاد تفرقه و اختلاف در بین مردم و فرقه‌ها و مذاهب قرار گرفت و "شعبه اموراتیان" در سفارتخانه‌های بریتانیا در کشورها و شهرهای اسلامی بوجود آمد و دولت‌مردان انگلیسی مبارزه با اسلام و ایجاد اختلاف بین مسلمانان و پیروان مذاهب مختلف اسلامی را در دستور کار خود قرار دادند و در این میان بیش از همه برای ایجاد اختلاف در بین شیعیان برنامه ریزی کردند. انگلیسیها که از همان ابتدای ورود به ایران در زمان صفویه، شیعه را سد راه وصول به اهداف استعمارگرایانه خود یافته بودند، در اندیشه تضعیف باورهای اسلامی و اعتقادات ضد سلطه بیگانه مردم شیعه مذهب ایران بودند و با هدف تضعیف قدرت نظامی و اقتصادی شیعیان، همواره سلاطین عثمانی را به جنگ با ایران و درگیری و نبرد خونین با پادشاهان شیعه مذهب صفوی تشویق می کردند. بر این اساس یکی از محورهای عمده تلاشهای کارگزاران استعماری و ماموران و دبیرهای شعبه ادیان وزارت مستعمرات و نیمه مستعمرات و مستملکات دولت انگلستان، پیدا کردن، تشویق و پشتیبانی و حمایت از مدعیان مهدویت (به عنوان یکی از اصول اعتقادی شیعه) با هدف ایجاد تشقت و پریشانی و چند دستگی در میان مسلمین بود. این حرکت در ایران که در همسایگی هندوستان، یعنی بزرگترین و زرخیزترین مستعمره بریتانیا قرار داشت، واجد ویژگی و اهمیت خاص بود. این نکته قابل تعمق و اندیشه است که تنها در فاصله زمانی پنجاه سال چندین مدعی مهدویت در سرزمینهای اسلامی پیدا شدند که به شهادت اسناد و مدارک تاریخی که همگی وبدون استثنا از حمایت دولت انگلستان برخوردار بودند و به شهادت همان اسناد تاریخی سه تن از این مدعیان مهدویت ایرانی و عبارت بودند از میرزا سید علی محمد شیرازی (باب) و میرزا حسینعلی نور کجوری (بهاءالله) و میرزا یحیی صبح ازل، که "سید علی محمد شیرازی" فتنه بایگری را در ایران پدید آورد و موجب خونریزی و کشتار در ایران شد و "میرزا حسینعلی نوری" فرقه ضاله بهائیت را ایجاد کرد که آن هم باعث صدمات جبران ناپذیری به مردم این آب و خاک گردید و "میرزا یحیی صبح ازل" هم فرقه ازلیگری را ایجاد کرد. فتنه "بایگری" و "بهائیکری" و "ازلیگری" همگی از آبشخور "شیخیکری" و اندیشه های شیخ احمد احسائی سیراب می شوند. بر اساس مدارک موجود، ماموران دولت انگلستان مدتها پیش از آنکه سید علی محمد شیرازی (باب) ادعای خویش را مطرح سازد او را زیر نظر داشتند و همواره گزارش فعالیت‌های وی و پیروانش را به لندن می فرستادند. برابر سند موجود در بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس، به تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ که یک مامور ناشناس انگلیسی از تهران به لندن ارسال داشته چنین آمده است: "جناب لرد پالمستون بر حسب تعلیمات جناب لرد، اینجناب افتخار دارد شرحی درباره مسلک جدید" باب "را لفاً ارسال دارم. مطالب ضمیمه را یکی از پیروان باب به من داد و من تردیدی در صحت آن ندارم... در یک جمله، این (در شمار) ساده ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم و لاقیدی نسبت به خیر و شر کلیه اعمال بشر خلاصه می شود. افتخار دارم که منقادترین چاکر ناچیز باشم. امضاء ناخوانا [۳]."

## باب در مکتب یهودیان

باب کیست سیدعلی محمد شیرازی بنیانگذار فرقه ضاله «باییه» در محرم ۲۳۵ قمری در شهر شیراز به دنیا آمد. پدرش رضا و مادرش فاطمه بیگم و بنا به قولی خدیجه بیگم نام داشت. خواندن و نوشتن را به شیوه معمول زمانه خویش در شیراز آغاز کرد. هنوز کودک بود که پدرش را از دست داد، به همین سبب روانه بندر بوشهر شد و تحت کفالت دایی اش قرار گرفت و مدتی را نزد یک مکتب دار که از پیروان فرقه «شیخیه» بود، به کار آموختن پرداخت. و چون به سن رشد و بلوغ رسید در کنار دایی خود به کسب و کار در «کمپانی ساسون» که سهام و مالکیت آن متعلق به یکی از کلان سرمایه داران یهودی بغداد بود و در بندر بوشهر و بمبئی هندوستان به کار تجارت تریاک اشتغال داشت، پرداخت. وظیفه سیدعلی محمد در آغاز این همکاری، انجام کار بسیار دشوار «تریاک مالی» بود. او وظیفه داشت تا هر روز بیش از ده ساعت در زیر آفتاب سوزان بندر بوشهر و اکثراً بر روی بام کاروانسرای که

به عنوان انبار نگهداری و محل ذخیره تریاک، در اختیار و تملک کمپانی یهودی «ساسون» بود، تریاک های خام را که به صورت مایع در خمره و کوزه های بزرگ قرار داشت، بر روی تخته ای مخصوص ریخته و با کاردک فلزی ویژه این کار، ساعت ها آن را به بالا و پایین می کشید و مالش می داد تا کم کم این مایع در مجاورت هوا و مالش دادن، تبدیل به گلوله ها و حجم های سفت و فشرده تریاک شود. سپس آنها را به صورت «لول» های ۲۰ گرمی در می آورد تا به دفتر تجارتخانه «ساسون» در بمبئی هندوستان ارسال شود و در راستای سیاست استعماری انگلیس، در منطقه آسیای جنوب شرقی، بویژه چین، با قیمتی در حد رایگان بین مردم بومی آن مناطق توزیع گردد. خاندان معروف نمازی شیراز از عوامل توزیع اینگونه تریاک ها در منطقه چین بودند و ثروت سرشار خود را از رهگذر تریاک های مجانی که از یهودیان می گرفتند و در منطقه توزیع می کردند، به دست آوردند. بسیاری از کارشناسان بر این عقیده اند که حداقل روزی ده ساعت کار در زیر آفتاب سوزان بندر بوشهر به مشاعر «سیدعلی محمد شیرازی» آسیب رسانده و از او موجودی «مالیخولیایی» - که ادعای تصرف در ماه و ستارگان را داشت - ساخته بود. این نکته در خاطرات پرنس کینیاز دالگورکی [۴] سفیر کبیر روسیه در ایران درباره سیدعلی محمد باب آمده است. آشنایی سیدعلی محمد شیرازی (باب) با خانواده یهودی و سرمایه دار «ساسون» [۵] تأثیرات مهمی در زندگی او گذاشت و وی را با کانونهای مهم یهودی آشنا ساخت که بنا به اعتقاد پاره ای از مورخین پایه های اصلی ادعاهای او درباره «باب امام زمان بودن» و یا بنا به اعتقاد فرقه «شیخیه» ادعای «رکن رابع» بودن او از همین ایام و در ارتباط با همین کانون ها شکل می گیرد. «سیدعلی محمد شیرازی» (باب) که دوران مکتب و تحصیلات مقدماتی خود در بوشهر را تحت نظر معلمی به نام شیخ عابد که دارای اعتقادات متعصبانه «شیخیگری» و از پیروان شیخ احمد احسائی پیشوای بزرگ و بنیانگذار این فرقه بود، گذرانده و در شمار معتقدان این فرقه درآمده بود، با هدف تکمیل معلومات خود، سفری هم به کربلا- می رود و در آنجا مدت زمانی را در کلاس درس سید کاظم رشتی پیشوای وقت «شیخیه» و جانشین شیخ احمد احسائی، مؤسس این فرقه، حضور می یابد. بابی ها و بهایی ها سیدعلی محمد شیرازی را صاحب «علم لدنی» می دانند و در این مورد به شدت مبالغه می کنند. آنان در مورد حضور وی در کلاس درس سید کاظم رشتی چنین می نویسند: «تا سید باب به محضر سید رشتی ورود فرمودند با اینکه حضرت باب جوانی بود بیست و چهارساله و سید (رشتی) مردی پنجاه ساله، این تاجری محقر و آن عالمی موقر، درس را احتراماً له موقوف نمود و توجه تلامیذ را به صحبت حضرت باب معطوف فرمود و در حین صحبت چنان احترامات فائقه و تکریمات لائقه از مورود نسبت به وارد ظاهر می شد که همگی در شگفت و حیرت افتادند و مسائلی از آثار ظهور موعود در میان آوردند که پس از این مقدمات و بروز داعیه ایشان همگی طلاب آن مسایل را راجع به سید باب دانسته و غرض سید کاظم رشتی از این مسایل و اذکار آن بود که به طلاب بفهماند حضرت باب قائم موعود و مهدی منتظر است...» [۶]. سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ می میرد و هیچ یک از شاگردان و خواص خود را برای جانشینی اش انتخاب نمی کند و چند روز قبل از مرگ خود، در حضور گروهی از مریدانش اعلام می دارد که بزودی حضرت صاحب الزمان یا به قول پیروان فرقه شیخیه، «رکن رابع» ظهور خواهد کرد و خود اداره امور مسلمین و جهان را به دست خواهد گرفت و جهان را به سمت قسط و عدل رهبری خواهد کرد. زمانی که سید کاظم رشتی از دنیا رفت، علی محمد شیرازی در بوشهر بود و همراه با دایی اش در خدمت تجار یهودی، بویژه تجارتخانه «ساسون» به کار فرآوری و آماده سازی تریاک اشتغال داشت. در آن زمان بیش از پنج سال بود که «سیدعلی محمد» با یهودیان و تجارتخانه «ساسون» در ارتباط مستقیم بود. از این روی این ادعا که سیدعلی محمد شیرازی به تشویق و اغوای یهودیان خود را جانشین سید کاظم رشتی و پس از آن «باب» امام زمان خوانده است، دور از انتظار نیست.

پس از سید کاظم رشتی، سیدعلی محمد با اینکه در کربلا و در حلقه یاران نزدیک ملا کاظم رشتی نبود، تحت تأثیر تلقینات پرنس دالگورکی بلافاصله ادعای جانشینی او را مطرح ساخت و درست یک سال بعد، در سال ۱۲۶۰ قمری که مصادف با هزارمین سال غیبت امام عصر (عج) بود، با حمایت کانونهای متنفذ و مرموز استعماری، دعوی خویش را مطرح نمود و ضمن اینکه خود را «رکن رابع» خواند، ادعا کرد که «باب» امام زمان (عج) است و در نشست و برخاست های روزانه و در میان اطرافیان خود گفت که «من مبشر ظهور امام زمان و باب او هستم و هر کس که به ظهور حضرت مهدی (عج) اعتقاد و ایمان دارد، باید ابتدا با من که «باب» و «در» او هستم بیعت کند». وی حتی حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» را در جهت اثبات این ادعای خود معنی و تفسیر می کرد و می گفت، حتی حضرت رسول اکرم (ص) به حقانیت و ظهور من اشاره کرده و فرموده اند: «من شهر علم هستم و علی باب». پرنس کینیاز دالگورکی درباره نحوه آشنایی و تلقین مطالب و تعالیم خود به علی محمد باب چنین می گوید: «من فکر کردم چگونه است که این عده قلیل شیعه... بر یک دولتی مثل عثمانی غلبه کرده اند و چگونه همین جماعت با یک عده قلیل جنگ هایی با روسیه نموده و یک لشکر انبوه را از میان برداشته اند. آن وقت دانستم که (این پیروزی ها) به واسطه اتحاد مذهبی و عقیده و ایمان راسخی است که به دین اسلام دارا بوده[اند]... من هم در صدد [ایجاد] دین تازه دیگری افتادم که این دین وطن نداشته باشد. زیرا فتوحات ایران به واسطه وطن دوستی و اتحاد مذهبی بوده است... (پس از آشنایی با علی محمد در عتبات) سید علی محمد دست از دوستی من نمی کشید و بیشتر مرا مهمان می کرد و قلیان محبت را با هم می کشیدیم... (او) خیلی ابن الوقت و مرد متلون الاعتقادی بود و نیز به طلسم و ادعیه و ریاضیات و جفر و غیره عقیده داشت. چون دید من در علم حساب و جفر و مقابله و هندسه مهارت دارم، برای رسیدن به مقصودش شروع به خواندن حساب در نزد من نمود. با این همه هوش با هزاران زحمت چهار عمل اصلی را در نزد من خواند و بالاخره گفت من کله ریاضی درست و حسابی ندارم. شب های جمعه در سر قلیان سوای تنباکو چیزی مثل موم خورد می کرد... به من هم تعارف نمی کرد، به او گفتم چرا قلیان را به من نمی دهی بکشم؟ گفت: تو هنوز قابل اسرار نشدی که از این قلیان بکشی. اصرار کردم تا به من داد کشیدم... خنده فراوان کردم... روزی از او پرسیدم این چه چیزی بود؟ گفت: به عقیده عرفاً اسرار و به قول عامه چرس... دانستم حشیش است و فقط برای پرخوری و خنده خوب است، ولی سید می گفت مطالب رمز به من مکشوف می شود. گفتم... می خواستی (موقع حساب خواندن) بکشی که زودتر فهم مطالب کنی... به واسطه (کشیدن) چرس اصلاً میل درس و مطالعه از او فراری شده بود و دل به درس خواندن نمی داد. روزی در سر درس آقای آقا سید کاظم (رشتی) یک نفر طلبه تبریزی از آقا سؤال کرد: آقا حضرت صاحب الامر کجا تشریف دارند؟ آقا فرمود: من چه می دانم شاید در همین جا تشریف داشته باشند، ولی من او را نمی شناسم. من مثل برق خیالی به سرم آمد که سیدعلی محمد این اواخر به واسطه کشیدن قلیان چرس و ریاضت های بیهوده با نخوت و جاه طلب شده بود... شبی که قلیان چرس را زده بود من بدون آنکه قلیان کشیده باشم با یک حال خضوع و خشوع در حضور او خود را جمع کرده گفتم: حضرت صاحب الامر! به من تفضل و ترحمی فرمایید بر من پوشیده نیست تویی، تو... من مصمم شدم یک دکان جدیدی در مقابل دکان شیخی باز کنم و اقللاً اختلاف سوم را من در مذهب شیعه ایجاد کنم. گاهی بعضی مسائل آسان از سید می پرسیدم، او هم جواب هایی مطابق ذوق خودش که اغلب بی سر و ته بود، از روی بخار حشیش می داد، من هم فوری تعظیمی کرده و می گفتم تو باب علمی یا صاحب الزمانی، پرده پوشی بس است، خود را از من مپوش... (روزی) مجدداً به منزل او رفتم و... تقاضای تفسیر سوره عم را کردم... سید هم قبول این خدمت کرد و قلیان چرس را کشیده شروع به نوشتن نمود (وقتی سید چرس می کشید به قدری چیز می نوشت که یکی از تندنویس های نمره اول... بود) ولی اغلب مطالب او را من اصلاح می کردم و به او می دادم که بلکه او تحریک و معتقد شود باب علم است. آری سید بهترین آلت برای این عمل بود. خواهی نخواهی من سید را با اینکه متلون سست عنصر بود، در راه انداختم و چرس و ریاضت کشیدن او هم به من کمک می کرد... (سیدعلی محمد) همیشه تردید داشت و می ترسید دعوی صاحب الامری بکند، به من می گفت که اسم من

مهدی نیست، گفتم من نام تو را مهدی می گذارم. تو به طرف ایران حرکت کن... من به شما قول می دهم که چنان به تو کمک کنم که همه ایران به تو بگروند، تو فقط حال تردید و ترس را از خود دور کن... هر رطب و یابسی بگویی مردم زیر بار تو می روند، حتی اگر خواهر را به برادر حلال کنی... سید بی نهایت طالب شده بود که ادعایی بکند ولی جرأت نمی کرد. من برای اینکه به او جرأت بدهم به بغداد رفته، چند بطر شراب خوب شیراز یافتم و چند شبی به او خوراندم. کم کم با هم محرم شدیم و به او... (مطالب) را حالی کردم... به هر وسیله ای بود رگ جاه طلبی او را پیدا کردم و او را به حدی تحریک کردم که کم کم دعوی این کار بر او آسان آمد... به سید گفتم از من پول دادن و از تو دعوی مبشری و بابت و صاحب الزمانی کردن. او را راضی کردم و به طرف بصره و از آنجا به طرف بوشهر رفت... [در نامه هایی که به هم می نوشتیم] او خود را نایب عصر و باب علم می خواند، من در جواب او را امام عصر می خواندم... همین که او رفت من در عتبات شهرت دادم که حضرت امام عصر ظهور نموده و همین سید شیرازی امام عصر بود و به حال ناشناس در سر درس آقای رشتی حاضر می شده... [۷]. به طور کلی بهائیان شب جمعه پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری برابر با ۲۳ ماه مه ۱۸۴۴ میلادی را شب مبعث «نقطه اولی» می دانند و آن را مبدأ تاریخ خود (تاریخ بدیع) قرار داده اند. میرزا حسینعلی نوری (به‌الله) این روز را یکی از اعیاد مهم بهائیان اعلام کرده و هر گونه اشتغال در این روز را بر بهائیان حرام نموده است. [۸]. در این زمان و پس از طرح ادعای «سیدعلی محمد باب»، کارگزاران استعمار روسیه، با ترفندهای مختلف سعی در جلب نظر شاگردان و پیروان سید کاظم رشتی می کنند، اما توفیق چندانی در این عرصه نمی یابند و تنها ۱۸ نفر را - که بعدها براساس حروف «ابجد» در فرقه های باییه و بهائیت به حروف «حی» معروف شدند - با وی همراه و همساز می نمایند و آنان را برای ابلاغ ظهور «باب امام زمان» به نقاط مختلف کشور، بویژه منطقه خراسان بزرگ و شرق کشور، یعنی منطقه نفوذ انگلستان و در مجاورت مرزهای هندوستان و دایره نفوذ کمپانی هند شرقی می فرستند.

### توبه نامه باب

کارگزاران استعمار برنامه خروج و ادعای «سیدعلی محمد باب» را به دقت طراحی کرده بودند و چون در روایات شیعه آمده است که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج) گروهی از مردم خراسان به رهبری یک روحانی و با پرچم های سیاه به یاری آن حضرت خواهند آمد، عوامل سفارت روس پس از زندانی شدن سیدعلی محمد باب در قلعه چهریق ماکو، یکی از کارگزاران خود به نام ملاحسین بشرویه را به خراسان فرستادند و او در روستاهای آن منطقه شایعه می ساخت که حضرت صاحب الزمان ظهور کرده است و همگی باید با اسب و شمشیر و پرچم های سیاه به یاری او بشتابند و برخی از مردم ساده دل روستایی آن ایام که ظلم و جور اربابان و حکام و ستم جاری در ارکان حکومت قاجار و ملوک الطوائفی بعد از صفویه تا آن ایام و زد و خورد های خانمان سوز مدعیان سلطنت بعد از کریمخان زند و ظلم و کشتار آقا محمدخان قاجار و جنگ های ایران و روسیه و پیروزی کفار یعنی روسیه تزاری را از علائم ظهور حضرت می دانستند، برای اینکه در شمار یاران نخستین حضرت مهدی (عج) باشند، از یکدیگر سبقت می جستند و به سرعت آماده می شدند و مرکب و شمشیر و غذای مختصری برای بین راه برمی داشتند و دسته دسته به ملاحسین بشرویه می پیوستند تا برای نجات «سیدعلی محمد باب» ابتدا به پایتخت و سپس به آذربایجان بروند. خبر هجوم روستاییان خراسانی موجب هراس شاه قاجار و درباریان شد و باعث گردید تا به سرعت گروهی بزرگ از سربازان حکومتی را همراه با توپ و تفنگ و مهمات آتش زای جنگی به جانب خراسان گسیل دهند. سرانجام گروه سربازان حکومت و روستاییان خراسانی در نزدیکی قصبه بسطام - حوالی شاهرود کنونی - با یکدیگر برخورد کردند و سربازان حکومتی با برتری خاصی که از نظر تجهیزات جنگی داشتند، به قلع و قمع روستاییان پرداختند. پس از این زد و خورد خونین و بروز بلوا و آشوب در نقاط مختلف کشور، بنا به پیشنهاد میرزاتقی خان امیرکبیر سیدعلی محمد باب را از قلعه چهریق به تبریز آوردند و ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود دستور داد تا جلسه

ای با حضور علمای آذربایجان تشکیل شود و نیز فرمان داد تا برای بررسی و شناخت بهتر عقاید «باب» او را به حضورش بیاورند و از وی خواست تا با علمای حاضر در این جلسه - که اکثراً از پیروان فرقه «شیخیه» بودند - مناظره نماید. ناصرالدین میرزای ولیعهد گزارشی از این جلسه برای پدرش محمد شاه قاجار فرستاده که در آن آمده است: «قربان خاک پای مبارکت شوم... اول حاج ملا محمود پرسید مسموع می شود تو می گویی من نایب امام زمان هستم و بام و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن، بلکه بیغمبری توست. (باب) گفت: بلی، حبیب من، قبله من، من نایب امام هستم و باب امام هستم و آنچه گفته ام و شنیده ای راست است و اطاعت من بر شما لازم است... به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشید منم... بعد از آن پرسیدند از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: بسم الله الرحمن الرحیم، سبحان الله و القدوس السبوح الذی خلق من السموات و الارض کما خلق هذا العصا آیه من آیاته (او) اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند و تأسموات را به فتح خواند. گفتند مکسر بخوان آنگاه و الارض را مکسور خواند. امیرارسلان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، من هم توأم تلفیق کرد و عرض کرد: «الحمد لله الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المساء». باب بسیار خجل شد. بعد از آن مسائلی چند از قصه و سایر علوم پرسیدند و جواب گفتن نتوانست. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام احضار کرد و باب را به چوب مضبوط زده و تنبیه معقول نموده و توبه کرد و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرد که دیگر از این غلطها نکند. امر، امر همایون است...» [۹]. بر اساس مدارک و نوشته های موجود در پایان این مجلس «سیدعلی محمد باب» که تاب مجازات را نداشت، دست از ادعای خود کشید و توبه نامه ای رسمی به خط خود نوشت. از توبه نامه پا به مهری که ناصرالدین شاه در گزارش به پدرش محمدشاه یاد می کند نشانی در دست نیست اما یک نامه از «علی محمد باب» به ناصرالدین میرزا ولیعهد باقی مانده که اصل آن در کتابخانه مجلس شورای ملی است. [۱۰]. متن این نامه که گروهی آن را توبه نامه باب می دانند به این شرح است: «فداک روحی الحمد لله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمد الله ثم الحمد لله که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطفش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده. شهد الله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موفق به توحید خداوند جلّ ذکره و نبوت رسول او (ص) و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلمم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تابم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد، استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی الامر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت الله علیه السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنانست که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرفراز فرمایند، والسلام» [۱۱]. پس از این ماجرا باب را دوباره به زندان برگرداندند. اما عوامل استعمار دست از تلاش خود برنمی داشتند و همه جا با رواج این شایعه که امام زمان ظهور کرده ایجاد بلوا و آشوب می کردند.

### ماجرای خوشگذرانی ها و اعدام باب

بهائیان بر این اعتقادند که «سیدعلی محمدباب» برای اعلام ظهور خود ابتدا به مکه می رود و پس از ابلاغ این امر به زائران بیت الله الحرام، از آن جا دوباره به شیراز باز می گردد و با وسعت و دامنه بیشتری ادعای خود را مطرح می سازد. این امر موجب فتنه و فساد می شود تا جایی که حاکم فارس او را بازداشت می کند و سرانجام زمانی که بیماری وبا در شیراز شایع شده بود، به اصفهان می

رود. بایان و بهائیان اعتقاد دارند که او شش مرتبه ادعای خویش را تغییر داد. در مرتبه اول به سید ذکر مشهور می شود و ادعای «ذکریت» می کند. در مرتبه دوم ادعای «بائیت» می نماید و خود را باب و نایب خاص امام زمان (عج) و واسطه خیر و فیض بین او و مردم معرفی می کند. در مرتبه سوم دعوی «مهدویت» می نماید و خود را مهدی موعود می داند. در مرتبه چهارم ادعای «نبوت» می کند و خویشتن را پیامبر معرفی می نماید. در مرتبه پنجم ادعای «ربوبیت» و در مرحله و مرتبه ششم دعوی «الوهیت» می کند!

[۱۲]. بر اساس نوشته های تاریخی، حاکم اصفهان که منوچهر خان معتمد الدوله گرجی [۱۳] نام داشت و از عوامل روسیه تزاری بود، به سیدعلی محمد باب کمک می کند. داستان حمایت والی اصفهان از سید باب، بسیار پیچیده است. بایان و بهائیان بر این عقیده اند که «سید علی محمد باب» در سال ۱۲۶۲ هجری قمری به سبب شیوع بیماری وبا عازم اصفهان گردید، در میانه راه نامه ای به حاکم اصفهان نوشت و از او خواست تا برای وی منزلی مناسب فراهم آورند. «منوچهر خان» که از اهالی گرجستان بود به طریقی از اهداف استعماری روسیه خبر داشت، پس از رسیدن نامه باب، سلطان العلماء امام جمعه وقت اصفهان را احضار کرد و به او فرمان داد تا خانه ای را برای اقامت باب آماده کند و افزون بر آن دستور داد تا امام جمعه، برادرش را برای استقبال از او به بیرون از دروازه اصفهان بفرستد. بر اساس کتابهای تاریخی، بهائیان مدعی اند «سیدعلی محمد باب» به خانه امام جمعه اصفهان وارد شد. امام جمعه از او خواست تا تفسیری بر سوره «والعصر» بنگارد. باب این خواسته را اجرا کرد. زمانی که تفسیر وی به دست امام جمعه اصفهان رسید، او از عمق و دامنه معلومات وی در شگفت شد و فوراً به دیدار سید باب شتافت. خبر این موضوع به گوش «منوچهر خان معتمد الدوله» حاکم اصفهان نیز رسید و او هم به ملاقات باب آمد و از وی خواست تا دلایل نبوت حضرت محمد (ص) را برای او تشریح کند. «سیدعلی محمد» رساله ای در این باره با عنوان «نبوت خاصه» نگاشت. والی اصفهان پس از خواندن این رساله با صدای بلند اعلام کرد که تحت تأثیر نوشته باب، از دین مسیحیت دست برداشته و به دین مقدس اسلام ایمان آورده است. به دنبال این حادثه، والی اصفهان حمایت خود از «سید علی محمد باب» را علنی تر ساخت و اسباب و وسایل لازم را برای تبلیغات به طور کامل در اختیار وی گذاشت. حمایت والی و بی پروایی سید علی محمد باب در امر تبلیغات، موجبات نارضایی مردم اصفهان را فراهم آورد. تا جایی که عده ای از آنان شکایت به شاه بردند و «محمد شاه قاجار» پادشاه وقت دستور داد تا «سید علی محمد» به تهران اعزام گردد. اما والی اصفهان هرگز این فرمان را اجرا نکرد. او برای آرام کردن مردم، «باب» را همراه عده ای سرباز روانه تهران ساخت. اما به صورتی مخفیانه ترتیبی داد تا سربازان، وی را به صورت پنهانی به اصفهان و عمارت سرپوشیده والی برگردانند. از این زمان به بعد «سید علی محمد باب» در اندرون «قصر خورشید» مورد پذیرایی رسمی والی اصفهان قرار گرفت. حتی منوچهر خان معتمدالدوله والی اصفهان برای تکمیل اسباب عیش و نوش سید باب، دوشیزه زیبایی را به عقد ازدواج وی در آورد. این زن بعدها از سوی «بهاالله» «ام الفواحش» نام گرفت و برای کامجویی وقف عام «پیروان باب» گردید. چند ماه پس از این حادثه منوچهر خان حاکم اصفهان از دنیا رفت و از آنجا که صاحب فرزند نبود، برادرزاده اش گرگین خان جای او را گرفت. حاکم جدید اصفهان مراتب را به حاج میرزا آقاسی صدر اعظم وقت اطلاع داد و میرزا آقاسی از او خواست تا سریعاً باب را به تهران بفرستد. اما پس از مشورت با علما، دستور خود را تغییر داد و از مأموران خواست تا سیدعلی محمد باب را از اصفهان به آذربایجان فرستاده و در آنجا زندانی نمایند. سیدعلی محمد باب تا شعبان ۱۲۶۴ قمری در زندان ماکو بود و همواره عده ای از طرفداران وی از طریق دادن رشوه به زندانبانها به ملاقات او می رفتند و پیام ها و دستورات وی را به نقاط مختلف می رساندند. محمدشاه قاجار و صدراعظم او حاج میرزا آقاسی در برخورد با «باب» و «بایان» آسانگیر بودند، اما شورش بابی ها در بسطام و زنجان در سالهای اولیه سلطنت «ناصرالدین شاه» موجب شد تا بار دیگر باب را به تبریز آورند و در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۴ قمری او را به همراه یکی از مریدانش به نام میرزاعلی محمد زنوزی برای اعدام به یک گروه سرباز نصرانی (ارمنی) سپردند. سربازان برای اجرای حکم، «سیدعلی محمد باب» و مریدش را با طناب بستند و در مقابل یک دیوار آنها را تیرباران کردند. چون تفنگ های آن ایام از نوع

«سر پر» بود و به هنگام شلیک دود فراوان می کرد، پس از اجرای حکم و هنگامی که دودهای حاصله از شلیک سربازان فرو نشست، سربازان و مأموران دولتی ناظر بر اجرای حکم، جسد «میرزا علی محمد زنوزی» را که کشته شده بود، دیدند، اما از جسد «سیدعلی محمد باب» خبری نبود. این امر برای دقایقی موجب هراس مأمورین شد و آنان به این اندیشه افتادند که مبادا واقعاً وی امام زمان بوده و به آسمان عروج کرده است. اما این بیم و هراس چند دقیقه بیشتر دوام نیاورد، و اندکی بعد «سیدعلی محمد باب» را در حالی که در یک اصطبل واقع در ارک تبریز پنهان شده بود یافتند و معلوم شد که طناب او بر اثر شلیک گلوله پاره شده و او با بهره گیری از دود حاصله از شلیک تفنگهای «سر پر» که فضا را انباشته کرده بود، از محل اجرای حکم گریخته و خود را در یک مستراح پنهان کرده است. به دنبال این حادثه کنسول روسیه در تبریز خواستار عفو «باب» می شود. اما این درخواست اجابت نگردید و «سیدعلی محمد باب» بار دیگر در مقابل جوخه آتش ایستاد و اعدام شد و جسد وی برای عبرت عموم به خندق شهر انداخته شد. اما بهائیان مدعی هستند که جسد سیدعلی محمد باب توسط شخصی به نام سلیمان خان افشار از خندق تبریز ربوده شد و به کارگاه حریر بافی حاج احمد میلانی منتقل و از آنجا به تهران حمل گردید و پس از گذشت زمانی حدود شصت سال به شهر حيفا در فلسطین اشغالی انتقال یافت و به طوری که سرهنگ فردوس مبلغ بهائیان شمیران می گفت او را در تابوتی از بلور دفن کردند. چنانچه در صفحه ۳۴ کتاب «اقدس» آمده است: «قد حکم الله دفن الاموات فی البلور و الاحجار المتمنعه او لاختشاب الصلته اللطیفه و وضع الخواتیم المنقوشه فی اصابعهم انه لهو المقدر العلیم!» [۱۴]. «محققاً خداوند دستور داده که اموات را در بلور دفن کنند و...».

### پیوند بهائیت و صهیونیسیم

از نکات مهمی که شائبه دخالت قدرتهای استعماری را در ماجرای ایجاد فرقه «بایگیری» و «بهائیکری» به یقین مبدل می سازد، حضور کنسول روسیه در مراسم اعدام «باب» و درخواست عفو برای اوست. بهائیان مدعی اند وقتی به خواسته کنسول توجه نمی شود و جنازه باب را به خندق می اندازند، وی نقاش ماهری را به محلی که جسد باب انداخته شده بود، می برد و از روی آن تصویری تهیه می نماید که نمونه ای از این تصویر هم اکنون در محل دفن او قرار دارد. [۱۵]. کینیاز دالگورکی در مورد جریان معدوم شدن «علی محمد باب»، چنین می نویسد: «علی محمد» چند ماهی در بوشهر ریاضت می کشید ولی جرأت اظهار نکرده... پس از دو ماه به طرف شیراز حرکت می نماید در راه جسته جسته عنوان مبشری را پیش کشیده نیابت امام عصر را اظهار می نماید تا به شیراز می رسد... و بعضی مردم عوام را دور خود جمع می نماید... (علما در مورد ادعاهایش از او سؤال می کنند و پس از چند چوب خوردن و چند ماه حبس) از شیراز بیرونش می نمایند. بیچاره عاق پدر و مادر با دست تھی از آنجا به اصفهان وارد می شود و لابد هزار مرتبه در دلش مرالعت کرده و نادم و پشیمان بود... همین که به من اطلاع رسید او وارد اصفهان شده یک نامه دوستانه به (منوچهر خان) معتمدالدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است از او نگاهداری شود... از بدبختی سید، معتمدالدوله مرحوم شد. سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه نمودند، من هم به وسیله میرزا حسین علی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر در تهران جار و جنجال راه انداختم که صاحب الامر را گرفته اند، لذا دولت او را... به تبریز و از آنجا به ماکو بردند ولی دوستان من آن چه ممکن بود تلاش کردند و جنجال راه (انداختند)... من بیش از آن چه می کردم نمی توانستم بکنم... به علاوه اگر سید را در تهران نگاه می داشتند و سؤالاتی از او می شد یقین داشتم سید آشکارا مطالب را می گفت و مراسوا می نمود. پس به فکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده پس از آن جنجال بر پا نمایم... پس از کشته شدن سید خبر آن در تهران به من رسید و (به) میرزا حسینعلی [۱۶] و چند نفر دیگر که سید را ندیده بودند گفتم جنجال بر پا نمایند...». نکته قابل توجه در ماجرای باب همگامی و وحدت رویه روسهای تزاری و استعمارگران انگلیسی است. این دو دولت که در اکثر موارد در ایران با یکدیگر رقابت داشتند، به دلایل نامعلوم بر سر مسأله باب با یکدیگر به نوعی

تفاهم رسیده بودند. هرچند که بعد از کشته شدن «باب» روسها از انگلیسی‌ها سبقت جستند و با دخالت صریح سفیر روسیه در نجات جان «میرزا حسینعلی نوری» (به‌الله) - که به خاطر شرکت در طراحی توطئه ترور ناصرالدین شاه در آستانه اعدام قرار داشت - و انتقال او به عراق، نزد بهائیان عزیز و محترم تر شدند، تا جایی که به‌الله به افتخار امپراتور روسیه لوح ویژه ای صادر کرد و پسرش عبدالبه‌الله رسماً برای روسها جاسوسی می کرد. این وضع تا انقلاب کمونیستی روسیه در سال ۱۹۱۷ ادامه داشت، پس از آن بهایی‌ها به طور کامل به دامان انگلستان افتادند و تا آنجا پیش رفتند که همان عبدالبه‌الله - که برای روسها جاسوسی می کرد - به خاطر خدماتش از دولت انگلیس لقب «سر» دریافت کرد. البته از سال ۸۶۸ میلادی که میرزا حسینعلی نوری (به‌الله) و همراهانش به «بندر عکا» منتقل شدند، پیوند بهائیان با کانون‌های مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهائی گری در سرزمین فلسطین به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکایشان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد. به نوشته فریدون آدمیت: «عنصر بهائی چون عنصر جهود [۱۷]، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه این که از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند و همان میراث سیاست انگلیس به آمریکا نیز رسیده است» [۱۸]. این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبه‌الله) بر فرقه بهائی تداوم یافت. در کتاب خطابات عبدالبه‌الله که در ۲۸۸ صفحه و در مصر چاپ شده، در صفحه ۲۳ در نطق سپتامبر ۱۹۱۱ م آمده است: «اهالی ایران بسیار مسروند از اینکه من آدمم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است ارتباط تام حاصل می شود نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کند». [۱۹]. در دوران جنگ اول جهانی، فرقه بهایی کارکردهای اطلاعاتی جدی به سود دولت بریتانیا داشت و این اقدامات، کار را بدانجا رسانید که گویا در اواخر جنگ، مقامات نظامی عثمانی تصمیم گرفتند «عباس افندی» را اعدام کنند و اماکن بهائیان در «حیفا» و «عکا» را منهدم نمایند اما اندکی بعد عثمانی شکست خورد و این طرح تحقق نیافت. پس از پایان جنگ اول جهانی، که قیومیت فلسطین توسط شورای عالی متفقین به بریتانیا واگذار شد، سرهربرت ساموئل، اولین کمیسر عالی فلسطین که چرچیل، نام «شاه ساموئل» را بر او نهاده بود، در ۵ سال حکومت مقتدرانه اش در فلسطین دوستی و همکاری نزدیکی با عباس افندی داشت. در اوایل حکومت «ساموئل» دربار بریتانیا به پاس قدردانی از خدمات بهائیان در دوران جنگ نشان و عنوان «شهبسوار طریقت امپراتوری بریتانیا» را به «عباس افندی» اعطا کرد. [۲۰].

### بهائیت را بشناسیم

میرزا حسینعلی نوری (به‌الله) در سال ۱۲۳۳ قمری در تهران به دنیا آمد. پدرش «میرزا عباس» به کار منشی گری و حسابداری و معلمی در خانه شاهزادگان و اشراف روزگار اشتغال داشت و حسینعلی خواندن و نوشتن را نزد پدر آموخت. البته او بعدها ادعای «امّی» بودن کرد، اما خواهرش این امر را تکذیب می کند. با پیدایی «سیدعلی محمد شیرازی» (باب)، میرزا حسینعلی با پیروی از فرقه بابیگری کم کم از سران مهم فرقه «بابیه» می شود. وی در افتضاحات «بدشت» واقع در حوالی شمال شرقی کشور که در آنجا هواداران و پیروان «باب» نسخ دین مبین اسلام را اعلام کردند، حضوری فعال داشت. در این روز طاهره قره‌العین با چند تن از مردان پیرو باب همبستر شد و چون خبر اعمال زشت و غیر اخلاقی و پرده دری‌های آنان به محمدشاه قاجار رسید فرمان قتل او را صادر کرد. اما با مرگ محمدشاه این فرمان اجرا نشد و میرزا حسینعلی با حمایت مأموران سفارت روسیه به تهران بازگشت.

### افتضاحات بهاء سران فرقه را فراری داد

پس از آغاز پادشاهی «ناصرالدین شاه»، میرزاتقی خان امیرکبیر که از نقش میرزا حسینعلی نوری در تحریکات و بلوای بابیان خبر داشت، او را به عراق تبعید کرد. میرزا حسینعلی نوری پس از عزل و قتل ناجوانمردانه امیرکبیر [۲۱]، که بهائیان آن را انتقام الهی



می نامند، [۲۲] و در ایام صدارت میرزا آقاخان نوری به ایران بازگشت و در رأس یک گروه، برنامه ای را برای ترور «ناصرالدین شاه» طراحی کرد. آنان با ششلول و قداره به شاه حمله بردند. اما این طرح ناکام ماند و کلیه «بایان» فعال در این برنامه بازداشت و به فرمان شاه به اعدام محکوم گردیدند و هریک از آنها برای اعدام به یکی از اصناف تهران سپرده شدند و از میان آنها تنها «میرزا حسینعلی نور کجوری» (به‌الله) با دخالت سفیر روس جان سالم به در برد. میرزا حسینعلی (به‌الله) پس از طراحی برنامه ترور شاه، برای اینکه از مظان اتهام دور باشد، قبل از اجرای این طرح به خانه بیلاقی میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت و جانشین «امیر کبیر» می رود و منتظر نتیجه اقدام همفکران و بابی های مأمور ترور می ماند. چون خبر شکست این توطئه و بازداشت «بابی ها» به او می رسد، به سرعت خود را به سفارت روسیه در «زرگنده» می رساند. شوقی ربانی رهبر بهائیان در روزگار رضاخان و محمدرضا پهلوی در این مورد چنین می نویسد: «هنگامی که قضیه سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت به‌الله در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدر اعظم بودند و خبر این حادثه در قریه افجه به ایشان رسید... سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند و در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی سمت منشی گری داشت آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خود که متصل به خانه سفیر بود دعوت و هدایت نمود. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد... تا حضرت به‌الله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورند... سفیر روس از تسلیم حضرت به‌الله به نمایندگان شاه امتناع ورزید و از هیکل مبارک استدعا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند ضمناً از شخص وزیر به طور صریح و رسمی خواستار گردید و دیعه پربهایی که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد... و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت به‌الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به حضرت به‌الله برسد و حادثه ای رخ دهد تو مسؤول سفارت روس خواهی بود...» [۲۳]. ناصرالدین شاه که از حادثه ترور سخت به خشم آمده بود، آنچنان که باید و شاید به خواسته های سفیر روسیه توجه نمی کند و «میرزا حسینعلی» را به زندان می اندازد. اما به این سبب که وی با مساعدت و موافقت دولت روسیه به سلطنت رسیده بود و توان مقابله با قدرت استعماری روسیه تزاری را نداشت و پرنس دالگورکی سفیر روسیه هم مرتباً ماجرا را دنبال می کرد، سرانجام با این شرط که «میرزا حسینعلی نوری» (به‌الله) برای همیشه از ایران تبعید شود، با آزادی او موافقت می کند. بهائیان بر این اعتقادند که پس از آزادی «میرزا حسینعلی نوری»، سفیر روسیه رسماً از او دعوت کرد تا به خاک روسیه برود. اما دولت ایران وی را به عراق فرستاد و او را در حالی که توسط تعدادی از نیروهای روسی و ایرانی همراهی می شد، از ایران تبعید کرد. میرزا حسینعلی نوری پس از آزادی از زندان لوح ویژه ای به زبان عربی درباره امپراتور روسیه نیکلایویچ الکساندر دوم صادر می کند که متن فارسی آن به این شرح است: «یکی از سفیران تو مرا هنگامی که در زندان تهران زیر غل و زنجیر بودم یاری و همراهی کرد و به این خاطر خداوند برای تو مقامی معین فرمود که جز خودش هیچکس رفعت آن را نمی داند» [۲۴]. بایان و بهائیان توسل به زور را برای پذیرفتن آئین خود منع کرده بودند، مگر در مورد مسلمانان که مال و جان و ناموس آنان را مباح اعلام کرده و حتی آنان را شکنجه می دادند و سپس به شهادت می رساندند. البته قساوت و سبعیت از جمله خصائص اولیه اعضای فرقه باییت بوده که فریدون آدمیت در مورد آنان گفته است که آنان در جریان شورشهای خود با مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و اسیران جنگی را دست و پا می بریدند و در آتش می سوزاندند. او بساط به‌ا را از روز نخست مبتنی بر دستگاہ میر غضبی و آدمکشی می داند [۲۵] و عبدالحمید آیتی نیز بهائیان را دارای اخلاقی خشن و سخت دل و کینه جو و متظاهر به مهر و محبت معرفی می کند. [۲۶]. در این مورد می توان به حادثه تلخ قلعه طبرسی مازندران و حوادث خونبار «زنجان» توسط بایان که با قتل و غارت و جنایات بیشماری همراه بود و بالأخره پس از خونریزی بسیار توسط حکومت سرکوب شد، اشاره کرد. [۲۷]. به دنبال تبعید میرزا حسینعلی، برادر بزرگترش میرزایحیی صبح ازل هم با لباس مبدل خود را به عراق می رساند و کم کم

اجتماعی از بایبان در خاک عراق ایجاد می‌گردد که مهم‌ترین هدفشان اذیت و آزار شیعیان بود. به طوری که شوقی افندی می‌نویسد: «در عراق شیوه بایبان این بود که شب‌ها به دزدیدن لباس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه و شمع‌ها و صحایف و زیارتنامه‌ها و جام‌های آب سقاخانه‌ها پردازند.» [۲۸].

### تبعید بهاء به عکا و تولد فرقه بهائیت

او می‌افزاید به سبب کینه‌ای که بایبان از شیعیان داشتند، در ایام عاشورای حسینی در کربلا جشن و پایکوبی راه می‌انداختند که این سنت بی‌شرمانه از قره‌العین [۲۹] به یادگار مانده بود. رفتار ددمنشانه و دور از انصاف بابی‌ها با مسلمین اندک‌اندک بالا می‌گیرد تا جایی که به زد و خورد می‌انجامد. انجام اینگونه اعمال وحشیانه ادعا نیست، حتی حسینعلی نوری به‌الله (رهبر اصلی و به اصطلاح پیامبر این فرقه) در این مورد می‌گوید: «جمع ملوک الیوم این طایفه را اهل فساد می‌دانند، چه که فی الحقیقه در اوایل اعمالی از این طایفه ظاهر [می‌شد] که فرایض ایمان مرتعد [۳۰] (می‌شد). در اموال ناس، من غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دم‌آ را از اعمال حسنه می‌شمردند.» [۳۱]. به‌الله پس از این همه فجایع در لوح خود آورده: «این ظهور، ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده.» [۳۲]. البته او از اول هم همواره سعی در حفظ جان خود و دوری از مهالک و معارک بایبه داشت، پس از اعلان دعوت نیز، طریقه مبارزه رویاروی را کنار گذاشته و پای از جنگ و ستیز فرا کشید (اما از ترور و ضربت مخفی زدن دریغ نکرد) چه در این طریقه و روش دین‌سازی، هم شخص دین‌ساز، از خطرات برکنار است و هم افراد مردم چون خود را با خطر مواجه نمی‌بینند بیشتر به دین‌وی وارد می‌شوند، تا در مذهبی که اساسش بر شورش و انقلاب بر ضد دولت و حکومت باشد. میرزا حسینعلی به تجربه آموخته بود که در دین انقلابی باب‌نه مؤسس می‌ماند نه حروف حی، این بود که طریقه و تاکتیک را عوض کرد و «قتال و جدال و دفاع و جهاد» را که مایه خطر بود کنار گذاشت و به اصطلاح «علم و عرفان و نطق و بیان» جای سیف و سنان را گرفت. البته این طریقه با صرفه‌تر بود، زیرا در نطق و بیان کمتر خطر جان است. [۳۳]. سرانجام رفتار غیرانسانی بابی‌ها موجب می‌شود تا در سال ۲۸۰ قمری دولت عثمانی آنان را به استانبول تبعید نماید. در آغاز این سفر تبعید، میرزا حسینعلی داعیه خویش را آشکار می‌سازد و ادعای «من یظهره اللهی» می‌کند و می‌گوید «آنکس که منتظر او هستید، من هستم» و به این ترتیب ادعای مهدویت نمود و با این ادعا بین بابی‌ها ایجاد اختلاف می‌کند. تا جایی که میرزا یحیی صبح‌ازل - برادر بزرگ‌تر به‌الله - می‌گوید: «برادرم سودای ریاست دارد». بحث و جدل بین بایبان بر سر جانشینی و ادعای مهدویت به‌الله مدت چند ماه به طول انجامید. در این زمان کاروان بایبان را از استانبول به سمت «ادرنه» [۳۴] حرکت دادند. در این شهر اختلاف آنان چهره علنی گرفت و کار آنان به درگیری و چند دستگی کشید. به این صورت که گروهی جانب برادر بزرگ‌تر یعنی میرزا یحیی صبح‌ازل را گرفتند و او را پیشوای خود خواندند و «ازلی» نام گرفتند و گروهی دیگر ادعای میرزا حسینعلی به‌الله را پذیرفتند و «بهائی» نامیده شدند و عده‌ای هم به دنبال میرزا اسدالله دیانی رفتند و «دیانی» شهرت یافتند. عده‌ای هم دامن رؤسا و سرکردگان بایبگری را رها کرده تنها کتاب «بیان» را محترم شمردند که به «بیانی‌ها» معروف گردیدند. این درگیری‌ها و انشعابات آسیب‌های فراوانی به فرقه ضاله بایبگری وارد آورد. در این میانه «به‌الله» اعلام داشت که وصیت‌باب پیرامون جانشینی «میرزا یحیی صبح‌ازل» ساختگی است و او به دستگیری میرزا عبدالکریم قزوینی کاتب، آن را جعل کرده‌اند. به‌الله از همین زمان دست از ادعای مهدویت و «من یظهره اللهی» کشید و با صراحت اعلام داشت که از زمان زندانی شدن در تهران، یعنی در سال ۱۲۶۹ به مقام پیامبری رسیده است و وظیفه همگان است که به او ایمان بیاورند. این جدال و جدایی در شهر «ادرنه» موجب درگیری بین هواداران «به‌الله» و «صبح‌ازل» شد و سرانجام کارشان به زد و خورد و کشتار کشید و حتی ماجرا تا آنجا پیش رفت که «میرزا حسینعلی» (به‌الله)، با نهایت بی‌شرمی رسماً برادر خود «میرزا یحیی» (صبح‌ازل) را که سالها به

عنوان جانشین باب او را مورد تکریم و احترام قرار می داد، حرامزاده خواند و مدعی شد که با همسر دوم «سیدعلی محمد باب» روابط نامشروع جنسی داشته است و به همین سبب به همسر باب لقب «ام الفواحش» داد. «میرزا یحیی» همچنین از جانب بهاء و بهائیان به القاب خر، گاو نر، گوساله، مار، مگس، سوسک و... مفتخر گردید. در این میان، ازلیان هم بیکار ننشستند و علاوه بر گفتن مسائل زشت اخلاقی در مورد «بهاء» خطاب به او گفتند، جناب ایشان (بهاءالله) را نشاید که پیش از درمان ریشه دست! و باد فتق! خود به علاج دردهای بشریت پردازند و کوس نبوت یا الوهیت زنند و... پس از اینکه کار درگیری و اختلاف بایان به کشت و کشتار رسید، زعمای کشور عثمانی تصمیم به جدایی آنان گرفتند و «میرزا یحیی صبح ازل» را به جزیره قبرس و «میرزا حسینعلی» بهاءالله و هوادارانش را به «قلعه عکا» در خاک فلسطین تبعید کردند. البته تبعید بهاء از ایران و دوری او از مردم و در نتیجه عدم دسترسی مردم به وی و افکار او، به نفع بهائیان و با رضایت سران بهائیت صورت می گرفت و عبدالبهاء در یکی از الواح به مزایای این امر اشاره می کند. و در این میان بهائیان تا آنجا که توانستند با شیوه مظلوم نمایی دلهای غافلان را به خود جلب کردند. میرزا حسینعلی «بهاءالله» پس از رسیدن به عکا به صورت کامل و علنی دست از ادعای نایب باب بودن برداشت و رسماً خود را پیامبر نامید و فرقه «بهائیت» را بنیان گذاشت که فوراً از جانب دولت روسیه به رسمیت شناخته شد. دولت استعماری روسیه پس از به رسمیت شناختن فرقه ضاله بهائیت به عنوان یک دین، همه گونه امکانات در اختیار آنها گذاشت. این دولت در نخستین اقدام مرزهای خود را به روی بهائیان گشود و اولین معبد این فرقه را به نام «مشرق الاذکار» در شهر عشق آباد ایجاد کرد.

### ادعای الوهیت

حمایت دولت روسیه تزاری تا پایان حاکمیت خاندان رومانوف (تزارها) و پیروزی انقلاب کمونیستی در اکتبر ۱۹۱۷ میلادی ادامه یافت. «بهاءالله» نیز وابستگی به روسیه را پنهان نمی کرد. به طوری که در یکی از الواح خود از پیروانش می خواهد تا همواره دولت بهیه روس را دعا کنند. کینیاز دالگورکی جریان را چنین شرح می دهد: «(پس از ترور ناصرالدین شاه) میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مرا هم گرفتند، من از آنها حمایت کرده با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادیم که اینها بابی نیستند لذا آنها را از مرگ نجات داده به بغداد روانه شان کردیم. من به میرزا حسینعلی گفتم که تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را من بظهوره الله بخوان... و مبلغ زیادی به آنها پول دادم... (از آنجا که) میرزا حسینعلی هم پیرمرد و هم علم و اطلاع نداشت لذا چند نفر آدم باسواد همراه او نمودم... زن و بچه و کس و کار او (حسینعلی) را هم روانه بغداد کردم که دلواپسی نداشته باشد و در آنجا تشکیلاتی دادند. کاتب وحی درست کردند، من هم چند نفر منشی و کتب چندی که از سید مانده بود جرح و تعدیل نموده برای آنها فرستادم که نسخ زیادی از آنها استنساخ نمایند. بعضی از الواح را از برای آنها بی که سید را ندیده و گول خورده بودند هر ماه تهیه کرده و می فرستادند. یک قسمت کار سفارتخانه منحصر به تهیه الواح و انتظام کار بابیها بود... و همه ماهه برای او (حسینعلی) و مردمش دو سه هزار تومان پول می فرستادم و در این بین دولت عثمانی آنها را به اسلامبول و از آنجا به «ادرنه» فرستاد و دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت. خانه و مکان برای آنها تهیه می شد و ما آن لواحق را با یک آب و تابی به ولایات می فرستادیم... در این ضمن میرزا حسینعلی با برادر سر ریاست به هم زد و میرزا یحیی زیربار برادر خود نرفت... از برادر جدا شده به طرف جزیره قبرس رفت... و خود را «صبح ازل» نامید... ما درصدد برآمدیم عباس پسر حسینعلی را بگذاریم درس بخواند... به واسطه شهرت هایی که به اسم میرزا یحیی داده بودند لابد شدیم اسم بابی را تبدیل به بهایی کنیم». [۳۵]. از آنجا که این الواح توسط روس ها نوشته می شد و حسینعلی میرزا هم سواد درست و حسابی نداشت و مطالب مندرج در الواح آشفته و متناقض بود، اعتراضاتی در پی داشت. حسینعلی میرزا در پاسخ کسانی که به عدم رعایت اصول زبان عربی توسط او ایراد گرفته اند می گوید: «یا معشرالعلماء لاتفرقوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قدیوزن ما عند

الامم بهذا لقسطاس الاعظم و انه بنفسه لوانتم تعلمون». [۳۶]. حاصل آنکه: علما نباید نوشته های این کتاب را با قاعده های صرف و نحو بسنجند، بلکه باید قاعده های ادب عرب را با این نوشته های من بسنجند! [۳۷]. در کتاب «قرن بدیع» بهائیان، درباره فرستادن میرزا حسینعلی بهاء به «عکا» چنین آمده است: «صبح دوم جمادی الاولی ۱۲۸۵ هجری (مطابق با ۲۱ اوت ۱۸۶۸) سفینه حامل مهاجرین که به یک شرکت اتریشی تعلق داشت، به جانب اسکندریه حرکت نمود... در اسکندریه مهاجرین به سفینه دیگری که متعلق به همان شرکت بود منتقل گردیدند و آن سفینه پس از توقف مختصر به جانب حیفا رهسپار شد. چند ساعت بعد با یک کشتی شرعی (بادبانی) به جانب عکا حرکت نمودند و بعد از ظهر یوم ۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵ به شهر اخیر وارد شدند...» [۳۸].

میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) پس از ۲۴ سال زندگی در شهر «عکا» در روز دوم ذیقعده ۱۳۰۹ هجری قمری مرد و در همان شهر دفن شد که هم اکنون قبر او قبله بهائیان است. یکی از مبلغین معروف بهائی به نام محمدعلی قائنی در این مورد می نویسد: «قبله ما اهل بهاء روضه مبارکه در مدینه عکا می باشد که در وقت نماز خواندن باید رو به آن بایستیم و قلباً متوجه به «جمال قدم» یعنی بهاء باشیم...» [۳۹]. میرزا حسینعلی بهاءالله پس از ادعای پیامبری مدعی «الوهیت» می شود و خود را خداوند و خالق جهان می شمارد. ادعای «الوهیت» میرزا حسینعلی نور کجوری (بهاءالله) بیشتر به یک شوخی می ماند و عده ای تصور می کنند که این امر ساخته و پرداخته مخالفان بهائیت بوده است. اما نگاهی از سر تأمل بر نوشته های میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) این شائبه را به یقین تبدیل می کند. برای اثبات ادعای الوهیت بهاءالله به چند نمونه از نوشته های او نگاه می کنیم. بهاءالله هنگامی که در زندان عکا گرفتار بود، چنین نگاشت: «اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعه المحنه و الابتلاء من سدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید». [۴۰]. (بشنو آنچه را که وحی می شود از مصدر بلا- بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به اینکه نیست خدایی جز من زندانی یکتا». در قسمتی دیگر از کتاب مبین می گوید: «کذلک امر ربک اذ کان مسجوناً فی اءخرب البلاد». [۴۱]. (اینگونه امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب ترین شهرها». و نیز می گوید: «تفکر فی الدنیا و شأن اهلها ان الذی خلق العالم لنفسه قد حبس فی اءخرب الدیار بما اکتسبت ایدی الظالمین». [۴۲]. (درباره دنیا و حالات مردم آن بیندیش. زیرا آنکه جهان را برای خود خلق کرد، در خراب ترین مکان ها به دست ستمکاران زندانی است). و در جای دیگری از کتاب مبین آورده است: «ان الذی خلق العالم لنفسه منعه اءن ینظر الی اءحد من احبائه» [۴۳]. (آن کسی که جهان را برای خودش خلق کرد، او را منع می کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند).

## لاطایلات باب

### اشاره

حسینعلی بهاء انبوه پر شمار مردم را که به ادعای خدایی او وقعی نمی گذاشتند در شمار غافلین می خواند و در جواب کسانی که از او می پرسیدند: تو که خود را خدا می دانی، چرا بعضی از مواقع می گویی ای خدا، و در بعضی از نوشته هایت از او استمداد می طلبی؟ می گوید: «یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیست فی الملک سوی ولکن الناس فی غفله مبین». [۴۴]. (باطن من ظاهر من را می خواند و ظاهر من باطنم را، در جهان معبودی غیر از من نیست، لیکن مردم در غفلت آشکارند). و در کتاب بدیع نیز آمده است: «انه یقول (خود بهاء) حیثذ اننی انا الله لا اله الا انا کما قال النقطه (سیدباب) من قبل و بعینه یقول من یأتینی من بعد». [۴۵].

## کتاب بیان کتاب آسمانی باب

سیدعلی محمد باب پس از ادعای نبوت، مطالب بی سر و ته خود را در قالب کتاب به پیروان خود عرضه کرد. اعتضاد السلطنه که

خود معاصر باب بوده در این باره می نویسد: «و از مزخرفات خود بعضی را قرآن و برخی را مناجات نام نهاد و به آنها داد که به جای قرآن مجید و صحیفه سجادیه آن کلمات را قرائت کنند...» [۴۶]. باب در کتاب تفسیر سوره یوسف، خود را العیاذ باللّه از خاتم النبیین بالاتر دانسته، به این دلیل که مقام محمد «صلوات الله علیه و آله» مقام الف بود و مقام من نقطه!! [۴۷]. باب کتاب اساسی تعلیماتی خود را بیان نامیده و طبق معمول خود، اساس تقسیمات آن را بر ۱۹ گذاشته و کتاب را به ۱۹ واحد و هر واحد را به ۱۹ باب تقسیم کرده است ولی خود او یا علمش کفایت نکرده که این کتاب اساسی خود را تمام کند!! زیرا فقط ۱۱ واحد را نوشته و کتاب را ناتمام گذارده و اتمام آن را به «من یظهره الله» حواله کرده است... خود باب بیان عربی را تا واحد یازدهم بیشتر نتوانست بنویسد خلیفه او (صبح ازل) نیز فقط بیان فارسی را تا واحد یازدهم تکمیل کرده است. [۴۸]. معمولاً نامه ها و کتب باب با خطبه و مناجات و حمد خدا شروع می شود و در این قسمت درست تقلیدی ناقص از قرآن کریم است و حتی اغلب عبارات قرآن مجید را بعینه یا با تفاوت جزئی به نام خود آورده است و از این حد که می گذرد و به مطلب می پردازد، سنگینی و اغلاط و اشکال آن شروع می شود و اغلب اوقات کلمات مخالف قواعد صرف و جملات ناسازگار با اصول نحو در آن پیدا می آید. صاحب کتاب «باب و بها را بشناسید» برای نمونه قسمتی از نوشته های او را نقل کرده و نموداری از اسلوب ثقیل و متصنع و مغلوط او به دست داده است و ما نیز قسمت هایی کوچک از کتب مختلف او نقل می کنیم تا نمونه ای به دست داده باشیم و بر داوری ما در اسلوب نگارش غلط و عامیانه وی شاهدهی عادل باشد. اینک قسمتی از لوحی که پیروانش سخت بدان می نازند: «آثارالنقطه جل و عز الیان فی شؤن الخمسه من کتاب الله عز وجل کتاب الفأ بسم الله الأبهی بالله الله البهی البهی، الله لا اله الا هو الابهی الابهی الله لا اله الا- هو البهی البهی، الله لا اله الا- هو المبتهی المبتهی، الله لا اله الا هو المبهی المبهی، الله لا اله الا هو الواحد البهیان. والله بهی بهیان بهأالسّموات و الارض و ما بینهما و الله بهأباهی بهی و لله بهی بهیان بهیه السّموات و الارض و ما بینهما و الله بهیان مبتهی مبتهی والله بهی بهیان ابتهی السّموات و الارض و ما بینهما والله بهیان مبتهی مبتهی». [۴۹]. این بود مقدمه لوحی که بهائیان خیلی به آن اهمیت می دهند و خواننده خود درک می کند که سراسر این جملات از لحاظ معنی نارسا و از لحاظ لفظ خلاف اصول علم صرف و تصریف لغات در عربی است. تازه اینکه مقصود نویسنده چیست؟! معلوم نیست. به همین جهت باز قسمت های دیگری از این لوح مهم!! را می آوریم تا خواننده را اطلاع بیشتری بر سبک و اسلوب مدعی و بدعت گذار بی مایه حاصل آید: «هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی من یظهره الله انه لا اله الا- ان العزیز المحبوب ان اشهد انه لا اله الا- هو و کل له عابدون. انا قد جعلناک جلالاً جلیلاً للجاللین و انا قد جعلناک جملاً للجاملین و انا قد جعلناک عظیمناً عظیماً للعظیمین و انا قد جعلناک نوراً نوراً نوراً للناورین و انا قد جعلناک رحماناً رحیماً للرحمین قل انا قد جعلناک عززاً عزیزاً للعاززین قل انا قد جعلناک حبناً حبیباً للحابیین...» [۵۰]. باز از همین لوح معروف که بهائی ها آن را در حق میرزا حسینعلی می دانند: «تبارک الله من رب ممتنع منیع و تبارک الله من ملک مقتدر قدیر و تبارک الله من سلط مستلط رفیع و تبارک الله من عظم معتظم عظیم و تبارک الله من شمش مشتمخ شمش و تبارک الله من بدخ مبتدخ بدیخ و تبارک الله من فخر مفتخر فخر و تبارک الله من ظهر مظهر طهیر و تبارک الله من قهر مقتهر و قهیر و تبارک الله من غلب مغلب غلب... الخ». [۵۱]. این است آنچه به اسم «کتاب» برای معتقدین به خود آورده و لطف کلام در این است که این نوشته ها را «معجزه»ی خود می داند. معجزه ای که نه سر دارد نه ته! نه از لحاظ ادبی اهمیتی را حائز است نه از لحاظ دینی یا فلسفی یا علمی. برای نشان دادن اسلوب مکرر و دراز نویسی لاطائل وی من عقیده دارم همین مقدار کافی است. ولی برای این که توهمی نشود که ما یک قسمت را فقط ذکر کرده ایم، اینک نمونه های دیگر: «یا خلیل بسم الله الا قدم بسم الله الواحد القدام بسم الله المقدم المقدم بسم الله القدام القدام بسم الله القدام القدام بسم الله القدام القدام بسم الله القدام القدام (بعد از ۲۵ بار تکرار دیگر) بالله الله الواحد القدام بالله الله المقدم المقدم بالله الله القدام القدام، بالله الله القدام القدام بالله الله القدام القدام (بعد از ده سطر دیگر به همین نحو تکرار) الله لا اله الا هو الاقدم الاقدم، الله لا اله الا هو الواحد القدام. الله لا اله الا هو المقدم المقدم. الله لا اله الا

هو المقدم المقدم. الله لا اله الا هو القادم القادم. الله لا اله الا هو القادم القدام. الله لا اله الا هو القادم القدام. الله لا اله الا هو القادم المقدم (بعد از ده سطر دیگر به همین نحو) اننى انا الله لا اله الا انا الاقدم، اننى انا الله لا اله الا انا الاقدم اننى انا الله لا اله الا انا الواحد القدام (به همین نحو ۱۸ سطر دیگر تکرار می شود). [۵۲]. باز از یک لوح دیگر: «بقوله ان هذا آثار نقطه عزوجل فى شئون الخمسه، بسم الله البهى البهى. الحمد لله الذى قد اظهر ذاتيات الحمديات باطراز طرزاً طرزانيه و اشرق الكونيات الذاتيات باسراق شوارق اشراق شرقانيه و الاح الذاتيات البازخيات بطوالع بدابع رقابع منابع مجد قدس متناعيه، استحمد حمداً ماحمده احد من قبل و لا يستحمده احد من بعد. حمداً طلع و اضأ و اشرق فانار و برق فأباد و اشرق فاضأ و تشعشع فارتفع و تسطع فامتنع حمداً شراقاً ذوالاشتراق و براقاً ذوالاشتراق و شفاقاً ذوالاشتراق، رفاقاً ذوالارتفاق. حفاقاً ذوالاحتقاق. كناز ذوالاكتناز، ذخار ذوالاذتخار، فخار ذوالافتخار و ظهار ذوالاظتهار». [۵۳].

## دستور العمل های من در آوردی

### اشاره

آیا این نوشته ها به هذیان یک تبار شبیه نیست؟! [۵۴]. البته اسلوب نگارش فارسی او از لحاظ روانی و سادگی و عمق معنی!!، عیناً مانند نوشته های عربی وی است و در این آثار جز بعضی حروف و روابط، دیگر کلمه فارسی دیده نمی شود و اسلوب جمله بندی به صورت جمله های زبان عربی ولی مخلوط است به طوری که اغلب اوقات فهم آن غیر ممکن است. به خصوص که به رمز و کنایه صحبت می کند. مثلاً در خطاب به ملا محمدعلی ملقب به قدوس می گوید: «یا محمد قبل علی» یا این که خود را «ذات حروف السبع» می خواند (حروف کلمه علی محمد هفت است) و گاهی هم برابر عددی اسامی را می نویسد. اینک جملاتی چند از کتاب بیان فارسی وی، تا اسلوب فارسی نوشتن او نیز روشن شود: از بیان فارسی باب اول از واحد ثانی «شبهه ای نیست که هر مرآتی که مقبل شمس می شود، خود مستشرق می شود والا خود بنفسه طالع می شود و غارب می گردد و عز کل است که به ثمره وجود خود که فوز بلفأالله و ایمان به آیات اوست برسند والا خود شئی باطل می گردد بنفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افنده مردم نمود، از برای امروز و امروز کل خود را نسبت به او مفتخر و معزز می داند و می کنند آنچه که می کنند و این است معنی لا-حول و لا-قوه الا-بالله در تشریح الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد، از خود سلب نمایند به قدر ذبابه قدرت ندارند...».

## از بیان باب السابع من الواحد الثانی

«خداوند طین را بیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت می شود، از اقرار به عرض او و از لقا او به لقا او مستبعد نگشته و تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین می گذرد». [۵۵].

## بعضی از فروع تعالیم باب

تمام کتب دینی و اخلاق و ادبی و علمی باید محو و نابود شوند! تنها کتاب «بیان» معتبر می باشد و با وجود آن، نباید به کتب و آیات و تفاسیر و دلیل و برهان های دیگر رجوع نمود و به آنها ایمان آورد! در کتاب جنات نعیم اشراق خاوری، جلد اول که اشعار نعیم [۵۶] را نقل کرده آمده است: «بر تو فرض است جز کتاب بیان محو کل کتب حدیث و قدیم». [۵۷]. بهائیان با وجود آنکه میرزا حسینعلی در لوحی مندرج در کتاب «مائده آسمانی» و در کتاب «ایقان» [۵۸] و «سوره الملوک» جزماً اعتراف و اذعان می

دارد که قرآن به هیچ وجه و صورتی تحریف در آن راه نیافته و قرآن تمام بوده و اکنون نیز همان است که بوده است، «بیان» را ناس قرآن و «اقدس» را ناسخ «بیان» [۵۹] می دانند. زعما و مبلغان بهایی، در پاسخ این سؤال که چرا «بیان ناسخ قرآن است؟» عموماً پاسخ می دهند: به دلیل تحریف قرآن مجید. و این در حالی است که عبدالحمید اشراق خاوری عقیده بهائیت را در خصوص شبهه تحریف قرآن مجید، چنین اذعان می دارد: «به صراحت در الواح الهیه نازل گردیده که قرآن مجید تمام و کامل و از دستبرد سارقین و مغرضین محفوظ است». [۶۰]. البته لازم به ذکر است که به گفته نورالدین چهاردهی کتب اساسی و مهم ازلی ها و بهائی ها جز نشریات جدید در دسترس پیروانشان قرار نمی گیرد. [۶۱].

### برخی از تعالیم بابیت

واجب است انهدام و نابودی تمام ابنیه و بقاع روی زمین از کعبه و قبور انبیاء و ائمه و تمام مساجد و... هر بنایی که به نام دیانت ساخته می شود. - واجب است بر سلاطینی که به دین باب روی می آورند، خانه علی محمد باب در شیراز را که در آن تولد یافته و زندگی کرده، به گونه ای خاص بنا کنند که از بیرون نود و پنج درب داشته باشد و از میان نود درب و آنقدر وسعت داشته باشد که تمام شیراز را دربر گیرد و زمانی که اهل دنیا به حج بایگری می روند گنجایش آن را داشته باشد. علاوه بر آن خانه شیراز که «کعبه» می شود، هیجده بقعه رفیع دیگر بر قبر هیجده حروف حی که مؤمنین او هستند بنا نمایند.... - حج کعبه شیراز بر تمام مردان پیرو باب واجب است و نیز بر همه مردان و زنان شیراز. - سال ۱۹ ماه، ماه ۱۹ روز، روزه ۱۹ روز و روز عید فطر اول نوروز است! [۶۲]. - ازدواج با محارم غیر از زن پدر، حلال می باشد. - معاملات ربوی آزاد و حلال است. - حجاب زنان ملغی می باشد (و بی حجابی آزاد و حلال). - دخالت در سیاست ممنوع می باشد. [۶۳]. - حقوق و وظائف شرعیه بر دو قسم است، قسمی مانند نماز و روزه و غیرهما فردی و شخصی است و قسمی مانند شرکت در انتخابات محافل روحانیه و امور عمومی امری و وظیفه اجتماعی است. در قسمت اول انجام فرائض شرعیه از ابتدای سن بلوغ که اول شانزده سالگی است بر دختر و پسر متساویاً فرض و واجب است و در قسمت دوم انجام تکالیف اجتماعی پس از پایان بیست و یک سالگی و ورود به بیست و دو سالگی که سن بلوغ اجتماعی آن هم بر پسر و دختر متساویاً واجب است. [۶۴]. «عبدالبهائ» در مورد تفاوت حقوقی مردان و زنان در فرقه بهائیت می گوید: «در شریعت... نساء و رجال در جمیع حقوق متساویند مگر در بیت العدل عمومی زیرا رئیس و اعضای بیت العدل به نص کتاب رجالدند...» [۶۵].

### تناقض در آموزه های بهائیت

البته این تساوی ادعایی بیش نبوده و موارد متناقض متعددی در کتب آسمانی (!!) این فرقه وجود دارد. به طور مثال در کتاب بهاءالله، اقدس، فرزندان دختر به کلی از ارث محرومند: «قرار دادیم خانه مسکونی و البسه خصوصی میت را برای اولاد ذکور و اولاد اناث و ورثه دیگر حق ندارند. به درستی که اوست عطا کننده فیاض». و حتی در سلام و جواب سلام نیز در این فرقه میان زن و مرد احکام متفاوتی وجود دارد: «باب پنجم از واحد ششم بیان در حکم تسلیم است که سلام بدهند مردها به الله اکبر و جواب بدهند به الله اعظم و زن ها سلام بدهند به الله ابهی و جواب بدهند به الله اجمل». و درباره حج نیز آمده است: «حج بیت که بر رجال است و بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز مقصود است. هر یک را که حج نمایند کافی است. هر کدام که نزدیک تر به هر بلد است اهل آن بلد آن را حج نمایند». [۶۶]. و تمام این مطالب در حالی است که: «از جمله اساس بهاءالله ترک تعصب وطنی و تعصب مذهبی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی است». [۶۷]. و در مکاتیب عبدالبهائ آمده: «ای احتیای الهی از رائحه تعصب جاهلان و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دیتیه که به تمام مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است بیزار شوید... و به هر نفسی از هر ملت و هر آئین و هر طایفه و هر جنس و هر دیار ادنی کرهی نداشته باشید بلکه در

نهایت شفقت و دوستی باشید...» [۶۸]. در باب خامس عشر از واحد هشتم بیان آمده است: «بر هر کس از پیروان باب واجب است که برای طلب اولاد ازدواج کند، اما اگر زن کسی باردار نشد حلال است برای حامله شدن او از یکی از برادران بابی خود یاری بگیرد! ولی نه از غیر بابی» [۶۹]. و در باب ۴ از واحد هشتم بیان نیز چنین آمده: «هر چیزی بهترین آن متعلق به نقطه (یعنی خود باب) و متوسط آن متعلق به حروف حی (هیجده تن یاران باب) بود و پست ترین آن برای بقیه مردم است» [۷۰]. که این دستورات نیز حاکی از مساوات و عدالت اجتماعی شریعت باب می باشد! اما علاوه بر شواهد تاریخی، احکام زیر نیز گوشه ای از تعصبات جاهلانه آنها به فرقه ضاله بهائیت را نشان می دهد: «واجب است بر هر مسلمانی که در دین بیان به سلطنت می رسد اینکه احدی را در زمین خودش باقی نگذارد از غیر مؤمن به دین بیان و همچنین این حکم (یعنی کشتن تمام افراد) بر تمام افراد مؤمنین به دین بیان واجب است» [۷۱]. «کن شعله النار علی اعدائی و کوثر البقا لاجبائی» [۷۲]. (بر دشمنانم شعله آتش باش و برای دوستانم کوثر بقا (آب حیات باش)) «غیر از مؤمنین به بیان هر کس هر چه دارد باید از او گرفت و اگر بعداً داخل در دین بیان شد باید به او رد نمود!!» [۷۳]. آنها حتی میان زنان شهری و روستایی بهائی نیز تبعیض قائل می شوند. چنانچه در کتاب بیان باب هفتم واحد ششم در نکاح آمده است: «جایز نبودن مهر برای اهل شهر بیش از نود و پنج مثقال طلا و برای اهل ده بیش از نود و پنج مثقال نقره» و بهائیه نیز در کتاب اقدس، علاوه بر کاهش مهریه بر این تبعیض آشکار صحه می گذارد: «تحقق پیدا نمی کند مصاهرت و ازدواج مگر با تعیین مهر به تحقیق تقدیر شده است از برای شهرها نوزده مثقال طلا و از برای دهات نوزده مثقال نقره». در آئین بهائیان از برخی اعمال زشت چون، زنا کردن به وسیله جزا دادن و واریز پول به بیت العدل جلوگیری می شود. چنانچه کتاب اقدس حد زانی و زانیه را چنین تعیین کرده: «خدا حکم کرده است بر هر زانی و زانیه دیه مسلم را به بیت العدل بدهد و آن نه مثقال طلاست!». البته برای بار دوم باید دو برابر جریمه دهند که به قول نورالدین چهاردهمی چنین جریمه ای تا کنون پرداخت نشده است [۷۴] و مشخص است که چنین جزایی در جلوگیری از اعمال قبیحه و تکرار آن چقدر مؤثر واقع می شود! بهائیان درحالی از تعدد زوجات منع شده اند که حداقل نام چهار همسر بها به همراه فرزندان او از این زنان در تاریخ ثبت شده است. بهائیان اهمیت زیادی برای «زبان اسپرانتو» قائل هستند و وحدت جهانی با یک دولت، یک ارتش، یک پارلمان و یک زبان را تبلیغ می کنند [۷۵] و در عین حال معتقدند: «در تشکیل اتحادیه آینده ملل یک نوع حکومت ها فوق حکومت ها باید تدریجاً به وجود آید که دارای تأسیسات و تشکیلات وسیعه است» [۷۶]. حال آنکه از عقاید مسلم بهائیان این است که: «عقیده بهائی تمرکز افراطی و زیاده از حد امور را در مرکز واحد رد می کند و از هر اقدامی که برای متحدالشکل کردن امور اجرا شود اجتناب می ورزد» [۷۷]. فضل اله مهتدی معروف به صبحی، کاتب وحی! بهائیان، می نویسد: «موقعی بعضی از مطلعین شرقی و اروپائیان از (عبدالبهأ) ... سؤال کردند که شما بها اله را چه می دانید در جواب گفت: «ما بها اله را اول مربی عالم انسانی می دانیم» و نیز اوقاتی که شوقی افندی به اروپا رفته بود در ضمن لوحی که اصل آن به خط این بنده است عبدالبهأ او را فرمود که با پروفیسور برون (ادوارد براون) مستشرق انگلیسی وقت ملاقات سخن از امر بهائی به میان نیاورد و هر که پرسد شما بها اله را چه می دانید جواب می گوید که ما بها اله را اول معلم اخلاق می دانیم؟» [۷۸]. البته معلم اخلاقی کسی که جعفر کذاب، برادر امام حسن عسگری (ع) را صادق می داند [۷۹] باید هم بها اله باشد که بودا و کنفسیوس را پیغمبر می دانست. [۸۰].

## حکایت‌های ساختگی

### اشاره

صبحی درباره عقاید بهائیان می نویسد: «خوانندگان گرامی ما باید بدانند که هر چند در امر بهائی دعوت از شئون خاصه اشخاص



مخصوصی نیست بلکه عموم باید از این هنر نصیبی داشته باشند تا هر کس به قدر استعداد خود بر حقیقت این دین استدلالی کند ولی بعضی از نفوس خصوصاً برای این کار و بالاخص برای سیر و سفر انتخاب می شوند. دعوت کننده را مبلغ دعوت شده را مبتدی قبول را تصدیق مبتدی بهائی شده را مصدق و نفس عمل را تبلیغ گویند و برای این کار از دیرزمانی مجالسی با اسم مجالس درس تبلیغ دائر کرده که در آن جوانان را طریق محاوره و مخالطه مردمان بیان دلیل و برهان حقانیت این امر را می آموزند و چنانکه معلوم است این تعلیم و تعلم از روی مبنای منطقی و مقدمات و مبادی علمی نیست به این معنی که بی هیچ گونه زحمتی همین که شخص مختصر سواد پیدا کرد می تواند آن ادله را بیاموزد و حتی از افواه فرا گیرد و چون منحصر در مسائلی چند است آموختنش دشوار نیست و جمیع کتب استدلالیه این قوم بر محور آن دور می زند و امهات آن عبارتست از: ادعا کتاب نفوذ بقای دین و بالاتر از همه کلام ربانی و وحی سماویست بدین معنی که اگر شخصی مدعی امری من عندالله گردد و دین و آئینی بسازد و جمعی بدو بگروند و چندی آن ساخته و پرداخته ها دوام کند در صورتی که صاحب ادعا کلماتی بیاورد و آن را برهان صدق خویش قرار داده بدان تحدی کند بلاشک دین گذار برانگیخته از طرف خدا و دین ساخته دست افکار بشر نیست. بیان اصول این معانی با شاخ و برگ در صورتی که مبلغ احاطه با الفاظ داشته باشد رنجی ندارد و زود موفق به گرفتن نتیجه می شود تنها خاری که پیش پای مبلغین پیدا می شود، یکی مسئله خاتمیت است که باید به زور و زحمت توجیهاتی کرده نگذارند رسالت و مظهریت در ختمی مرتبت ختم شود و دیگر این است که اهل ادیان بیشتر معجزات حسیه و آیات اقتراحیه را ما به الامتیاز حق از باطل می دانند و همین را از مدعیان تازه می خواهند مبلغ باید با رعایت حال مبتدی به نحو خوشی از این خواهش بیجا منصرفش گرداند. یا بگویند این گونه امور از محالاتست و حق و مظاهر او هر چند قدرت دارند ولی قدرت بر امر محال تعلق نمی گیرد یا بیان کند که معجزات حسیه را گذشته از آنکه فقط پیروان و معتقدان شخص مدعی باور دارند حجت بالغه دائمه نیستند و مفید به حال عموم نخواهد بود و یا اظهار دارد که ارتباط و ملازمتی فیما بین ادعای رسالت و قدرت رسول بر اعجاز و خرق عادت نیست و بالجمله اگر مبتدی را این اقوال اقناع نکرد و در طلب معجزه سماجت نمود و بر لجاجت افزود به ناچار باید نقش دیگری بر کار زد و روی سخن را دگرگون ساخت که آری ما نیز چون شما برهان حقیقی حقانیت مظاهر حق را همین معجزه می دانیم و از همین راه به این امر گرویده ایم و آیات عجیبه و آثار مدهشه دیده ایم ولی چه کنیم قلوب قاسیه سخن حق و صدق ما را باور ندارند و ما را دروغزن و یاوه گو پندارند والا اگر شما معجزات انبیاء قبل را گوش به گوش شنیده اید ما خود به چشم دیده ایم، اگر شما روایت می کنید ما رؤیت کرده ایم، شنیدن کی بود مانند دیدن.

## حکایت

وقتی به خاطر دارم که مرحوم میرزا مهدی اخوان الصفا در تبریز با مبتدئی (مبتدی ای) گلاویز شده بود و چنان مقهورش گشته که گریبان از چنگش به در نمی توانست برد، گفتگوی معجزات برد و سخن از کرامات و خوارق عادات می رفت و میرزا مهدی همچنان خاطر مبتدی را به دلایل دیگر معطوف می داشت اما او منصرف نمی گشت و می گفت نی این ادله و براهین مفید قطع و یقین نیست انبیاء مظاهر قدرت حقند آنچه تو او را محال می دانی در نزد خدا ممکن است و عموم مردمان از انبیاء و اولیاء حتی از قبور و مشاهد آنان کرامت ها و خارق عادت ها دیده میرزا مهدی که در دست آن مرد بیچاره شده بود گفت: دست از من بازدار که آنچه گفتم حق و صوابست و ما را نیز عقیدت جز این نیست ولکن من خواستم که زحمت تو را کم و راحت را نزدیک کرده باشم و گرنه چشمت بینا باد برخیز و تحمل رنج و خرج سفر کن و به عکا برو و هر چه می خواهی بخواه و بین آن مرد گفت تو که رفته ای چه دیده ای گفت هزار عجائب دیده که یکی از آن برای تو و امثال تو حجیت ندارند ولی اگر ذره ای انصاف با خود داشته باشی یکی از مشاهدات خود را که با صدها اشخاص در آن شرکت داشته ام برای تو می گویم دیگر تو خود می دانی. خواه از

سخنم پند گیر و خواه ملال. یکی از علما در ایام به‌الله بهائی شد و در زمان عبدالبه‌ا اعراض کرد آن حضرت او را گفتار کرد و بیچاره فی الحال گفتار شد و در همان حال بود تا مرد و عموم بهائیان ایران این قضیه را می دانند و حتی اکثراً در طهران حالت قبل و بعد او را دیده و اکنون از هر بهائی پرسسی آقا جمال چه شد می گوید گفتار شد و عجیب تر آنکه پسری دارد مصدق این امر و خود می گوید که پدر من چون از امر بهائی اعراض کرد گفتار شد دیگر معجزه از این بالاتر چه این قصه را آقا میرزا مهدی با حالت مخصوص و لحن جدی ادا کرد و باسطوت غریبی از بهائیان حاضر مجلس استشهاد خواست و جواب موافق شنید که مبتدی را حال دگرگون شد و از گوشه چشم قطره اشکی بیرون داده پس از عذر گستاخی داخل در اعداد اهل ایمان گشت.

### اما شرح قضیه

آقای جمال نامی بروجردی در لباس اهل علم در ایام به‌الله به این امر گروید و به واسطه حسن کفایت و هم صدماتی که در این راه دید مورد توجه به‌ا و اهل به‌ا گردید و رفته رفته در دلها چنان جای گزین شد و شأن و رتبه ای به هم رسانید که بهائیان در حقش کرامت قائل شده گرد نعلینش را سر مه چشم می نمودند و لقمه باقی خوارش را به عنوان تبرک از یکدیگر می ربودند! و بالاخره از طرف به‌ا به لقب اسم الله که مهم ترین القاب این فرقه است ملقب و به حضرت اسم الله الجمال معروف گشت و جمیع بزرگان و ایادی این امر را به زیر خود گرفته برتر از همه گردید و همچنان می بود تا در ایام عبدالبه‌ا به واسطه اختلافی که بین پسران به‌ا بر سر وصایت و وراثت روی داد از آن جمع کناره کرده اعراض نمود و از این جهت عبدالبه‌ا او را پیر گفتار لقب داد و این کلمه چنان در بین بهائیان شیوع یافت که اسم اصلی او از بین رفت و این آقا جمال را سه پسر بود بزرگ تر از همه حاجی آقا منیر که در اصفهان می زیست و از پیشوایان دین مبین بود و چون دریافت که پدرش بابی شده او را تکفیر کرد پسر دومش حب الله نام داشت که بهائیان بغض اللهش می گفتند و او جوانی بود به فضائل آراسته و در همه احوال مطیع پدر و از اوامر و آراء او به قدر دقیقه ای انحراف نمی جست تا آنگاه که در حیات پدر بدرود زندگانی گفت. پسر سوم را آقا جمال از خود نمی دانست و معامله فرزندی با او نمی کرد و او هم بعداً پدری پدر را انکار کرده از او جدا شد و اجمال آن تفصیل به قرار زیر است: اوقاتی آقا جمال در قزوین در خانه سمندر به اتفاق بعضی مبلغین منزل داشت ربابه نامی بود بهائی از اهل خدمت! که قبول زحمت کرده وسائل آسایش و نظافت مبلغین را فراهم می ساخت و در مواقع لزوم آنان را تر و خشک می کرد! چون مدتی از توقف آقایان در قزوین گذشت اهل اندرون ربابه را باردار دیده رب البیت را آگهی دادند و او پس از وقوف و استطلاع بی هیچ تشویش و اندیشه مجلس مشاوره سری ترتیب داده چنین صلاح دیدند که این بار به در خانه آقا جمال فرود آید اما او قبول نمی کرد چه همه از این نمد کلاهی داشتند چرا کلاه به تنهایی سر او برود بالاخره بعدالاحذ والرد. مولود کذایی را به طهران نزد آقا جمال فرستادند و او در خانه پدر به خواری زندگی می کرد تا روزی که صدای مخالفت آقا جمال بلند شد به انتهاز فرصت برخورداره پدر را گفت از روز نخست راست گفتمی که من پسر تو نیستم من مؤمنم و تو کافر من ثابتم و تو ناقض مرا با تو هیچ نسبت و علاقه نیست این بگفت و از آنجا یکسر به خانه دائی خود که مردی سمسار و از بهائیان ثابت و اهل بازار بود رفت و به دست آویز ثبوت و رسوخ بر امر به‌ا و سب و لعن بر پدر نه تنها در آن خانه جای کرد بلکه جای همه را گرفت یعنی بعد از مدتی دختر دائی که به زنی خواست و ابتدا به شغل صحافی و بعد از فوت دائی به عنوان اینکه پسر متوفی مشاعرش غیر مستقیم و جائز نیست اداره تجارت آن مرحوم بر هم خورد در حجره داد و ستد به جای او مشغول کار شد تا وقتی که آن اموال در معرض تلف آمد دوباره دکان صحافی باز کرد و به اصل کار خود برگشت. این بود شرح معجزه که میرزا مهدی مرحوم نقل کرد.

بالجمله از موضوع اصلی سخن دور افتادیم مقصود بیان کلی ادله این قوم بود. اکنون وجه تطبیق آن را بر ظهور باب چنانکه گویند گوئیم در سال ۱۲۶۰ هجری قمری جوانی از سادات هاشمی از اهل شیراز قیام به دعوی قائمیت کرده... و چنانکه بر حضرت پیغمبر آیات سماوی نازل می شد حضرت او نیز مهبط وحی الهی گردید و اگر بر آن بزرگوار که ابن العرب بود در ظرف ۲۳ سال ۳۰ جزء کلام الله نازل شد بر این عالقدر که ابن العجم بود در ظرف پنج ساعت هزار بیت آیات وارد گشت به بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» [۸۱]. همچنین صبحی پس از ذکر کتب آنان می گوید: «خلاصه این بود فهرست معارف و کتب این قوم ولی باید دانست که این اطلاعات و معارف در بین این طایفه عمومی نیست و از اهل بها بسیار کم دیده می شود کسی که وقوف کامل بر این امر داشته باشد و اکثر جز آن دلایلی که از پیش به شرحش پرداختیم و بعضی تعالیم دیگر از قبیل وحدت عالم انسانی - صلح عمومی و تساوی حقوق زن و مرد! و ایجاد زبان بین المللی! و غیره از معارف سائره این مذهب بی خبر و بی بهره اند». [۸۲].

البته شاید یکی از دلایل این امر این نکته باشد که آثار اولیه بهائیه جمع آوری شده و حتی برای حفظ الواح! الواح اصلی را از خانواده ها جمع آوری و بهانه آنان نیز حفظ آثار امری بوده است. [۸۳]. در اینجا مناسب است به نقشه استعمارگران که در قرن ۱۸ میلادی به صورت دستورالعمل به عمالشان ابلاغ شده بود اشاره کنیم که در خاطرات مستر همفر جاسوس انگلیسی و شیطان انسی قرین با محمد عبدالوهاب - سر سلسله فرقه ضاله «وهابیت» - ذکر شده است. مستر «همفر» به نقل از کتاب اهدایی دبیر کل وزارت مستعمرات به خود می نویسد: «اما سفارش های کتاب («چگونه اسلام را در کوئیم») برای از میان بردن نقطه های قوت. کتاب به موارد زیر سفارش می کند: ۱- زنده کردن فریادهای قومی، سرزمینی، زبانی، نژادی و مانند اینها در میان مسلمانها؛ چنان که باید به مسلمانان سفارش کرد که به تمدن گذشته کشورهای خود و قهرمانان پیش از اسلام توجه کنند: همچون زنده کردن فرعون ها در مصر، دوگانه پرستی در ایران، تمدن بابلی در عراق و دیگر مواردی که در کتاب به شرح آمده است. ۲- پراکندن چهار چیز ضروری است: شراب، قمار، زنا و گوشت خوک آشکارا یا نهانی. کتاب به همکاری با یهودیان، مسیحیان، مجوس و صابئان [۸۴] که در سرزمین های اسلامی زندگی می کنند، فرا می خواند تا این امور زنده نگه داشته شوند؛ از وزارت مستعمرات می خواهد تا از خزانه خود برای کارمندی که امور را می پراکنند حقوق مشخص نماید. هر که توانست این امور را گسترده و همه گیر کند به او جایزه دهد و تشویق نماید. کتاب، از نمایندگان دولت بریتانیا می خواهد که آشکار یا پنهان از این امور پشتیبانی کنند و هر اندازه پول که لازم است هزینه نمایند تا از مجازات عاملان نشر این کارها جلوگیری شود. کتاب همچنین سفارش می کند از ربا به هر شکل ترویج شود؛ این کار افزون بر آنکه اقتصاد ملی را ویران می کند، مسلمانان را در شکستن قوانین قرآن جرأت می بخشد. هر که یک قانون را بشکند شکستن دیگر قانون ها نیز برایش آسان می شود. کتاب توصیه می کند که به مسلمانان گفته شود تنها ربای مضاعف، بر مسلمانان حرام است زیرا قرآن می گوید: «ربا را دو چندان افزوده نخورید» [۸۵] و همه گونه های ربا حرام نیست. ۳ و ۴- پیوستگی مردم با عالمان دینی را باید کاست و برخی مزدوران را جامه عالمان پوشاند. آنگاه اینان همه گونه کار بد انجام دهند تا مردم به هر عالم دینی مشکوک شوند و نتوانند دریابند که این عالم است یا مزدور. ... یکی از راه های کاهش دلبستگی مردم به عالمان دینی گشایش مدارس است که مزدوران وزارت در آن کودکان را به گونه ای پرورند که عالمان... را دوست نداشته باشند... ۵- تردید برانگیختن در امر جهاد و شناساندن آن به عنوان مسئله ای که مربوط به زمان خاصی بوده و مدت آن سپری شده است... ۶ و ۷- مسلمانان باید باور کنند که منظور پیامبر از اسلام، همه ادیان است چه نصرانیت باشد و چه یهودیت و مقصود تنها پیروان محمد (ص) نیست زیرا قرآن همه دینداران را مسلمان می خواند... ۸ و ۹- باید در این خبر که «یهودیان را از جزیره العرب بیرون رانید» [۸۶] و نیز اینکه «دو دین در جزیره العرب گرد هم نمی آیند» [۸۷] تردید افکنند... ۱۰- باید مسلمانان را از عبادت بازداشت و در سودمند بودن آن تردید افکنند با این دستاویز که خدا از اطاعت انسان ها بی نیاز است. باید به سختی از حج جلوگیری کرد و از هر گردهمایی مسلمانان چون نماز جماعت و حاضر شدن در مجلس های حسین (ع) و دسته های عزاداری؛

چنان که باید آنها را به سختی از ساختن مساجد، زیارتگاه‌ها، کعبه، حسینیه‌ها و مدارس بازداشت. ۱۱- باید در خمس تردید افکند و آن را تنها برای غنیمت‌های به دست آمده از جنگ با کفار واجب دانست و نه منافع کسب و کار. گذشته از آن خمس را باید به پیامبر و امام پرداخت و نه عالم؛ دیگر اینکه عالمان با پول‌های مردم خانه، قصر، چهارپایه و باغ می‌خرند بنابراین خمس دادن به آنها شرعی نیست. ۱۲- اسلام را باید دین عقب ماندگی و هرج و مرج برشماریم؛ در عقاید مردم تردید ایجاد کنیم و پیوند مسلمانان را با اسلام سست کنیم. واپس ماندگی و نا آرامی و دزدی در کشورهای اسلامی را باید به اسلام نسبت دهیم. ۱۳- باید پدران را از پسران جدا کنیم تا فرزندان به پرورش پدران گردن نهند و تربیت آنان به دست ما بیفتد و ما آنان را از عقیده، تربیت دینی و پیوستگی با عالمان دور کنیم. ۱۴- باید زنان را تشویق کنیم که عبا (چادر) از سر بیفکنند زیرا حجاب را خلیفگان بنی عباس رایج کردند و این یک عادت اسلامی نیست. به همین جهت، مردم زنان پیامبر را می‌دیدند و زن در همه امور وارد بود؛ [۸۸] آنگاه که زن عبا (چادر) از سر افکند، جوانان را تشویق کنیم که به سوی آنان بروند تا فساد در میانشان افتد. در ابتدا باید زنان غیر مسلمان عبا (چادر) از سر بردارند تا زنان مسلمان نیز سر در پی آنان نهند. ۱۵- نمازهای جماعت را باید با نسبت دادن فسق به امام جماعت و آشکار کردن بدی‌های او و نیز دشمنی انداختن - با شیوه‌های گوناگون - در میان امام و پیروانش برافکند.

### خط انگلیسی در دستور کار بهائیت

۱۶. اما زیارتگاه‌ها را باید به بهانه اینکه اینها در زمان پیامبر نبوده و بدعت است، [۸۹] ویران کرد و مردم را از رفتن به این گونه مکان‌ها بازداشت. باید در اینکه زیارتگاه‌های موجود واقعاً از آن پیامبر، امامان و یا صالحان باشد تردید ایجاد کرد. پیامبر در کنار قبر مادرش به خاک سپرده شد؛ ابوبکر و عمر در بقیع دفن شده‌اند و قبر عثمان مشخص نیست؛ علی در بصره مدفون گردید و نجف محل قبر مغیره بن شعبه است، سر حسین (ع) در حنانه دفن شد و مزار خودش معلوم نیست؛ در کاظمین قبر دو تن از خلیفگان است نه مزار کاظم و جواد از خانواده پیامبر؛ در طوس قبر هارون است و نه رضا (ع) از اهل بیت. در سامرا قبرهای بنی عباس است نه هادی و عسگری و (سرداب) مهدی از اهل بیت؛ بقیع را باید با خاک یکسان کرد [۹۰]، چنانکه باید گنبدها و ضریح‌های موجود در همه کشورهای اسلامی را از میان برد. ۱۷- در نسبت خانواده پیامبر به او باید تردید افکند؛ افرادی که سید نیستند عمامه سیاه و سبز بر سر بگذارند، تا مردم نتوانند آنها را تشخیص دهند و به خانواده پیامبر بدبین شوند و در نسبت سادات با پیامبر تردید نمایند. چنان که ضروری است عمامه‌ها از سر عالمان دین و سادات برداشته شود تا هم نسبت خاندان پیامبر از میان برود و هم عالمان دینی در میان مردم حرمت نداشته باشند. [۹۱]. ۱۸- حسینیه‌ها را باید با این دستاویز که بدعت هستند و در زمان پیامبر و جانشینان نبوده‌اند، مورد تردید قرار داد و ویران کرد؛ چنان که مردم را باید به هر حيله از رفتن به این مکان‌ها بازداشت؛ سخنرانان را کاهش داد؛ مالیات‌های ویژه‌ای بر سخنرانی بست که خود سخنران و صاحبان حسینیه آن را بپردازند. ۱۹- باید پیام بی‌بند و باری را در جان‌های مسلمانان دمید؛ هر کس هر کاری بخواهد می‌تواند بکند؛ نه امر به معروف واجب است و نه نهی از منکر، نه آموزش احکام؛ باید به آنها گفت «عیسی به دین خود، موسی به دین خود» و «کسی را در گور دیگری نمی‌گذارند» و امر و نهی به عهده دولت است نه مردم. ۲۰- کاهش جمعیت لازم است... باید در راه ازدواج محدودیت‌هایی پدید آورد؛ عرب نباید با فارس ازدواج کند؛ ترک نباید با عرب ازدواج نماید. ۲۱- باید از دعوت و هدایت به اسلام و گسترش آن جلوگیری کرد؛ باید این اندیشه را گسترش داد که اسلام یک دین قومی است و در قرآن هم گفته شده «این قرآن یادآوری برای تو و قوم تو است» [۹۲]. ۲۲- سنت‌های نیکو باید محدود گردند و این کارها به دولت سپرده شوند؛ هیچ کس حق نداشته باشد، مسجد، مدرسه و یا مکانی برای کودکان بی سرپرست بسازد؛ همین‌طور دیگر سنت‌های خوب و صدقه‌های همیشگی. ۲۳- باید با این دستاویز که قرآن کم و زیاد شده است، در آن تردید افکند [۹۳] و قرآن‌های ساختگی که کاستی‌ها و افزودنی‌هایی داشته باشند توزیع نمود. باید آیاتی که در آنها از

یهود و یا نصاری بدگویی شده برداشته شوند؛ آیات جهاد و امر به معروف حذف شوند؛ قرآن به زبان های فارسی، ترکی و هندی برگردانده شود، در کشورهای غیر عرب از قرائت قرآن به زبان عربی نهی گردد. چنان که باید اذان، نماز و دعا به زبان عربی در کشورهای غیر عرب ممنوع شوند. [۹۴] در احادیث نیز می بایست تردید افکند و آنچه در مورد قرآن توصیه شد مانند تحریف، ترجمه و بدگویی، در مورد روایات نیز باید عمل شود. نوشته های کتاب بسیار نیکو بود؛ نامش: «چگونه اسلام را در هم کویم» بهترین برنامه کار من برای آینده. هنگامی که کتاب را باز پس دادم و شگفتی بسیار خود را به دبیر کل بازگو نمودم، گفت: بدان که تو در این میدان تنها نیستی؛ سربازان پاکی هستند که چون تو کار می کنند. وزارت تاکنون پنج هزار تن را برای این کار به خدمت گرفته است. وزارت اکنون در این اندیشه است که این افراد را به ده هزار تن برساند و روزی که این کار انجام شود، بر مسلمانان چیره خواهیم شد و خواهیم توانست فتنه اسلام و کشورهای اسلامی را در هم کویم. دبیر کل سپس افزود: به تو مژده می دهم، وزارت کوتاه زمانی نیاز دارد تا این برنامه را تکمیل کند. اگر ما هم آن زمان را نبینیم، فرزندان ما با چشمان خویش آن را خواهند دید؛ این ضرب المثل چه خوب می گوید که: «دیگران کاشتند و ما خوردیم؛ ما بکاریم و دیگران بخورند» [۹۵]. و در ادامه می نویسد: «دبیر کل گفت: جنگ های صلیبی بی فایده بود؛ مغول ها هم نتوانستند ریشه اسلام را برفکنند زیرا کاری بدون فکر و برنامه ریزی انجام دادند: عملیات نظامی که ظاهری تجاوزکارانه داشت؛ به همین دلیل آنان به سرعت ناتوان شدند. اما اکنون اندیشه رهبران حکومت بزرگ ما این است که با یک برنامه ریزی حساب شده و بردباری بی پایان، اسلام را از درون ویران کنند. البته ما به یک ضربه نظامی کوبنده هم نیاز داریم، اما این ضربه آخرین اقدام است، پیش از آن باید کشورهای اسلامی را تضعیف کنیم و از هر سو به اسلام ضربه بزنیم به گونه ای که آنان نتوانند نیروهایشان را گرد آورند و به جنگ پردازند. دبیر کل آنگاه افزود: بزرگان مسیحی در استانبول، بسیار زیرک و باهوشند؛ زیرا همین برنامه ها را اجرا می کنند؛ در درون مسلمانان آشوب کرده اند؛ مدرسه هایی برای پرورش کودکانشان گشوده اند؛ کلیساهایی بنا کرده اند؛ شراب، قمار و فساد را میان آنها رایج کرده اند؛ در جوان هایشان نسبت به دین تردید ایجاد کرده اند؛ حکومت هایشان را به جان هم انداخته اند؛ در جاهای مختلف فتنه ها را میانشان شعله ور کرده اند؛ خانه های بزرگانشان را از زیارویان مسیحی آکنده اند تا بزرگیشان از میان برود، دل بستگی آنها نسبت به دینشان کم شود و وحدت و همدلیشان کاستی یابد؛ آنگاه بزرگان مسیحی به یک باره نیروهای نظامی سهمگین برانگیزند تا ریشه اسلام را از این کشورها برکنند.

## عباس افندی که بود؟

### اشاره

دبیر کل راز دوم را هم برای من بازگفت: - همان رازی که وعده داده بود - من به ویژه پس از چشیدن شیرینی راز اول در آرزوی دانستن آن بودم. راز دوم سند پنجاه صفحه ای بود که در آن برنامه هایی برای در هم کوفتن اسلام و مسلمانان در مدت یک قرن آمده بود [۹۶] به گونه ای که پس از آن از اسلام تنها نامی باقی بماند. این سند خطاب به مدیر کل های وزارت و برای دست یابی به این هدف تنظیم شده بود. این سند چهارده بند داشت و به من هشدار دادند که از این سند به کسی چیزی نگویم و آن را کاملاً پوشیده دارم تا مسلمانان به مفاد آن آگاه نشوند و برای رویارویی با آن چاره ای نیندیشند. خلاصه این سند به شرح زیر است: ۱- همکاری جدی با تزارهای روسیه برای دست اندازی به مناطق اسلامی همچون بخارا، تاجیکستان، ارمنستان، خراسان و توابع آن و همکاری جدی با آنها برای دست یافتن به اطراف مناطق ترک نشین هم مرز با روسیه. [۹۷]. ۲- همکاری کامل با فرانسه و روسیه در برنامه ریزی همه جانبه برای در هم کوبیدن جهان اسلام از بیرون و درون. ۴- برنامه ریزی برای پاره پاره کردن حکومت های

اسلامی فارس و ترک به بیشترین پاره‌های ممکن... (بالکانیزه کردن امپراطوری عثمانی). ۶- ساختن دین‌ها و مذهب‌های مختلف در کشورهای اسلامی... ۱۱- گسترش دایره دعوت به مسیحیت...» [۹۸]. جانشینان بهاء الله «میرزا حسینعلی» بهاء الله از همسر اول خود پسری به نام عباس داشت و از همسر دیگرش نیز صاحب سه پسر شده بود. براساس توافقی که در زمان حیات بهاء الله انجام شد، قرار بود ابتدا عباس افندی، فرزند ارشد او، جانشین پدر شود و پس از او محمدعلی افندی، پسر بزرگ زن دیگرش، جای او را بگیرد. اما با مرگ «بهاء الله» بین فرزندان جدایی و اختلاف افتاد و «محمد علی افندی» به همراه برادران و خواهرانش و پسرعموها همگی علیه عباس افندی (عبدالبهاء) پسر بزرگ بهاء الله شوریدند و زعامت او را گردن نگذاشتند. اما در نهایت او به جانشینی بهاء الله دست یافت و با عنوان «عبدالبهاء» تا سال ۱۳۰۰ شمسی رهبری فرقه ضاله بهائیت را در دست داشت. «عباس افندی» روحیه‌ای محافظه کار داشت و همواره خود را «غلام بهاء» می خواند. وی بشدت وابسته بود و هر روز خود را در ظل حمایت یک دولت قرار می داد. او در ابتدا وابسته به «روسیه تزاری» بود و از حمایت و پشتیبانی این دولت نهایت بهره برداری را می کرد. زیرا دولت روسیه نخستین کشوری بود که مرزهای خود را به روی بهائیان گشود و با کمک‌های خود باعث ایجاد اولین معبد و «مشرق الاذکار» آنها در شهر «عشق آباد» شد. وابستگی به روسها به هیچ وجه نزد بهائیان زشت و مذموم نبود. تا آنجا که «عبدالبهاء» با تمام وجود در خدمت اهداف استعماری این دولت قرارداداشت و حتی برای آنها جاسوسی می کرد. ماجرای جاسوسی رهبر بهائیان در جریان یک تحقیق آشکار شد و تا آن حد موجب خشم مقامات دولتی عثمانی قرار گرفت که جمال پاشا فرمانده کل قوای این کشور تصمیم به اعدام او گرفت. در این زمان دولت انگلستان به صورت علنی به حمایت از بهائیان برخاست و لرد بالفور - وزیر امور خارجه بریتانیا و صادر کننده اعلامیه معروف «بالفور» پیرامون تشکیل دولت اسرائیل - طی تلگرافی از ژنرال آلن بی فرمانده قوای انگلیس در فلسطین خواست تا با تمام توان به حمایت از عبدالبهاء برخیزد. عبدالبهاء تا سال ۱۹۱۷ و پیروزی انقلاب کمونیستی در پناه روس‌های تزاری بود و پس از آن خود را به دامان انگلیسی‌ها انداخت. به طوری که وقتی نیروهای انگلیس دولت عثمانی را در جنگ اول جهانی شکست دادند و وارد فلسطین شدند، فوراً «عبدالبهاء» را مورد لطف قرار داده و به او نشان عالی «پهلوانی» - که در شمار نشان‌های مهم دولت انگلیس است - اعطا کردند و به خاطر خدماتش به دولت انگلیس به وی لقب «سر» بخشیدند. از رهگذر اعطای این نشان و لقب بود که عبدالبهاء لوح ویژه‌ای به زبان عربی در مدح انگلستان صادر کرد و ژرژ پنجم پادشاه وقت این کشور را دعا نمود. متن ترجمه این لوح به شرح زیر است: «بارالها سرا پرده عدالت در این سرزمین برپا شده است و من تو را شکر و سپاس می گویم... پروردگارا امپراتور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی ات مؤید بدار و سایه بلند پایه او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز...» [۹۹]. در این ایام، اندک اندک حرکت‌های استعماری در کشورهای مسلمان آغاز شده بود و مردم این کشورها تلاشهایی را برای رهایی آغاز کرده بودند. به دنبال آغاز اینگونه تحركات ضد استعماری در شمال آفریقا و کشورهای مستعمره فرانسه بود که دولت فرانسه هم با هدف ایجاد اختلاف بین مسلمانان، از عباس افندی (عبدالبهاء) درخواست می کند تا گروهی از مبلغین بهایی را برای تبلیغ بهائیت به کشورهای «الجزایر» و «مراکش» و «تونس» و جزایر مسلمان نشین اطراف آفریقا اعزام دارد. [۱۰۰] او تلاش زیادی در راه گسترش این فرقه استعماری به کاربرد و مبلغینی را به نقاط مختلف جهان از جمله آمریکا فرستاد. از او نوشته‌هایی بجای مانده که از سوی بهائیان با عنوان «مکاتیب» چاپ شده است. عبدالبهاء در سال‌های آخر عمر سفرهایی به آمریکا و اروپا کرد. او که پس از انگلیس خود را و امदार استعمار جدید می دانست، در سفر به آمریکا خطاب به جمعی از دزدان انسان نما و اتو کشیده آمریکایی آنها را برای غارت منابع ایران چنین دعوت کرد: «از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم که ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر گردد.» [۱۰۱]. عبدالبهاء در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی مرد و او را در «عکا» واقع در فلسطین اشغالی دفن کردند.

عباس افندی هنگام مرگ فرزند پسر نداشت. پس از مرگ او با قرار تازه ای که گذاشته شده بود، رهبری بهائیان به نوه دختری او که شوقی افندی نام داشت رسید و وی با نام شوقی ربانی سرکردگی فرقه ضاله بهائیت را در دست گرفت. شوقی افندی که بهائیان وی را «شوقی ربانی» می خوانند، در سال ۱۳۱۴ قمری به دنیا آمد. پدرش میرزا هادی شیرازی و مادر او ضیائیه دختر بزرگ «عباس افندی» است. شوقی افندی پس از مرگ عباس افندی وصیت نامه ای را بین «اغنام الله» (پیروان بها) توزیع کرد و خود راجانشین عبدالبهاء خواند، اما عده ای از بهائیان به سرکردگی احمد سهرابی آن را تقلبی و ساختگی خواندند و این گروه تحت عنوان «سهرابیان» از بهائیان انشعاب کردند.

## اختلافات و انشعابات

شوقی افندی خود را «ولی امر الله» خواند و رئیس «بیت العدل» معرفی کرد. او در دارالفنون بالیون لندن تحصیل کرده و مستقیماً تحت پرورش و تربیت انگلیسی ها رشد کرده بود. شوقی افندی با شعار برابری زن و مرد دستور برداشتن حجاب را صادر کرد و از آنجا که ایران را خاستگاه «بهائیت» می دانست به پیروان خود سفارش کرد که کوشش کنند تا این روش قبل از هرجا در تهران و ایران رایج گردد. شوقی افندی که در سال ۱۳۰۰ شمسی، یعنی اولین سال به قدرت رسیدن رضاخان به رهبری «بهائیت» برگزیده شده بود و در سال ۱۳۳۶، یعنی شانزدهمین سال سلطنت محمدرضا پهلوی مرد. براساس وصیت و دستورات عبدالبهاء باید رهبری بهائیت در خاندان «شوقی افندی» به صورت موروثی باقی می ماند، اما برخلاف پیش بینی بهاء الله و عبدالبهاء، شوقی صاحب فرزند نشد. به همین سبب او برای اداره جامعه بهائیت، ایجاد تشکیلاتی به نام «بیت العدل» را لازم و ضروری دانست. شوقی افندی در دانشگاه آمریکایی بیروت و سپس در دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده بود و انتخاب او به رهبری بهائیت با توجه به رذایل اخلاقی که داشت موجب اختلاف و انشعاب های تازه ای در بهائیت شد. حتی فضل الله صبحی مهتدی - که کاتب و منشی عبدالبهاء بود - دست از این فرقه پوشالی کشیده و به دامان پاک اسلام رو آورد و خاطرات خود را از رفتار زشت «شوقی» انتشار داد. براساس نوشته ها و خاطرات صبحی، شوقی افندی (ربانی) گرایش شدیدی به همجنس بازی داشته و توضیح داده است که چگونه رهبر بهائیان جهان اوقات خود را با همجنس بازی به عنوان «مفعول» می گذرانده است. این امر، از دلایل رویگردانی چند تن دیگر از نزدیکان عبدالبهاء از فرقه ضاله بهائیت نیز بود. اختلاف و انشعابات تازه در بهائیت شوقی ربانی در سال ۱۳۳۶ شمسی به مرض آنفلوآنزا در لندن در گذشت. پس از مرگ شوقی افندی کشمکش شدیدی بین بهائیان بر سر جانشینی او در گرفت و بسیاری از آنان رهبری همسر آمریکایی او به نام روحیه (ماری) ماکسول را پذیرفتند. اینان در اوایل دهه ۳۴۰ کنفرانس ویژه ای با حضور سران مهم فرقه بهائیت در لندن تشکیل دادند و در این کنفرانس ۹ نفر رابه عنوان اعضای مجلس بیت العدل انتخاب کردند. آنگاه این بیت العدل به شهر «حیفا» در «اسرائیل» منتقل شد که تاکنون فعال است و هرچند سال یکبار با تجدید انتخابات اعضای آن تغییر می کند. ریاست این گروه که به بیت العدل حیفا شهرت دارد، با روحیه ماکسول - همسر شوقی افندی - بود که او نیز در سال ۱۳۷۸ شمسی مرد. البته نخستین «بیت العدل» بهائیان در سال ۱۹۵۱ میلادی یعنی هشت سال قبل از مرگ شوقی ربانی و توسط وی ایجاد شد. اولین وظیفه این هیئت ایجاد رابطه با دولت اسرائیل بود. اسامی اعضای اولین دور بیت العدل اعظم به شرح زیر بود: ۱- چارلز ولکات ۲- علی نخجوانی ۳- بورا کاولین ۴- ایان سمبل ۵- لطف الله حکیم ۶- داوید هوفمن ۷- یوج جانی ۸- امور گیسون ۹- هوشمند فتح اعظم و اعضای هیئت دوم بیت العدل: ۱- دکتر لطف الله حکیم ۲- ایمامی گیسون ۳- هوشمند فتح اعظم ۴- یورا کاولین ۵- هیو جانس ۶- ایان سمبل ۷- چارلز ولکات ۸- دیوید هونمان ۹- علی نخجوانی و اسامی اعضای بیت العدل سوم به شرح زیر می باشند: ۱- علی نخجوانی ۲- هوشمند فتح اعظم ۳- ایماس گیسون ۴- دیوید هوفمان ۵- یورا کاولین ۶- هیو جانس

۷- ایان سمبل ۸- چارلز ولکات ۹- دیوید روح [۱۰۲]. شوقی افندی در سوم آذر ۱۳۳۵ شمسی تعدادی از بهائیان را برای انجام وظایف مختلف از جمله حفاظت و تبلیغ امر به‌الله با عنوان «ایادی امرالله» انتخاب کرد. برخی از اسامی این افراد به شرح زیر بود: ۱- ایادی امرالله چارلز میسن ریمی ۲- ایادی امرالله روحیه خانم ماکسول (همسر شوقی) ۳- ایادی امرالله امیلیا کالیز ۴- ایادی امرالله لروی لیواین ۵- ایادی امرالله علی اکبر فروتن (در عصر پهلوی مدتی ریاست آموزش و پرورش همدان را برعهده داشت و نویسنده جزوه های درسی اخلاق کودکان و نوجوانان بهائی بود). رشته های تشکیلات ایادی امرالله تا دور دست ترین نقاط جهان می رسد. در دوره پهلوی در ایران محافلی از سطح ملی تا سطح ده تشکیل شد و هر محفل حداکثر ۹ عضو داشت، با تقسیم کار در لجنه های تابعه خود فعالیت های بهائیان را پوشش می داد و از همین رهگذر بود که بهائیان بر تمام امور مملکتی ما چنگ انداختند. از آنجا که ایران به عنوان تنها کشور شیعه است که تا کنون فرقه های استعماری چون وهابیت و قادیانگیری و... نتوانسته است در آن نفوذ کند بهائیان علاقه عجیبی به ایران دارند و ایران را «مهد و سرزمین امرالله» می خوانند و برای تبلیغ این فرقه در میان ایرانیان نهایت کوشش را به عمل می آورند.

### عمده ترین عوامل انحراف مشروطیت

#### اشاره

بر اساس چارت تشکیلاتی «بیت العدل» اسرائیل درارتباط کامل با ایادیان امرالله است و دارای مشاورین و معاونین قاره ای است. محفل ملی ایران در هر استان یک محفل استانی داشت که پس از آن محفل شهرستان و محفل ده قرار می گیرد. هریک از محافل دارای حداکثر ۹ نفر عضو و لجنه هایی با عناوین زیر بودند: مطبوعات، سمعی و بصری، نشر نفعات الله، ورقا و تزیید، معلومات، معارف آهنگ بدیع، اخبار امری، حیات، امألرحمن، خیانات نوزده روزه، گلستان موسیقی، نشر آثار امری و غیره. هر «لجنه» دارای چند «هیئت» و هر هیئت دارای چند «کمیسیون» است. پس از کنفرانس لندن و انتخاب «بیت العدل حیف» گروهی از بهائیان، این کنفرانس و بیت العدل حیف به ریاست «روحیه ماکسول» را بی اعتبار دانستند و یک امریکایی به نام چارلز میسن ریمی را به عنوان جانشین شوقی افندی و رهبر بهائیان معرفی کردند و تحت عنوان ریمی ها از بهائیان جدا شدند. چارلز میسن ریمی فرزند یک کشیش کلیسای اسقفی بود که در سال ۱۸۷۴ میلادی در یکی از شهرهای حاشیه رودخانه «می سی سی پی» آمریکا به دنیا آمد. او که تحت تعلیمات کلیسای اسقفی امریکا پرورش یافته بود، از دوستان بسیار نزدیک شوقی افندی به حساب می آمد. وی که پس از آشنایی با «شوقی افندی» به فرقه ضاله بهائیت پیوسته بود، کم کم صاحب موقعیتی در میان بهائیان شد. دوستی این امریکایی با شوقی ربانی به حدی بود که شوقی ربانی وی را نماینده خود می خواند و در مراسم و جلساتی که نمی توانست در آنها حضور یابد، «میسن ریمی» را به جای خود می فرستاد. او دوبار به نمایندگی ازسوی شوقی افندی (ربانی) به سراسر دنیا و مراکز تجمع و نفوذ بهائیان سفر کرده بود. طرفداران چارلز میسن ریمی او را پنجمین پیشوا و رهبر بهائیان جهان می دانند و به وی لقب عزیزالله و ولی امر ثانی داده بودند. در همین ایام ودرمیانه کشمکش طرفداران خانم روحیه ماکسول و هواداران چارلز میسن ریمی برسررهبری فرقه بهائیت، یکی از بهائیان خراسان - که در کشوراندونزی اقامت داشت- ادعای مهدویت کرد و خود را موعود کتاب اقدس - کتاب مقدس بهائیان - دانست. این شخص که جمشید معانی نام داشت، برخود لقب سماً الله گذاشت و فرقه جدیدی به نام سمائی ها را به وجود آورد که گروهی از بهائیان بویژه بهایی های هند و پاکستان به او گرویده اند. نورالدین چهاردهی یکی از محققین در ملل و نحل درباره جمشید معانی می نویسد: «جمشید معانی مانند میسن ریمی که در آمریکا مدعی شد، وی در اندونزی دانشگاهی تشکیل داده و ورود بهائیان را در آن کشور مانع شده و گفته است در آخر ژانویه سنه ۱۹۶۶ م به



معراج رفته است و ریشه درخت بها و ثمره آن معانی است». [۱۰۳].

## بهائیت در عصر مشروطیت

از زمان شیخ احمد احسایی تا انقلاب مشروطیت، یعنی حدود ۹۰ سال، شاهد بروز و ظهور فرقه‌های متعددی بودیم که نامدارترین آنها عبارتند از شیخیگری، بابیگری، ازلیگری و بهائیگری. در سالهایی که زمزمه قانون و مشروطه بر زبانها جاری شد، این فرقه‌ها انشعابات متعددی را پشت سر گذاشته و تنها شیخیگری و بهائیگری، آن هم به سبب حمایت کانونهای استعماری، محلی از اعراب داشتند و برسریا مانده بودند. بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان تاریخ که با نگرشی اسلامی به انقلاب مشروطیت نگاه می‌کنند، بابیگری و بهائیگری را یکی از عمده‌ترین عوامل انحراف آن می‌دانند. در این دوران شاه در رأس دولت و روحانیت راهبر و پیشاهنگ ملت بودند. در این ایام، دولت به خاطر مدیریت نادرست و سوءاستفاده دولتمردان در اوج فساد و از لحاظ مالی بسیار ضعیف بود. مطالبات آزادیخواهانه مردم رو به تزاید داشت و روی هم رفته دو خط فکری خاص این خواست و نهضت را تغذیه می‌کردند. یکی علما و روحانیون که اصلاحات اجتماعی - مذهبی را خواستار بودند و تشویق می‌کردند و دیگری روشنفکران و تحصیلکردگان فرنگ رفته و به طور کلی غرب زده که الگوهای دموکراسی اروپایی را برای ایران می‌خواستند. اما تفکر غالب، تفکر اسلامی بود. مورخان و کارشناسان غربی همچون خانم پروفیسور آن لمبتون جاسوس انگلیسی در ایران بر این اعتقادند که در آن ایام مردم، ایران را «کشور اسلام» و شاه را هم «پادشاه اسلام» می‌خواندند. و پیش از انقلاب مشروطیت یک حرکت آزادیخواهانه و نوگرایانه توسط میرزاملکم خان ناظم الدوله و سیدجمال الدین اسدآبادی در ایران شروع شده بود و این جنبش که علیه فساد و استبداد داخلی و نفوذ خارجی بود به جنبشی ملی و اسلامی تبدیل شد. البته دور از انتظار نیست که خانم «آن لمبتون» که پیوند و ارتباطاتش با آژانسهای جاسوسی انگلستان اثبات شده است، می‌کوشد تا حرکت میرزا ملکم خان نظام الدوله که از سوی «گراند لژ اسکاتلند»، یعنی سرزمین مرجع فراماسونری جهان، هدایت می‌شود و اهدافی جز برنامه‌های استعماری ندارد، را حرکتی آزادیخواهانه قلمداد نماید. پس از ترور ناصرالدین شاه و آغاز سلطنت مظفرالدین شاه خواست و مطالبات مردم شدت بیشتری به خود گرفت. به استناد مدارک تاریخی، مردم از آغاز حرکت بیدارگرانه که منجر به مشروطیت شد، خواستار «عدالتخانه» بودند. یعنی به وجه اسلامی ماجرا بیشتر اهمیت می‌دادند و می‌خواستند تا این عدالتخانه‌ها بر مبنای معیارهای اسلامی اداره شود. اگر به جریان مبارزه و طرح مطالبات مردم در آن ایام به دقت نگاه کنیم، می‌بینیم که عبارت مشروطیت درست بعد از بست نشینی در سفارت انگلیس بربل‌های مردم نشست و مبلغان و کوشندگان این راه هم همانگونه که گفته شد، روشنفکران و تحصیلکردگان غرب رفته یا روشنفکران سکولار یا بابی مسلک بودند. یکی از مهم‌ترین فعالان در این عرصه میرزاملکم خان ارمنی - پدر فراماسونری ایران [۱۰۴] - است و از دیگر افرادی که در این زمینه تلاش و فعالیت بسیار داشتند و با مقالات و نوشته‌های خود سعی در تبلیغ مشروطیت و دموکراسی از نوع غربی آن می‌کردند، باید از افرادی چون میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی نام ببریم که به اتهام دخالت در ترور نافرجم «ناصرالدین شاه» به دستور محمدعلی میرزای ولیعهد در تبریز کشته شدند. نکته جالب و در خور توجه پیرامون میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی این است که هر دو پیرو فرقه ضاله «باب» و داماد میرزا یحیی صبح ازل - سرکرده فرقه «بابی‌های ازل» و برادر بهاءالله - بودند. بر این گروه باید نام میرزا یحیی دولت‌آبادی را هم افزود. او هم از گروه بابیان مشروطه خواه و فعالان نهضت مشروطه خواهی در ایران بود. میرزا یحیی دولت‌آبادی در خانواده‌ای بابی به دنیا آمد و پدرش مأمور و نماینده امور حبسیه میرزا یحیی صبح ازل در ایران بود و هر ساله وجوهات به اصطلاح شرعی «بابی‌ها» را جمع‌آوری می‌کرد و برای «میرزا یحیی صبح ازل» به قبرس می‌فرستاد.

## مروج تروریسم

## اشاره

آنچه به عنوان نتیجه این بحث عاید می‌گردد این است که در حقیقت انقلاب مشروطیت را روحانیون مسلمان به ثمر رساندند اما این انقلاب در نیمه راه توسط عده‌ای از روشنفکران سکولار بابی و بهایی از مسیر اصلی خود خارج شد و سرانجام آن به دیکتاتوری رضاخان رسید. به طور کلی در انقلاب مشروطیت تغییر ساختار دولت و تبدیل دیکتاتوری به شکلی از حکومت عادلانه هدف مردم بود. تا آن زمان نظریه مدونی در مورد حکومت اسلامی وجود نداشت ولی روش دموکراسی غربی طرحی آماده و آزمایش شده در کشورهای اروپایی بود. به همین سبب با فشار روشنفکران غرب زده بویژه پیروان بابیگری و بهاییگری، مشروطه جایگزین تفکر عدالتخواهانه اسلامی شد.

## تروریسم؛ مشخصه بهائیان

تروریسم سیاسی در تاریخ معاصر ایران از اواسط دهه ۸۴۰ م/۱۲۶۰ ق، با بابیگری آغاز شد و چنان با بابیگری پیوند خورد که در دوران متأخر قاجار نام «بابی» و «تروریست» مترادف بود. بابی‌ها ترور امیرکبیر را طراحی کردند و در شوال ۱۲۶۸ ق، به ترور نافرجم ناصرالدین شاه دست زدند. از آن پس این شیوه در ایران تداوم یافت و بویژه در دوران انقلاب مشروطه و پس از آن اوج گرفت. بهائیان در عتبات نیز بیکار نبودند و سیداسدالله مازندرانی در عتبات به جرم سوء قصد به آیت الله خراسانی گرفتار شد. [۱۰۵]. فعالیت‌های تروریستی دوران مشروطه و پس از آن با نام سردار محبی، احسان‌اله خان دوستدار، اسداله خان ابوالفتح زاده، ابراهیم خان منشی زاده و محمدنظرخان مشکات الممالک در پیوند است. فعالیت‌های مخفی اسداله خان ابوالفتح زاده (سرتیپ فرج قزاق) و ابراهیم خان منشی زاده (سرتیپ فرج قزاق) و محمد نظر خان مشکات الممالک از سال ۱۳۲۳ ق. و با عضویت در انجمن مخفی معروف به «بین الطلوعین» آغاز شد که جلسات آن در خانه ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، نخست وزیر بعدی دوران پهلوی، برگزار می‌شد و بسیاری از اعضای آن بابی ازلی و چند تن نیز بهائی بودند. عضویت در این انجمن و فعالیت‌های بعدی ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکات الممالک (بهائی) و ازلیهای عضو انجمن فوق را باید بخشی از عملکرد شبکه توطئه گر وابسته به اردشیر ریپورتر ارزیابی کرد. اعضای این انجمن، اعم از ازلی و بهائی، پس از تأسیس سازمان ماسونی لژ بیداری ایران (۱۳۲۵ ق. / ۱۹۰۷ م) در پیرامون آن مجتمع شدند و مشکات الممالک صندوق دار لژ بیداری ایران بود. از ذیقعه ۱۳۲۳ ق. این فعالیت با عضویت اسداله خان ابوالفتح زاده و برادرش سیف‌اله خان و ابراهیم خان منشی زاده در «انجمن مخفی دوم» تداوم یافت. در این انجمن سید محمد صادق طباطبایی (پسر آیت الله سید محمد طباطبایی)، ناظم الاسلام کرمانی (نویسنده کتاب «تاری بیداری ایرانیان» و آقا سید قریش (از اعضای بیت سید محمد طباطبایی) و شیخ مهدی [۱۰۶] (پسر آیت الله شیخ فضل الله نوری) عضویت داشتند. در همین زمان گرایش‌های تروریستی برخی اعضای این انجمن کاملاً مشهود بود. برای مثال، در یکی از جلسات انجمن مسئله قتل آیت الله سید عبدالله بهبهانی مطرح شد که با مخالفت سید محمد صادق طباطبایی مواجه گردید. اندکی بعد، ارباب جمشید جمشیدیان (دوست صمیمی و محرم اردشیر ریپورتر) به عضویت این انجمن درآمد. گروه تروریستی فوق، سرانجام، شکل نهایی خود را یافت و به عملیات آشوبگرانه و تفرقه افکنانه‌ای چون ترور نافرجم شیخ فضل الله نوری (۱۶ ذیحجه ۱۳۲۶ ق.) دست زد. عامل این ترور کریم دواتگر بود که به همراه افراد دیگری از جمله میرزا محمد نجات خراسانی - عضو فرقه بهائی و مرتبط با سفارت انگلیس که مشهور به فساد بود - دستگیر شد. «نجات» نیز عضو کمیته «بین الطلوعین» بود. به گفته سید حسن تقی زاده، «اسمارت»، نماینده سفارت انگلیس، در جلسات بازجویی از محمد نجات شرکت می‌کرد و مواظب بود که «نتوانند به میرزا محمد

زور بگویند». طبق گزارش سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، در جریان این بازجویی کریم دواتگر تلویحاً حسینقلی خان نواب، برادر عباسقلی خان کارمند سفارت انگلیس، را به ترور مربوط کرد. حسینقلی خان نواب نیز از نزدیکان و محارم اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، بود. پس از آن ابوالفتح زاده و برادرانش و سایر اعضای گروه تروریستی و آشوبگر فوق، از جمله کریم دواتگر، در روستای قلعهک، که در آن زمان در ملکیت سفارت انگلیس بود و دولت ایران بر آن نظارت نداشت، مستقر شدند. در اول جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق. ابوالفتح زاده و منشی زاده، همراه با زین العابدین خان مستعان الملک، گروه تروریستی جدیدی تشکیل دادند موسوم به کمیته جهانگیر. ابوالفتح زاده و مستعان الملک و میرزا محمد نجات از جمله اعضای «محکمه انقلابی» بودند که حکم اعدام مجاهد نستوه شهید شیخ فضل الله نوری را صادر کردند. دادستان این محکمه شیخ ابراهیم زنجانی بود که تحت تأثیر میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون)، عضو فرقه بهائی، قرار داشت. در رجب ۱۳۲۸ ق. حادثه قتل سید عبدالله بهبهانی رخ داد که عاملان آن وابسته به شبکه تروریستی ابوالفتح زاده و منشی زاده بودند. یکی از ضاربان بهبهانی فردی به نام حسین الله بود که بعدها با ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکات الممالک در کمیته مجازات همکاری کرد. پس از این واقعه، ابوالفتح زاده به اروپا گریخت، مدتی بعد به ایران بازگشت و به عنوان متصدی گردآوری مالیات منطقه ساوجبلاغ و شهریار منصوب و اندکی بعد معزول شد که ابوالحسن علوی این عزل را نتیجه تبلیغات بهائیکری ابوالفتح زاده می‌داند. در ذی‌قعدة ۱۳۳۴، ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکات الممالک عملیات خود را در قالب گروه جدیدی به نام کمیته مجازات آغاز کردند و به چند فرقه قتل، همراه با انتشار اعلامیه‌های دست‌زند که بازتاب اجتماعی و سیاسی فراوان داشت. [۱۰۷].

### کمیته مجازات پایگاه بهائیان

یکی از مهم‌ترین پدیده‌های دوران انقلاب مشروطیت ترورهای مرموز و به هم پیوسته‌ای است که با محوریت «کمیته مجازات» صورت می‌گرفت. تا چندی قبل عده‌ای اعتقاد داشتند که این تروریست‌ها در شمار افراد انقلابی سرخورده از عدم تحقق آرمان‌های مشروطه بودند که از روی ناچاری و یأس فکری - ایدئولوژیک به سمت آشوبگری و آنارشیزم و ترور کشیده شده‌اند. اگر به رویدادهای تاریخی با دقت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم این تحلیل که در سریال «هزارستان» - ساخته علی حاتمی - نیز به مخاطب القا شده درست نیست و اقدامات تروریستی این گروه از همان ابتدای مشروطه خواهی آغاز شد. مانند ترور نافرجام شیخ فضل الله نوری توسط یکی از سرکردگان کمیته مجازات به نام کریم دواتگر و پس از آن ترور افرادی چون سید عبدالله بهبهانی. به عبارت بهتر باید گفت برنامه آشوبگری و ترور این گروه زمانی آغاز شد که هنوز مشروطه خواهی بهار خود را سپری می‌کرد و مردم و انقلابیون در اوج خوش بینی به مشروطیت بودند و هنوز مقوله‌ای به نام سرخوردگی مطرح نبود. این افراد به هیچ وجه و با هیچ معیاری از نیروهای انقلابی یا سرخوردگان مشروطه نبودند. اما عمداً و آگاهانه در اعلامیه‌های «کمیته مجازات» تلاش می‌شد تا انگیزه آنها دینی و انقلابی وانمود گردد.

### حقایق تاریخی کمیته مجازات

وجه بهایی بودن اعضای کمیته مجازات و نقش مخفی و قابل توجهی که فرقه ضاله بهائیت در این ایام و در راستای تحقق سیاست‌های استعماری بریتانیا برعهده داشت، مسأله مهم و قابل تأملی است، عملیات تروریستی و قتل‌های پشت سرهم دوران مشروطه از مهم‌ترین عوامل در ایجاد یک بحران عظیم و عمیق است که تأثیرات روانی و تبلیغی و فرهنگی عظیمی بر جای گذاشت و در فاصله چهار سال آنچنان بی تفاوتی در جامعه به وجود آورد و ساخت سیاسی کشور را چنان خنثی و آلوده کرد که در نهایت با هجوم

چند صد نفر قزاق به سرکردگی رضاخان میرپنج از قزوین، پایتخت کشور به سادگی و بی هیچ مقاومتی به تصرف آنها درآمد و با سقوط حکومت قاجار، مشروطیت به سرنوشت شوم دیکتاتوری پهلوی دچار گردید. این موضوع که اعضای کمیته مجازات از پیروان فرقه بهائیت بودند و با طرح و برنامه استعماری به صحنه فراخوانده شده بودند یک ادعا نیست و اسناد و مدارک متعددی برای اثبات آن در دست است. برخی نویسندگان نیز عملیات کمیته مجازات را اعتراض انقلابی در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و دولت وثوق الدوله خوانده اند و این درحالی است که کمیته مجازات در زمان اولین دولت وثوق الدوله در سال ۱۲۹۵ ش. / ۱۹۱۶ م. و در اوج وقایع پس از صدور فرمان مشروطیت تأسیس شد و تنها پنج ماه (تا پاییز ۱۲۹۶/۱۹۱۷) فعالیت کرد. بنابراین، عملکرد آن ربطی به قرارداد ۱۹۱۹ نداشت. [۱۰۸] بنیانگذاران و اعضای اصلی این کمیته از افرادی چون سرتیپ اسدالله خان ابوالفتح زاده، سرتیپ ابراهیم خان منشی زاده [۱۰۹] (که هردو از اعضای قدیمی بریگاد قزاق بودند)، محمد نظرخان مشکوه الممالک، احسان الله خان دوستدار، میرزا محمدخان نجات خراسانی، سردار محیی (برادر میرزا کریم خان رشتی، جاسوس معروف انگلیس) کریم دواتگر و میرزا علی اکبر ارداقی تشکیل می شد که زندگینامه همه آنها بشدت آلوده و اکثر آنها از پیروان فرقه ضاله بهائیت بودند. هسته مرکزی کمیته مجازات ابوالفتح زاده (به عنوان رئیس کمیته) و منشی زاده و مشکات الممالک بودند و مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران، سرتیپ اسدالله خان ابوالفتح زاده و سرتیپ ابراهیم خان منشی زاده را از پیروان فرقه بهائیت معرفی می کند. [۱۱۰] این موضوع را عبدالله متولی نویسنده کتاب کمیته مجازات نیز تأیید می کند و افزون بر دو نفر نامبرده، مشکوه الممالک را هم پیرو این فرقه می داند. [۱۱۱]. پس از ترور اسماعیل خان رییس سیلوی تهران، شبنامه ای از سوی «کمیته مجازات» منتشر می گردد که مسئولیت اجرای این ترور را برعهده گرفته و ضمن بیان شعارهای ظاهراً انقلابی سایر افراد و مسئولان را به مرگ تهدید می نماید. یکی از اعضای «کمیته مجازات» به نام میرزا علی اکبر ارداقی در خاطرات خود به این شبنامه اشاره می کند و می نویسد: «انتشار این شبنامه به مراتب از قتل میرزا اسماعیل خان بیشتر تولید وحشت و اضطراب کرد. من و عماد الکتاب افراد گمنامی بودیم و سه نفر دیگر نیز بهایی بودند. لذا این خود موجب شد که کسی درباره ما پنج نفر سوءظنی نبرد...» [۱۱۲]. مدتی بعد، اعضای کمیته شناسایی و چند تن از ایشان دستگیر شدند. ابوالفتح زاده و منشی زاده در ۲۶ ذیقعده ۱۳۳۶ قمری، به شکلی مرموز در سمنان به قتل رسیدند و احسان الله خان دوستدار به قفقاز گریخت. مشکات الممالک نیز پس از مدت کوتاهی آزاد شد. در زمان دستگیری اعضای کمیته مجازات، فرقه بهائی در دستگاه نظمی از چنان نفوذی برخوردار بود که بتواند پرونده را به شیوه دلخواه خود فیصله دهد. نفوذ بهائیان در نظمی از زمان ریاست کنت دو مونت فورت بر نظمیته تهران آغاز شد. عبدالرحیم ضربابی [۱۱۳] (بهائی کاشانی) معاون او و کلانتر تهران بود و به این دلیل به عبدالرحیم خان کلانتر شهرت داشت. [۱۱۴]. پس از دستگیری اعضای کمیته مجازات، احمدخان صفا، مسؤول پرونده فوق در نظمیته، به شکلی مرموز به قتل رسید. در این زمان، گروهی به نام «کمیته سیمرغ» طی اطلاعیه ای خطاب به رئیس الوزرا قتل صفا را ناشی از مماشاتی دانست که دولت در قبال بهائیان در پیش گرفته. گروه فوق مدعی بود که در تنظیم پرونده تنها نام ابوالفتح زاده و منشی زاده که بر خلاف میل مسؤولان دولت تصادفاً به تله افتاده اند، ذکر شده و در مورد مشارکت سایر بهائیان مسکوت مانده است. در این اعلامیه چنین می خوانیم: «احسان الله خان، قاتل منتخب الدوله و احمد آقای روحی و میرزا ضیاءالله که عضو عمده کمیته تروریست بودند، هر کدام در یک محلی مشغول عیش و نوش می باشند... ما، که بر تمام احوال و اسرار اطلاع داریم، نخواهیم گذاشت که کابینه وزرا از طایفه (بهائی) تشکیل شود زیرا که اینها شروع به وزیرکشی هم خواهند کرد تا اینکه دیگر کسی زیر بار وزارت نرود و میدان را برای خود مصفا نمایند... این رشته سر دراز دارد». [۱۱۵].

## اشاره

پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی و پیدایش رضاخان در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران اعضای فرقه ضاله بهائیت پس از سالها فعالیت نیمه پنهان از آزادی عمل فراوانی برخوردار شدند و با حمایت قدرتهای استعماری بویژه دولت انگلستان و براساس یک برنامه از پیش تدوین شده تهاجم ویژه ای را علیه مبانی سنتی و اعتقادی ملت مسلمان ایران آغاز کردند و در عرصه تخریب فرهنگی این مرز و بوم فعال شدند.

## جاسوسی برای بیگانگان

همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد، دولت روسیه تزاری نخستین یار و مددکار بهائیان بود. آنان نه تنها از اقتدارشان برای نجات جان میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) سود بردند، بلکه اولین کشوری بودند که مرزهای خود را بر روی بهائیان گشودند و اولین معبد آنها، یعنی نخستین «مشرق الاذکار» بهائیان را در شهر عشق آباد ایجاد کردند. تصور بر این بود که همکاری بهائیان و دولت روسیه با انقلاب کمونیستی به پایان راه خود می رسد، اما مدارک نویافته، حکایت از همکاری بهائیان با روس های بلشویک و انقلابی دارد و هم اکنون مدارکی منتشر شده است که نقش بهائیان را در شکست نهضت جنگل و میرزا کوچک خان نشان می دهد. یکی از نویسندگان معاصر به نقل از عبدالحسین آیتی، مبلغ پیشین بهائیان، مواردی از همکاری بهائیان ساکن عشق آباد با سازمان جاسوسی شوروی «کا. گ. ب» را ارائه می کند و متذکر می شود که اینان به عنوان جاسوسان چندجانبه در خدمت روسیه و پس از آن «اتحاد شوروی» بوده اند. [۱۱۶].

## همپیمان با صهیونیست های یهودی

بهائیان از ابتدای پیدایش این فرقه در «عکا»، واقع در فلسطین اشغالی کنونی، متحد صهیونیست ها در برخورد با عرب های بومی و مسلمان بودند. آنان همواره بر اساس یک سلسله منافع مشترک در کنار یکدیگر قرار می گرفتند و در جهت مقابله با اسلام گام برمی داشتند. نکته قابل توجه آنکه بررسی ها نشان می دهد یهودیان نقش بسزایی در پیدایش، گسترش و رشد فرقه بابیه و بهائیه داشته اند. به گواهی اسناد تاریخی ۵ سال پیش از آغاز دعوت علی محمد باب و درست اندکی پس از استقرار کمپانی ساسون در بوشهر و بمبئی، یهودیان مشهد بدون هیچ فشاری به طور دسته جمعی مسلمان شدند و اولین کسانی هم که در خراسان بایی شدند همین یهودیان جدیدالاسلام مشهد بودند. همچنین ورود بایی گری به «سیاهکل» توسط میرزا ابراهیم جدید، یهودی جدیدالاسلام ساکن رشت، صورت گرفت. [۱۱۷]. «دایرة المعارف یهود» یهودیان جدیدالاسلام مشهد را در شمار یهودیان مخفی (انوسی ها) دسته بندی می کند و نه در ذیل مرتدین و این نشانگر این اصل است که آنها براساس طرح و برنامه و به دستور مجامع و محافل دینی خود و برای فریب افکار عمومی تن به این کار داده بودند. والتر میشل، محقق یهودی، می نویسد که این جدیدالاسلام ها همچنان مخفیانه به دین یهود پایبند بوده و هستند. [۱۱۸]. از جمله این جدیدالاسلام های مشهد، نورالله زبولونی بود که به گفته میئر عزری - سفیر اسرائیل در ایران - از بازرگانان مشهد بود که نمایندگی یهودیان مشهد را در همه کنگره های جنبش خلوتص [۱۱۹] به دوش داشت و وفاداری اش به اسرائیل و پایبندی اش در یاری به ویژه مهاجران (یهودیانی که به اسرائیل مهاجرت می کردند) زبانزد و از حامیان و پشتیبانان شلمو هیلل (موریس پرز) [۱۲۰] بود. [۱۲۱]. گروهی گرویدن یهودیان به بهائیت را تحت تأثیر انگیزه ها و منافع مادی و عده ای دیگر هدف از این کار را افزودن بر حجم سیاهی لشکر دشمنان اسلام می دانند. بهائیان ستاره داوود را مانند بابیه اسم اعظم می دانند و برای جلب محبت اسم اعظم را که شعار بهائیت است ترسیم کرده و در قبرستان یهود

مدفون سازند. [۱۲۲]. انتقال حسینعلی نوری (بهاء) به «عکا»، کمک دیگری بود به نزدیکی و همکاری هرچه بیشتر بهائیان با کانون های یهودی فعال مستقر در غرب که عبدالبهاء جانشین «بهاء»، نیز به این همکاری ادامه داد. او و دیگر بهائیان در تحقق استراتژی تأسیس دولت یهود در فلسطین سهم بسزایی داشتند که استعمارگران حامی اسرائیل - بویژه آمریکا و انگلیس - به پاس همین خدمات بهائیان، آنان را همواره از حمایت های مادی و تبلیغی خود برخوردار کرده اند. تاجایی که اسرائیل در زمان شوقی افندی به عنوان مرکز اصلی بهائیان قرار داده شد. در زمان زندگی شوقی افندی رژیم اشغالگر قدس در فلسطین به روی کار آمد و این رژیم به پاس تلاش بهائیان در ایجاد یک فرقه انحرافی مذهبی در قلب جامعه اسلامی، فرقه ضاله بهائیت را به عنوان یک دین به رسمیت شناخت و آن را جزو مذاهب رسمی کشور خود قرار داد. و افزون بر آن املاک و اموال پیروان این فرقه تحت حمایت واقع شد و از کلیه مالیات ها و عوارض معاف گردید. «شوقی افندی» جانشین عباس افندی (عبدالبهاء) می گوید: «دولت اسرائیل وسایل راحتی ما را فراهم کرد». [۱۲۳]. و در مورد بخشی از راحتی و حمایت های مادی و معنوی فعالیت آنان چنین توضیح می دهد: «در ارض اقدس (اسرائیل) شعائر امریه (بهائیت) بی پرده و حجاب اجرا می شود... و معافیت مقامات (بهائیت) و توابع آن از مالیاتهای دولت (اسرائیل) از طرف اولیای امور تصویب گردید». [۱۲۴]. از عواملی که باعث شد اسرائیل بیشتر به بهائیان روی خوش نشان بدهد، سرمایه گذاری بهائیان و جذب سرمایه های بزرگ آنان در اسرائیل بود که باعث شکوفایی اقتصادی این رژیم نامشروع می شد. از جمله می توان به تدفین رهبران بهائی در این کشور که هر ساله گروه کثیری از بهائیان را با سرمایه های کلان به آنجا می کشاند، اشاره کرد.

## در هم تنیدگی با جامعه صهیونیستها

### اشاره

توجه فرقه ضاله بهائیت به اسرائیل و صهیونیسم تاحدی است که شوقی ربانی سومین پیشوای این فرقه یکی از مهم ترین وظایف شورای بین المللی بهائیان را رابطه با دولت اسرائیل قلمداد می کند. وی همچنین در نقشه ده ساله اش، حمایت از دولت اسرائیل را بر همه دولتهای جهان ترجیح می دهد [۱۲۵] و به بهائیان فرمان می دهد که به تشکیل محافل روحانی و ملی بر مبنای قوانین و مقررات دولت اسرائیل اقدام نمایند: «در ارض اقدس، بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدید التأسیس... اینگونه محافل را به وجود آورید». [۱۲۶]. و حال آنکه در تشکیل همین محافل در کشورهای ایران، عراق، انگلستان و آلمان، رعایت قوانین و مقررات این دولت ها را مطرح نمی کند! [۱۲۷]. این حمایت های آشکار و قوی از دولت اسرائیل، سبب شد تا «فرمان نیویج»، یکی از مهره های مهم دولت اسرائیل، فرقه مجهول و منحرف «بهائیت» را در ردیف اسلام و مسیحیت و یهودیت قرار داده و آن را یک «دین جهانی و بین المللی» بنامد: «اکنون فلسطین را نباید فی الحقیقه منحصرأ سرزمین سه دیانت محسوب داشت، بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمار آورد، زیرا امر بهائی که مرکز آن حیفا و عکاست و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است، به درجه ای از پیشرفت و تقدم نائل گشته که مقام دیانت جهانی و بین المللی را احراز نموده است، و همان طور که نفوذ این آئین در سرزمین مذکور روز به روز رو به توسعه و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین المللی ادیان مختلفه عالم نیز عامل بسیار مؤثری به شمار می آید». [۱۲۸]. روحیه ماکسول (آخرین رهبر فرقه بهائیت) و همسر شوقی می گوید: «من ترجیح می دهم که جوانترین ادیان (بهائیت) از تازه ترین کشورهای جهان (اسرائیل) نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت آینده ما یعنی (بهائیت و اسرائیل) چون حلقات زنجیر به هم پیوسته است». [۱۲۹]. بهائیان، کشور ایران را مهد و خاستگاه فرقه بهائیت می دانند و سعی بلیغ و جد و جهد وافر برای انجام تبلیغات بهایی گری در ایران داشته و دارند. اما آنها از دیگر نقاط جهان نیز غافل نبودند و حتی در بسیاری از

سرزمین‌ها با دعوت رسمی دولت‌های استعمارگر، مبلغان خود را بدان سرزمین‌ها می‌فرستادند. بی‌شک هدف استعمارگران از طرح و حمایت از بهائیان ایجاد تشنت و چند پارگی در میان مسلمین و تبدیل آنها به گروه‌های متخاصم و جزایر تک‌تک و بی‌رابطه و درگیر ساختن آنان در جنگ‌های عقیدتی بود. لازم به ذکر است که یکی از عوامل پیشرفت بهائیان، تظاهر آنان به اسلام در ملاء عام بوده است. به عنوان نمونه عباس افندی پس از مرگ بهاء، ابتدا باب هر نوع تبلیغی را مسدود کرد و همراه افراد دیگر فامیل، در لباس مسلمانی به انجام مراسم مذهبی اسلامی مشغول شد و به نحوی در این ظاهرسازی‌ها رعایت جوانب را در نظر داشت که کمتر کسی احتمال ضعف ایمان مسلمانی آنان را می‌داد. چه رسد به خروج از اسلام و نفی همه ارزش‌های اسلامی. [۱۳۰].

### اتحاد بهائیان و صهیونیستها

بهائیان علاقه و روابط ویژه‌ای با دولت اسرائیل داشته‌اند و براساس همین علاقه با تجار صهیونیست نیز متحد هستند و در مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران به صورت همگام عمل می‌کنند. پس از تشکیل دولت غاصب اسرائیل سران جریان صهیونیسم، بهائیت را به عنوان دین به رسمیت شناختند و اجازه دادند تا نخستین معبد بزرگ بهائیان به نام «مشرق الاذکار» [۱۳۱] در آنجا ساخته شود: «موقوفات بین‌المللی بهایی بر صفحه جبل کرمل با امضای قراردادی با مقامات اسرائیلی برای ابتیاع قطعه زمینی به مساحت سی و شش هزار مترمربع واقع در رأس جبل کرمل جنب غار ایلیا به مقدار زیاد افزایش یافته. همچنین با تملک نقطه‌ای که به قدوم مبارک حضرت بهاء‌الله متبرک و محل نزول لوح کرمل بود، به قیمت یکصد و هشت هزار دلار خریداری گردید و قرار شد اولین مشرق الاذکار ارض اقدس بر آن ساخته شود...» [۱۳۲]. نقشه این معبد بهائیان و نیز گور بهاء‌الله و سیدعلی محمد باب توسط یکی از اساتید بهایی دانشکده معماری دانشگاه تهران به نام دکتر عباس امانت تهیه و با صرف دهها میلیون دلار زیر نظر او ساخته شد. به دلیل وجود گور بهاء‌الله و عباس افندی و شوقی افندی (ربانی) و نیز بزرگترین معبد بهائیان در اسرائیل، همواره بهائیان در شمار افرادی قرار داشتند که خواستار برقراری رابطه رسمی بین ایران و اسرائیل بودند و حتی شایع است تاجری که وسیله پرداخت رشوه ۴۰۰ هزار دلاری به ساعد مراغه‌ای در ازای ایجاد رابطه با اسرائیل را فراهم آورد، بهایی بود.

### بهائیت به مثابه یک حزب صهیونیستی

شوقی افندی در زمان حیات خود به بهائیت صورت تشکیلات حزبی داد و در هر شهر محفل ویژه بهائیت به وجود آورد و در بسیاری از کشورها این محافل بهائیان را به صورت محافل مذهبی و یا شرکت‌های تجاری به ثبت رساند. روحیه ماکسول همسر شوقی افندی در این مورد می‌نویسد: «میل مبارک آن است که... محفل را به اسم جمعیت دینی و اگر نشد به عنوان هیئت تجاری تسجیل نمایند.» [۱۳۳]. بسیاری از کارشناسان بر این اعتقادند که اگر بهائیت توانسته است تاکنون برپا بماند به سبب همین نظام کنترل اجتماعی بود. در زمان شوقی افندی هر کس برخلاف اراده مرتکب عملی می‌شد، ابتدا از این تشکیلات اخراج می‌گردید. به این مرحله «طرد اداری» می‌گفتند و اگر آن شخص در مخالفت خویش ایستادگی می‌کرد، او را از جامعه بهائیت طرد می‌کردند که آن را «طرد روحانی» نام گذاشته بودند. البته بهائیان در کنار این طردها که نسبت به افراد متخلف داشتند و با برخوردهای خشن و سنگین همراه بود نسبت به جامعه پیروان خود بسیار حساس بوده و به عنوان پشتیبانی همیشه در صحنه، در تمام زمان‌ها و مکان‌ها حضور داشته‌اند. حضرت امام خمینی «قدس سره» در سال ۱۳۲۱ ضمن انتقاد از سکوت جامعه مسلمانان نسبت به ظلم‌ها و مشکلات مسلمین، خصلت وحدت و اتحاد بهائیان را مورد اشاره قرار داده و خطاب به مؤمنین می‌فرماید: «خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک دیه زندگی کند، از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی

تعدی به او شود، برای او قیام کنند». [۱۳۴].

## اعلام خطر امام علیه نفوذ بهائیان

امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۱ فرقه ضاله بهائیت را یک حزب سیاسی خواندند و اینکه که به مدد پیروزی انقلاب اسلامی اسناد بسیاری از روابط این فرقه با صهیونیست‌ها افشا شده، صحت این نظریه بیش از پیش اثبات گردیده است. رژیم پهلوی برای مسافرت سران محافل متعدد بهائیان ایران از نقاط مختلف ایران به لندن و شرکت در انتخابات جهانی «بیت العدل» تسهیلات ویژه ای قائل شد و به هر بهائی که عازم این سفر می گردید، مبلغ پانصد دلار ارز با تخفیف ویژه و نیز تخفیف قابل توجهی در بهای بلیط رفت و برگشت هواپیما در نظر گرفته و پرداخت می کرد. خبر این غارت و چپاول بیت المال مسلمین اعضای فرقه ضاله بهائیت به اطلاع حضرت امام خمینی (ره) رسید، ایشان در تاریخ دهم فروردین ۱۳۴۱ در یک سخنرانی به این امر اعتراض کردند [۱۳۵] و زمانی که اعزام نمایندگان محافل بهائیان ایران وارد مراحل اجرایی شد، طی پیام ویژه ای در پاسخ به علمای اعلام و حجج اسلام یزد فرمودند: «از چیزهایی که سوءنیت دولت حاضر را اثبات می کند، تسهیلاتی است که برای مسافرت دوهزار نفر یا بیشتر از فرقه ضاله قائل شده است و به هریک ۵۰۰ دلار ارز داده اند و قریب ۱۲۰۰ تومان تخفیف در بلیط هواپیما داده اند، به مقصد آنکه این عده در محفلی که در لندن از آنها تشکیل می شود و صد در صد ضداسلامی است، شرکت کنند». [۱۳۶]. آنگاه حضرت امام به رخنه عوامل اسرائیل بویژه بهائیان در بسیاری از پست های کلیدی و حساس کشور اشاره کرده و چنین هشدار می دهند: «آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست های حسابی به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سیره سلف صالح بتوان رفتار کرد با سکوت و کناره گیری همه چیز را از دست خواهیم داد...» [۱۳۷]. ایشان طی همین پیام عزم خویش را برای مبارزه مستمر با رژیم پهلوی اعلام می دارند و با تأکید بر این که علمای اسلام باید دین خود را به اسلام و پیامبر ادا نمایند، می فرمایند: «اسلام به ما حق دارد. پیغمبر اسلام حق دارد. باید در این زمان که زحمات جانفرسای آن سرور در معرض زوال است، علمای اسلام و وابستگان به دیانت مقدسه دین خود را ادا نمایند. من مصمم هستم که از پای ننشینم تا دستگاہ فاسد را به جای خود بنشانم...» [۱۳۸]. در مطالب دستنویس بهاءالله نیز آمده است: «جمیع احزاب عالم را فرا گرفته و خواهد گرفت». [۱۳۹]. در سال ۱۳۴۱ حضرت امام خمینی (ره) خطر نفوذ و گسترش این فرقه منحرف در ارکان رژیم پهلوی را یادآور شده و فرمودند: «... اینجانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می کنم، قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست هاست که در ایران به (صورت) حزب بهائی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می کنند... تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولت ها ناظر آن هستند...» [۱۴۰]. شوقی افندی برای اجرای این برنامه خود، در سال ۱۳۲۸ شمسی برابر با سال ۱۹۵۱ میلادی، یعنی هشت سال قبل از مرگش تشکیلاتی به نام «بیت العدل» را به وجود آورد و به عنوان پیشوا و رهبر بهائیان جهان اهدافی به شرح ذیل برای آن معین ساخت: ۱- با رهبران دولت اسرائیل وارد مذاکره شود و رسماً با این رژیم ایجاد رابطه نماید. ۲- به او در انجام وظایف رهبری و اداره جامعه بهائیت کمک کند. ۳- با اولیای امور و رهبران کشورها در باب مسائل شخصی بهائیان وارد مذاکره شود. [۱۴۱]. شوقی افندی شخصاً اعضای نخستین «بیت العدل» را انتخاب کرد، اما دستور داده بود که اعضای آن بعدها از طریق انتخابات معین گردند. اسامی افرادی که توسط شوقی افندی به عنوان اعضای نخستین «بیت العدل» بهائیان جهان انتخاب شدند، به این شرح بود: «۱- ایادی امرالله ام البهأ روحیه خانم ماکسول (همسر شوقی افندی)- عضو رابط بین ولی امرالله (شوقی افندی) و



هیأت ۲- ایادی امرالله چارلز میسن ریمی - رئیس ۳- ایادی امرالله املیاکالز- نایب رئیس ۴- ایادی امرالله لیر وی ایواس - منشی ۵- ایادی امرالله یوگر جیاگری - عضو سیار ۶- ایادی امرالله، امه الله جسی رول - امین صندوق ۷- ایادی امرالله اتل رول - معاون منشی برای مکاتبه با غرب ۸- ایادی امرالله لطف الله حکیم - معاون منشی برای مکاتبه با شرق. ۹- امه الله سیلوا آیواس از چهارم ماه مه ۱۹۵۵ به عضویت این تشکیلات معین گردید». [۱۴۲]. افزون بر این گروه شوقی افندی در تاریخ سوم آذرماه ۱۳۳۵ شمسی تعداد ۲۷ نفر دیگر را برای انجام وظایف مختلف و تبلیغ و توسعه حوزه نفوذ بهائیان و بنا به نوشته خودشان «حفاظت و تبلیغ حضرت بهاء الله تحت نظر ولی امرالله» انتخاب کرد و به آنان لقب «ایادی امرالله» بخشید.

## بهائیت سکولار

### اشاره

اسامی این افراد به شرح زیر بود: ۱- ایادی امرالله چارلز میسن ریمی ۲- ایادی امرالله روحیه خانم ماکسول ۳- ایادی امرالله املیا کالیز ۴- ایادی امرالله لروی لیواین ۵- ایادی امرالله علی اکبر فروتن ۶- ایادی امرالله جلال خاضع ۷- ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی ۸- ایادی امرالله پل هنی ۹- ایادی امرالله حسن بالیوزی ۱۰- ایادی امرالله دکتر یوکر جیاگری ۱۱- ایادی امرالله دکتر هرسن گروسمن ۱۲- ایادی امرالله دکتر ادلبرت موشکل ۱۳- ایادی امرالله جان فرابی ۱۴- ایادی امرالله هورانسس هولی ۱۵- ایادی امرالله گوروین ۱۶- ایادی امرالله موسی هنانی ۱۷- ایادی امرالله انیوک الیگا ۱۸- ایادی امرالله ویلیام سیرز ۱۹- ایادی امرالله جان روباتس ۲۰- ایادی امرالله کلارا دان ۲۱- ایادی امرالله اگنس الکساندر ۲۲- ایادی امرالله طرازالله سمندری ۲۳- ایادی امرالله شعاع الله ایادی ۲۴- ایادی امرالله ذکر الله خادم ۲۵- ایادی امرالله علی محمد ورقا [۱۴۳]. ۲۶- ایادی امرالله رحمت الله مهاجر ۲۷- ایادی امرالله کالیس فدرستون این گروه در حقیقت اعضای مرکزیت شبکه بهائیت بودند و فرقه بهائیت از طریق همین افراد به سراسر جهان مرتبط بود. تشکیلات بهائیت در ایران توسط محافلی که از سطح روستا تا سطح ملی تشکیل شده بود، اداره می شد و هر محفل دارای ۴۰ لجنه برای پوشش کلیه فعالیت‌های بهائیان بود.

## نقش آمریکا در گسترش فرقه

با وجود آنکه مؤسسين فرقه بهائیت ابتدا روسیه و انگلیس بودند، اما پس از مدتی، آمریکا به عنوان استعمارگر جدید و تازه نفس به میدان آمد و با ذکر شواهد متعدد تاریخی می توان از آمریکا به عنوان مهم ترین عامل حفظ و گسترش بهائیت نام برد. احمد کسروی [۱۴۴] اگرچه با اصل دین مخالف بود اما برای نفی آن به افشای ماهیت این فرقه دست ساخته استعمار اشاره نموده و در کتاب خود می نویسد: «می گویند: جمال مبارک فرموده دین ها یکی شود. جمال مبارک جنگ را حرام گردانیده... مانند سخن بهائیان ما امروز از وزیر خارجه آمریکا می شنویم. این وزیر خارجه می گوید: پس از جنگ باید همه دینها یکی باشد». یکی از نویسندگان بهایی از قول عبدالبهائ می گوید: «... و از جمله قضایای عجیبه که واقع گشته این است که مشرق الاذکار در قطب امریک (آمریکا) بنیان می گردد... ملاحظه کنید که امرالله به چه درجه قوت یافته که خانمی فرنگی گیس خویش را فدای مشرق الاذکار می نماید...» [۱۴۵]. در یکی از کتب بهائیان آمده است: «از سال ۱۸۹۴ میلادی قوای مکنونه علم الهی با ایمان تورنتون چیس در آمریکا به سریان آمد و امر الهی در آن دیار به سرعت انتشار یافت و نفوس مقدسی به امر حضرت بهاء... مؤمن گشتند... و یک شبه ره صد ساله رفتند تا آنجا که موفق شدند آمریکا را به عنوان مهد نظم اداری بهائی مفتخر سازند» [۱۴۶]. و در کتاب دیگری از بهائیان چنین نوشته شده است: «در آن زمان که امرالله در خطه امریک (آمریکا) سریعاً رو به پیشرفت بود و ید غیبی

الهی بذر محبت الله را در قلوب صافیه مردمان آن سامان می کشت میسر (خانم) ماکسول به دستور مبارک در سال ۹۱۶ میلادی فرمان تبلیغی را در یکی از جلسات کانون شن ابلاغ نمود و در آن جلسه درباره نحوه اجرای آن شور و مشورت گردید و حاضرین در جلسه و سایر احباً قیام عاشقانه نمودند و ترک اوطان کرده به نقاط دور و نزدیک هجرت نمودند و در اثر جانفشانی های آن مؤمنین مخلص بود که علم (پرچم) یا بهاء‌الابهی در اقصی نقاط عالم و جزایر دور دست مرتفع گردید...» [۱۴۷].

### نقش زنان در بهائیت

با توجه به نقش کلیدی و مؤثر زنان در تمام ارکان جامعه و حرکت های اجتماعی، سران فرقه ضاله و استعماری بهائیت، از همان ابتدای تشکیل این فرقه یعنی زمان خروج سیدعلی محمد باب - با به کارگیری دستورات کانون های قدرت صهیونیستی - از زنان به عنوان عامل اصلی انحراف از حق و جذب افراد به این کیش استعماری استفاده کرده و می کنند. استعمارگران با مطالعه در رفتارها و آموزه های مسلمانان دریافته اند که هرگز نمی توان به صورت مستقیم مسلمین را از دین الهی و راه راست خود منحرف کرد، به همین سبب با مطالعات عمیقی که در آیات قرآن و سنن و آداب دینی داشته اند، دستورالعمل های کلیدی آن را یافته و در صدد نفی و خدشه دار کردن آنها در اذهان عمومی مسلمانان برآمده اند و آنقدر روی این مسائل کار کرده اند که عملاً بخش عظیمی از پیکر امت اسلامی مصداق آیه شریفه «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» شده اند و دشمنان را به ادامه راهشان امیدوار کرده اند. از جمله کلیدی ترین نکات آموزه های مسلمین می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- ارتباط و جهت گیری مسلمین از روحانیون و عالمان عامل به دین. ۲- نماز جماعت به عنوان یکی از بهترین شیوه های جذب و اتحاد مسلمین و آگاهی از اوضاع مسلمانان و محیط اطرافشان. ۳- ارتباط تنگاتنگ دین و سیاست که دست هر بیگانه ای را از امور مسلمانان کوتاه می کند. ۴- طهارت نسل که ضامن بقای نسل بشر است. ۵- حیا و عفت زنان که در سایه حجاب آنان بخش اعظم سلامت جامعه تضمین می شود. ۶- نقش زنان در تربیت مردان آینده و کل جامعه. ۷- جهاد در راه خدا. از همین رو می بینیم که دشمنان در کیش ساختگی خود، «بهائیت»، به صراحت وجود طبقه ای با نام روحانیت را نفی کرده [۱۴۸] و مدعی جدایی دین از سیاست شده اند. دیوید کیز نماینده بهائی های فرانسه در این مورد می گوید: «این مذهب نه روحانیت و نه مرجع مذهبی را به رسمیت نمی شناسد و برابری بین زنان و مردان را ترغیب می نماید...» [۱۴۹].

### منجلاب فساد

آنها با وجودی که در ظاهر دخالت در سیاست را نفی می کنند اما در تمام سخنرانی ها و کتاب ها و آموزه های خود، دخالت در همه امور آن هم دخالت تمام و کمال را خواستارند. دیوید کیز نماینده بهایی های فرانسه، در مراسم یکصد و پنجاهمین سال پایه گذاری فرقه ضاله بهائیت، می گوید: «بهائیان برای تسریع روند تغییرات به سوی صلح جهانی در اقدامات آموزشی و بهبود وضعیت اجتماعی در سراسر جهان دخالت می کنند» [۱۵۰]. بهائیان همچنین از هر حرکت جمعی مذهبی نیز نهی شده اند. به همین سبب آنان چیزی به نام نماز جماعت و... ندارند و البته این به معنای آن نیست که آنها با یکدیگر متحد نیستند بلکه تنها از اعمال مذهبی به صورت جماعت در جامعه مسلمین جلوگیری می کنند. بهائیان ازدواج با همه محارم را جز با زن پدر جایز می شمردند (یعنی ازدواج با خواهر، خاله، عمه، خواهرزاده، برادرزاده، و... همگی جایز بود) و این از کثیف ترین دستورالعمل هایی بود که بهائیان برای حفظ و ازدیاد نسل خود به آن تن دادند و علاوه بر این مانند پیشینیان خود از راه فطرت و اخلاق خارج شده و روابط فاسد و لجام گسیخته و غیرطبیعی را به عنوان امری پذیرفته شده در میان خود قبول کرده اند و مرتکب می شوند و در صدد آن هستند همان طور که در غرب برخی کشورها این عمل زشت اخلاقی را قانونی کرده اند در تمام دنیا به صورت اصلی قانونی در آورند. با

نگاهی گذرا به سیر تاریخی این فرقه و دستورالعمل‌های مکتوب و منتشر شده آنان، مشاهده می‌کنیم که این اعمال از ابتدای حرکت این افراد جاسوس و خود فروخته غرق در لجنزار هواهای پست نفسانی یکی از مهم‌ترین اصول پذیرفته شده آنان بوده است. آنها عقیده داشتند: «... ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده. اگر چه در شریعت باب یک زن را نه شوهر جایز است، لکن اکنون اگر افزون بخواهد منعی نباشد و هر یک از آن جماعت نامی از انبیاء کبار و ائمه اطهار را بر خویش می‌نهادند و زنان و دختران خویش را به نام و نشان زنان خانواده طهارت می‌خواندند و هر جا که جمع می‌شدند به شرب خمر و منهیات شرعیه ارتکاب می‌نمودند و زنان خویش را اجازه می‌دادند تا بی‌پرده به مجلس نامحرم درآمده و به خوردن شراب مشغول شوند و سقاییت نمایند» [۱۵۱]. ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود نمونه‌های بسیاری از رفتارهای ناهنجار مردان بی‌بند و بار بهائی همچون هویدا و... را ذکر می‌کند و علاوه بر آن افرادی مانند صبحی، بهائی تواب، نیز نمونه‌های بسیار دیگری را در کتاب «خاطرات صبحی» خود نقل می‌کند که به دلیل عفت قلم و احترام به خوانندگان محترم از بازگویی و بازنویسی آن معذوریم. قره‌العین، زن فاسد و بی‌عفتی که با گفتار و رفتار فاسدش نقش مؤثری در معرفی و جذب افراد منحرف به این فرقه داشت خطاب به پیروان بایبگیری گفته است: «ای اصحاب، این روزگار از ایام فترت شمرده می‌شود، امروز تکالیف شرعیه به یکباره ساقط است و این صوم (روزه) و صلوة (نماز) و ثنا و صلوات کاری بیهوده است... پس زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت (همخوابگی و همستری) طریق مشارکت! بسپارید!» [۱۵۲]. و البته این جملات از کسی که مرید فرقه‌ای استعمار ساخته است، بعید نیست، چرا که وزارت مستعمرات انگلیس - از مؤسسان و حامیان فرقه‌های ضاله - نیز خطاب به یکی از جاسوسان خود در کشورهای اسلامی می‌گوید: «در مسئله بی‌حجابی زنان باید کوشش فوق‌العاده به عمل آوریم تا زنان مسلمان به بی‌حجابی و رها کردن چادر، مشتاق شوند... پس از آنکه حجاب زن با تبلیغات وسیعی از میان رفت، وظیفه مأموران ماست که جوانان را به عشق بازی و روابط جنسی نامشروع با زنان تشویق کنند و به این وسیله فساد را در جوامع اسلامی گسترش دهند» [۱۵۳]. بهائیان همچنین با توجه به تأثیر پذیری کودکان و نوجوانان بیشترین تلاش تبلیغی خود را بر روی این نسل متمرکز کرده‌اند و لجنه‌های گلشن توحید با احداث مهد کودک‌ها و مدارس و ترتیب دادن اردوهای تبلیغی کودکان و نوجوانان را به خود جذب می‌کنند. آنها همچنین به بهانه صلح و شعار تساوی زن و مرد، زنان را در تمام عرصه‌ها به عنوان عروسک‌های خیمه شب بازی که سرنخ آنان دست صهیونیست‌ها است، به روی صحنه آورده و می‌خواهند به وسیله آنان صلحی منطبق بر نظم نوین و تک قطبی جهانی برقرار سازند. عبدالبهاء در یکی از مطالب خود می‌نویسد: «... و چون (هنگامی که) نسوان در عالم انسانی نفوذ و تأثیر کلی یابند، از جنگ محققاً جلوگیری نمایند... نفرت و انزجار آنان (زنان) نسبت به جنگ باید برای استقرار و حفظ صلح عمومی (!!)) مورد استفاده قرار گیرد» [۱۵۴]. و البته بهترین و مؤثرترین کار زنان نقش تبلیغی آنان است: «ای اماء رحمن، محفلی... آرایش دهید و در آن محفل به کمال حکمت در اوقات مخصوصه مجتمع شوید و به ذکر آن یار مهربان مشغول گردید و مذاکره در ادله و براهین ظهور جمال مبین فرمائید تا هر یک از اماء رحمن نطقی بلیغ یابند و لسانی فصیح بگشایند و سبب هدایت اماء کثیره گردد و علیکن التحیه والثناء...» [۱۵۵]. با توجه به آثار منتشره بهائیان مشاهده می‌شود که آنان دنباله‌رو فرقه استعماری وهابیت هستند که با تلقین جاسوس انگلیسی، مستر همفر، حمایت‌های قوای نظامی و مالی انگلیس ایجاد شد. حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» سالها پیش، از این هماهنگی پرده برداشته و می‌فرماید: «یک حقایقی در کار است، شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهائی‌ها مراجعه کنید، در آنجا می‌نویسد: تساوی حقوق زن و مرد رأی عبدالوهاب، آقایان هم از او تبعیت می‌کنند... نظامی کردن زن، رأی عبدالوهاب، آقا تقویمش موجود است، نگوئید نیست...» [۱۵۶]. نقش زنان غربی در گسترش فرقه در طول بیش از ۱۵۰ سالی که از ایجاد این فرقه ضاله گذشته است چه در شرق و چه در غرب همواره زنان به عنوان مهره‌هایی فعال در پیشرفت آن مورد استفاده قرار گرفته‌اند که بسیاری از آنان را زنان آمریکایی تشکیل می‌داده‌اند که از آن

جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: لویزا مور و همسرش گتسینگر (هر دو آمریکایی بودند). روحی ماکسول در مورد لویزا مور می گوید: «راه های ناصاف را برای موفقیت ما (بهائیان) هموار می کرد و مل وار خود را به آب می انداخت که بهر ما (بهائیان) پل نجاتی ایجاد کند». فوئب هرست یکی از متمولینی که موقوفات زیادی برای بهائی ها در آمریکا از خود به جای گذاشت. او معاون دانشگاه کالیفرنیا بود که در سال ۱۸۹۸ لویزامور و همسرش را به این دانشگاه دعوت کرد. میس اتل روزنبرگ متولد ۱۸۵۸ انگلیس. میسز هلن گودال (آمریکا) که روش تبلیغی او را چنین معرفی می کنند: «در محافل و مجالس که تشکیل می گردید، رسم چنان بود که میسز گودال یک لوح را تا آخر تلاوت می کرد و به هیچکس اجازه نمی داد که راجع به آن بحث کند...

## آخر

## اشاره

این نحوه تبلیغ در آمریکا مرسوم گردید و باعث شد که امربهائی در سانفراسیسکو و اطراف منتشر گردد» [۱۵۷]. او از کسانی است که در تصویب ساختمان مشرق الاذکار و جمع آوری اعانات نقش بسزایی داشت. سارا فارمر: (آمریکایی) مؤسس «گرین ایگر» [۱۵۸]. می ماکسول مادر روحیه ماکسول: مبلغ در آمریکا، کانادا، فرانسه. روحیه ماکسول: زن شوقی افندی. میسز کراپز ملقب به مریم: اولین بهائی انگلستان. لیدی بلامفیلد ملقب به ستاره: (لندن): در ژنو فعالیت تبلیغی را به صورت غیر مستقیم و تحت عنوان «نهضتی برای صلح اعظم جهانی» شروع کرد و بهائیت را در جامعه ملل که در ژنو تشکیل می شد و منظور اصلی او بود نفوذ داد. میس آلمانوبلاک آلمانی الاصل ساکن آمریکا: مأمور اعزامی به آلمان در زمان جنگ جهانی اول - ۱۹۰۷ - بود. دکتر سوزان مودی ملقب به امه الاعلی، آمریکایی است. مودی از طرف عبدالبهأ به ایران اعزام شد. او به بهانه مراقبت در امور طبی و بهداشتی و تعلیم و تربیت زنان بهائی به ایران آمده بود: «دکتر مودی گرفتاری های زن های ایرانی را از لحاظ بهداشت و فرهنگ و وجود حجاب و... با محافل آمریکا در میان گذاشت... به تأسیس مدرسه تربیت همت گماشت... و خانم های دیگری را نیز از آمریکا به ایران دعوت نمود... اول میس لیلیان کیس (۱۲۹۰ شمسی)... و پس از آن میس جنویر... سارا کلاک... الیزابت استوارت... میس ادلید شارپ و...» [۱۵۹]. میس لیلیان کیس: معلم مشهور مدرسه تربیت تهران. میسز کلارا دان آمریکایی الاصل مبلغه در قاره استرالیا.

## تلقی روشنفکران از بایبگری

چگونگی تکوین بهائیت بیش از هر چیز این نکته را اثبات می کند که فرقه مذکور با هدفهای استعماری شکل گرفته و در طول تاریخ حیات خود همواره از سوی کانونهای قدرت بیگانه حمایت و هدایت شده است اما متأسفانه جریان روشنفکری ایران به دلیل خصلت دو گانه سکولار و غرب زده بودن، همیشه سد و مانعی در راه بررسی و شناخت درست این فرقه ایجاد کرده و مانع از درک و دریافت صحیح مردم از علل و عوامل واقعی پیدایش بهائیت و تأثیرات آن بر تحولات اجتماعی ایران شده است. نگاهی گذرا به آثار روشنفکران پیرامون فرقه های ضاله بابیت و بهائیت این نکته را به خوبی نشان می دهد. متأسفانه عمده روشنفکران و مورخین معاصر اعم از چپ یا راست، سعی نموده اند فتنه و بلوای بایبگری و بهائیکری را به عنوان یک «جنبش» مورد بررسی قرار داده و از این رهگذر خصلت مترقی به آن بخشیده اند. در میان انبوه کتابهای رنگارنگی که از ابتدا درباره فتنه باب و بهأ به رشته تحریر درآمده است کمتر کتابی وجود دارد که نگاهی واقع بینانه به این مسأله داشته باشد. این لغزش و خطا تنها منحصر و ویژه مورخین و نویسندگان و تحلیلگران مارکسیست نیست. حتی برخی از نویسندگان کتابهای مذهبی هم در این مورد دچار لغزش و خطا هستند.

محمد رضا فشاهی [۱۶۰] که اکنون به عنوان استاد در دانشگاه پاریس به تدریس فلسفه مشغول است در کتابی که به نام «واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال» منتشر کرده از فتنه و بلوای استعماری بایبگری به عنوان «جنبش» یاد می‌کند و آن را حامل شعارهای «مساوات گرایانه» می‌داند و می‌نویسد: «مخالفتان انقلابی فئودالیسم در تمام دوران قرون وسطی وجود داشتند و مبارزات آنان به مقتضای زمان، غالباً به شکل عرفان، الحاد آشکار و یا قیام‌های مسلحانه تجلی می‌نمود. درمرز نیمه اول و نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، تحولاتی در اندیشه مذهبی و تفکر در ایران روی می‌داد که به نام «مکتب شیخیه» شهرت دارد. این تحول که در آغاز در اندیشه مذهبی و عرفانی شکل گرفت سرانجام در سیر تکاملی، خود به «جنبش بایان» یعنی یک جنبش اجتماعی منجر شد. بنابراین یک تعریف جامع، این جنبش درمرز بین جامعه کهن فئودالی و انحطاط و تجزیه سریع آن قرار دارد و خود یکی از عوامل این انحطاط و تجزیه سریع است. در این جنبش به شکل بسیار مهمی، آن گذار عظیم تاریخی از جامعه سنتی به جامعه درحال پیدایش منعکس است که «باب» (علی محمد شیرازی) ایدئولوگ دینی آن بود.» [۱۶۱]. محمد رضا فشاهی در ادامه این تعریف می‌افزاید: «ویژگی این جنبش در حالت مرزی آن است که در عین شباهت کامل به جنبش‌های الحاد آمیز قرون وسطایی، برخی هسته‌های جنبش‌های غیر مذهبی سوداگری بعدها را نیز با خود دارد. به دیگر سخن، در جنبش بایان هم شعارهای قیام‌های مساوات گرایانه دهقانان قرون وسطایی و هم برخی شعارهای مورد پسند سوداگری انعکاس یافته است. بدین سان در این جنبش، عناصر قرون وسطایی قیام‌های دهقانی و فقرای شهری و عناصر قیام‌های دموکراتیک و لیبرال دوران آغاز شونده، با هم درآمیخته...» [۱۶۲]. فشاهی از نحوه برخورد با بایبگری اظهار تأسف می‌کند و می‌نویسد: «تاکنون با مکتب شیخیه و بویژه با جنبش بایان همچون یک حرامی رفتار شده است و چنین وانمود شده است که گویا این مکتب و سپس آن جنبش از بطن تاریخ و فرهنگ ایرانی و اسلامی بیرون نیامده و دنباله و نتیجه منطقی تحولات اجتماعی و فکری ایرانیان نبوده است...» [۱۶۳]. البته این نگرش و تحلیل تنها مختص محمد رضا فشاهی نیست. باقر مؤمنی [۱۶۴] هم در کتاب «ایران در آستانه انقلاب مشروطیت» حرکت استعماری و فتنه باب و دنباله آن، بهائیکری، را یک «جنبش» می‌نامد و به طور کلی اکثر روشنفکران غرب زده و نویسندگان و عناصر مارکسیست، فرقه باب و بهائیت را یک جنبش و یک حرکت مترقی ارزیابی می‌کنند و منشأ آن را به طریقی با تضاد طبقاتی مبتنی بر مالکیت و ثروت توجیه می‌نمایند که این امر نشانه فاصله داشتن از واقعیت‌های جامعه ایران است.

## پاورقی

- [۱] خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، به نقل از کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، اثر اسماعیل رابین، صص ۹۷-۱۱۲.
- [۲] سرارتور هاردینگ، یک دیپلمات در شرق، ص ۳۳۴.
- [۳] سند وزارت امور خارجه انگلیس، پرونده شماره ۳۷۹-۶۰-۱۵۲ و fO، به نقل از کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، تألیف اسماعیل رابین ص ۱۱۲.
- [۴] پرنس کینیاز دالگورکی وزیر مختار دولت روسیه تزاری در نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود. او ابتدا به عنوان مترجم سفارت روسیه در سال ۱۸۳۴ م به ایران آمد و با تظاهر به اسلام از حسن ظن و سادگی برخی از مسلمین سوء استفاده و در میان آنان نفوذ می‌کرد. وی از همین رهگذر موفق به نفوذ در خانقاه احمد گیلانی شد و در همانجا به شناسایی افراد مستعد برای اهداف مورد نظر خود پرداخت. دالگورکی بعد از مدتی به عتبات می‌رود و در مجالس درس «سید کاظم رشتی» با سیدعلی محمد شیرازی (باب) آشنا می‌شود. وی در کتاب خاطرات ایام سفارت خود در ایران، بخشی را به روابط خود با سیدعلی محمد باب اختصاص داده و طی آن تشریح کرده است که چگونه سیدعلی محمد باب در آفتاب سوزان بر روی بام می‌رفت و ساعتها به

خواندن اوراد و ادعیه فرقه «شیخیه» می پرداخت. پرنس دالگورکی اعتراف می کند که سیدعلی محمدباب معتاد به چرس و بنگ بود و من هم باتشویق وی به مصرف هرچه بیشتر این مواد سعی در تخریب مشاعر او داشتم و در این راه هم توفیق یافتم. تا جایی که ادعای تصرف در ماه و ستارگان را داشت و بعدها هم مدعی مهدویت شد. البته بهائیان مدعی جعلی بودن این خاطرات شدند اما با انتشار اسناد تاریخی و روشن شدن نقش دالگورکی در کوچ دادن نخستین گروه از بایان و بهائیان به شهر عشق آباد روسیه و ساختمان نخستین «مشرق الاذکار» (معبد بهائیان) در این شهر، صحت این مطالب ثابت گردید. ر. ک: خاطرات پرنس دالگورکی، کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی.

[۵] خاندان ساسون، بنیانگذار تجارت تریاک در ایران بودند و با تأسیس بانک شاهی انگلیس و ایران نقش بسیار مهمی در تحولات تاریخ معاصر ایران ایفا کردند و به امپراتوران تجاری شرق بدل شدند و در زمره دوستان خاندان سلطنتی بریتانیا جای گرفتند. برای آگاهی در این زمینه به کتاب ارزشمند «زر سالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و ایران» تألیف عبدالله شهبازی مراجعه فرمایید.

[۶] اسدالله فاضل مازندرانی، رهبران و رهروان در تاریخ ادیان، جلد دوم، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، صص ۲۸-۳۱. شیخگیری را باید مولود سیاست فتحعلی شاه قاجار و ابراهیم خان صدراعظم (نیای خاندان قوام شیرازی) برای استقرار یک نظام استبدادی و متمرکز در ایران دانست و شیخیه را یک فرقه درباری با هدف سلب اقتدار از نهاد غیردولتی روحانیت شیعی و استقرار سلطه مطلقه دولت بر حوزه دین ارزیابی نمود. دربار قاجار قصد داشت به عنوان تقلید از عثمانی یک نهاد دولتی دینی تأسیس کند و شیخ احمد احسائی را به عنوان «شیخ الاسلام» در رأس آن و قدرتی در مقابل علمای سرشناس آن روز قرار دهد. سید کاظم رشتی، جانشین شیخ احمد احسائی، نیز مورد حمایت فراوان دربار قجر بود و با دولت عثمانی رابطه بسیار نزدیک داشت.

[۷] خاطرات پرنس دالگورکی، کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی، صص ۳۰ تا ۳۵.

[۸] دکتر ج. ا. سلمنت، زیر نظر عباس وشوقی افندی، به‌الله عصر جدید، ص ۵۸، به نقل از بهائیت در ایران، ص ۱۲۸.

[۹] «کشف الغطاء» اثر میرزا ابوالفضل گلپایگانی، صص ۲۰۴-۲۰۱، به نقل از بهائیت در ایران. ]

[۱۰] فرمان مشروطیت به خط قوام السلطنه است. در زمانی که ریاست مجلس به عهده مهندس ریاضی بود استاد بوذری که از اساتید به نام خط است احضار و به وی گفت توبه نامه باب مفقود شده است، استاد نشانه صندوقی را داد و پس از آوردن صندوقچه توبه نامه باب در آن موجود بود که اکنون نیز در کتابخانه مجلس جمهوری اسلامی نگهداری می شود و آقای حائری که مردی دانشمند و متدین و از خاندان علمای بزرگ تشیع است، بیش از دیگران صلاحیت ریاست کتابخانه مجلس را دارا می باشد و آثار ارزنده در فهرست کتب خطی کتابخانه منتشر ساخته است.

[۱۱] به نقل از کتاب قائمیت مرحوم «محمد تقی شریعتی» و نیز کتاب گوشه های فاش نشده ای از تاریخ، چند «چشمه» از عملیات حیرت انگیز کینیاژ دالگورکی، جاسوس اسرارآمیز روسیه تزاری، یادداشتهای کینیاژ دالگورکی، انتشارات کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی، ص ۴۵.

[۱۲] خوانندگان محترم، برای اطلاع از مستندات این مسئله به مبحث «ادعای الوهیت» که در صفحات بعدی بر آن اشاره گردیده رجوع و یا در صورت نیاز به تحقیقات بیشتر و جامع تر به کتاب «بهائیان» نوشته «سیدمحمد باقر نجفی» مراجعه فرمایید.

[۱۳] منوچهر خان معتمدالدوله از خانواده های مسیحی ساکن گرجستان بود که در جریان جنگ ایران و روس اسیر و مقطوع النسل گردید. او پس از مرگ آقا محمدخان قاجار مورد توجه فتحعلی شاه قاجار قرار گرفت و به عنوان والی ایالت اصفهان منصوب گردید. وی که کینه ای عمیق از ایران و روابط پنهانی با روسیه داشت، می کوشید تا از سید علی محمد باب به عنوان حربه ای علیه دولت قاجار استفاده کند، بر این اساس بود که وی را مخفی کرد و اسباب راحت و عیش او را فراهم ساخت. نکته مهم اینکه

ارتشبد آریانا نسب مادری خود را به این خائن می‌رساند و خود را از اولاد و احفاد او معرفی می‌کرد.

[۱۴] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۵۰.

[۱۵] تصویر این نقاشی ادعایی در موزه «کرمل»، واقع در کوه کرمل، که بزرگترین معبد و مشرق‌الاذکار بهائیان در فلسطین اشغالی ایجاد شده، نگهداری می‌شود.

[۱۶] را نداشتند.

[۱۷] جهود: یهودی، کلیمی، اسرائیلی، فرهنگ دهخدا.

[۱۸] فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، صص ۴۵۸-۴۵۷.

[۱۹] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۲۱۰.

[۲۰] عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۸۲.

[۲۱] ترور امیرکبیر را «بابی» ها طراحی کرده بودند. عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، مورخه پاییز ۱۳۸۲، ص ۳۸.

[۲۲] مرتکب شد و تلاش برای از بین بردن ناصرالدین شاه در شمار واجبات این فرقه پوشالی محسوب می‌شده است. (مؤلف) این زن که خانم سلطانی نام داشت و در همسایگی خانه ما زندگی می‌کرد، هرروز دعا یا لوح مخصوصی را در لعن و نفرین ناصرالدین شاه می‌خواند. (البته باید به بهائیان حق داد که چنین تصویری نسبت به امیرکبیر داشته باشند چرا که تیزی و دقت امیرکبیر موجب حفاظت از اصول دین تحریف نشده و جلوگیری از رشد بهائیت - با وجود حمایت های پنهان و آشکار روسیه از آنان و همچنین نفوذ روسیه در دربار ایران - در دربار و در نتیجه ایران گردید).

[۲۳] شوقی افندی، قرن بدیع، جلد یک، صص ۳۱۹-۳۱۸.

[۲۴] دکتر سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۴۸.

[۲۵] فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، ص ۴۵۷.

[۲۶] عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، سال هفتم، پاییز ۱۳۸۲.

[۲۷] برخی از این درگیری ها و جنایات در کتاب بهائیان، نوشته سیدمحمدباقر نجفی، صص ۵۳۳ - ۶۱۳ ذکر شده است.

[۲۸] شوقی افندی، قرن بدیع، جلد دوم، ص ۱۲۲.

[۲۹] طاهره قزوینی دختر حاج ملاصالح قزوینی برغانی، برادرزاده و عروس حاج ملا محمد تقی قزوینی معروف به «شهید ثالث» که با استفاده از استعداد و تیزهوشی خداداد و منحصر پدر و عموی دیگرش - ملا محمد علی برغانی، از مریدان خاصه سید کاظم رشتی - که اخباری مسلک بودند به حلقه طلاب در آمده بود و سید کاظم او را در رسائل جوابیه خود قره العین نامیده بود. او کسی است که با بی حجابی و بی عفتی خود و سوءاستفاده از آشنایی با علوم دینی عده بسیاری را به بایگری کشاند. تاریخ نویسان وجود او را عمده ترین عامل نشر عقاید باییت در بین زنان می دانند. همچنین شهادت شهید ثالث، عمو و پدر شوهر او به تحریک قره العین صورت گرفت (بهائیت در ایران، ص ۱۳۵-۱۳۲). زشتی و قبح اعمال قره العین به حدی است که پیروان این فرقه نیز به آن معترضند، از جمله خواهر میرزا حسینعلی (بهأ) بعدها در مورد قره العین و تندروری های او در لوح عمه گفته است که قره العین یک دفعه بی حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی توانیم به در آوریم. (فتنه باب، ص ۱۷۵).

[۳۰] یعنی پشت ایمان از رفتار ایشان به لرزه در می آید.

[۳۱] میرزا حسینعلی نوری (بهأ)، مائده آسمانی، جزوه هفتم، ص ۱۳۰.

[۳۲] میرزا حسینعلی نوری (بهأالله)، اقتدارات، چاپ سنگی، ۱۳۱۰ ه ق، خط مشکین قلم، ص ۲۸.

[۳۳] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، صص ۲۱۳-۲۱۲.

[۳۴] از شهرهای ترکیه.

[۳۵] خاطرات پرنس دالگورکی، کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی.

[۳۶] کتاب «اقدس»، ص ۲۸، چاپ مطبعه ناصری، ۴۹ صفحه ۱۹ سطری.

[۳۷] سیدمحمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۴۵۶.

[۳۸] کتاب قرن بدیع، ص ۲۱۴.

[۳۹] بررسی باب و بهاء، جلد دوم، ص ۱۲.

[۴۰] میرزا حسینعلی نور کجوری (بهاءالله)، کتاب مبین، چاپ ۱۳۰۸ قمری، ص ۲۸۶.

[۴۱] میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله)، کتاب مبین، ص ۳۴۲.

[۴۲] میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله)، کتاب مبین، ص ۵۶.

[۴۳] میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله)، کتاب مبین، ص ۲۳۳.

[۴۴] میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله)، کتاب مبین، ص ۴۰۵.

[۴۵] کتاب «بدیع»، چاپ ۱۲۸۶ ه ق، ص ۱۵۴.

[۴۶] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، انتشارات بابک، چاپ سوم، بهار ۱۳۶۲، ص ۱۴.

[۴۷] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، ص ۱۶۰.

[۴۸] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، صص ۱۶۴-۱۶۳.

[۴۹] عبدالحسین نوایی، فتنه باب.

[۵۰] عبدالحسین نوایی، فتنه باب.

[۵۱] عبدالحسین باب، فتنه باب.

[۵۲] عبدالحسین نوایی، فتنه باب.

[۵۳] عبدالحسین نوایی، فتنه باب.

[۵۴] البته روانشناسان می توانند با بررسی آثار باب، نوع بیماریهای روانی او را مشخص و در کنار کتب و اسناد تاریخی به نسل های آینده ارائه نمایند.

[۵۵] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، صص ۱۵۵-۱۵۰.

[۵۶] محمد نعیم بزرگترین شاعر حزب بهائی، کارمند سفارت انگلیس در تهران و پدر عبدالحسین نعیمی- از جاسوسان نفوذی انگلیس در میان جنگلی ها و جاسوس رسمی انگلیس- است. میس لمبتون از دوستان نزدیک عبدالحسین نعیمی بود که همکاری صمیمانه ای با هم داشتند.

[۵۷] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۷۴.

[۵۸] سیدمحمدباقر نجفی، نویسنده کتاب بهائیان در ص ۴۶۶ کتاب می نویسد: در مقابله ای که مؤلف کتاب از نسخه خطی زین المقربین و چاپ اول ایقان با دیگر چاپ های بعدی به عمل آورد حدود ۴۹۱ مورد اختلاف پیدا شد!

[۵۹] حسینعلی میرزا پس از دعوی من یظهره اللهی، جهت مریدانش، کتاب احکام بهائیان را به نام «اقدس» تحریر و ارائه داد و به گفته ابوالفضل گلپایگانی، کتاب اقدس در مقام تطبیق با کتاب «بیان» در اصول و فروع، با یکدیگر چنان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومات. به نقل از کتاب بهائیان، نوشته سیدمحمدباقر نجفی، ص ۴۴۵.



- [۶۰] کتاب «محاضرات»، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۰۹۳.
- [۶۱] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۰۸.
- [۶۲] سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، صص ۱۰۳-۱۰۰.
- [۶۳] سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، به نقل از مجموعه الواح میرزا حسینعلی نوری، صص ۳ و ۴.
- [۶۴] احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۱۵۲.
- [۶۵] احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۹۵.
- [۶۶] ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، به نقل از رساله سؤال و جواب، ص ۱۴۷.
- [۶۷] ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۶۶، به نقل از مجموعه خطابات.
- [۶۸] ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، صص ۳۶۶-۳۶۷، به نقل از مکاتیب عبدالبهأ.
- [۶۹] یحیی نوری، خاتمیت پیامبر اسلام و ابطال تحلیلی بایبگری، بهائیکری، قادیانیکری، ص ۵۹.
- [۷۰] یحیی نوری، خاتمیت پیامبر اسلام و ابطال تحلیلی بایبگری، بهائیکری، قادیانیکری، ص ۵۹.
- [۷۱] باب ششم از کتاب بیان.
- [۷۲] بهأالله، لوح احمد.
- [۷۳] باب پنجم از کتاب بیان.
- [۷۴] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۲.
- [۷۵] خبرگزاری فرانسه، مورخه ۱ / ۶ / ۱۳۷۴.
- [۷۶] جامعه عمومی دنیا، از انتشارات لجنه جوانان بهایی طهران، ۱۳۳۸ شمسی، ص ۱۸.
- [۷۷] راهنمای احبای الهی در ترویج و انتشار امرالله، ص ۴۵.
- [۷۸] مهتدی، فضل اله، خاطرات صبحی درباره بهائیکری، چاپ سوم، ۱۳۴۴، چاپخانه علمیه تبریز، ص ۱۳۳.
- [۷۹] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۱۰، به نقل از کتاب مقام شعر در ادیان، تألیف روح اله مهراب خانی. مهراب خانی همچنین در ص ۵۷ کتاب می نویسد که بهأ زرتشت را پیغمبر بر حق می داند.
- [۸۰] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۰، به نقل از کتاب امر و خلق، فاضل مازندرانی ص ۳۴۸.
- [۸۱] خاطرات صبحی، صص ۲۴-۳۱.
- [۸۲] خاطرات صبحی، ص ۴۲.
- [۸۳] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۵.
- [۸۴] صابثان جمعی از اهل کتابند که با رها نمودن برخی باورهایشان به ستاره پرستی گرایش پیدا کردند.
- [۸۵] یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعفاً مضاعفه... سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۰ این صفت «اضعفاً مضاعفه» در آیه شریفه، صفت غالب ربا را بیان می کند و به هیچ روی ربای حرام را در دو یا چند برابر سود منحصر نمی سازد. قرآن کریم در سوره بقره آیه ۲۷۸ می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا...» یعنی ای گرویدگان! تقوای الهی پیشه کنید و آنچه از ربا بر جای مانده است را وانهدید؛ از این آیه و آیه های دیگر فهمیده می شود که ربا به کلی حرام است.
- [۸۶] قال رسول الله (ص): اخر جوا الیهود و النصراری من جزیره العرب. کنز العمال ج ۴، ص ۳۸۲، حدیث ۱۱۰۱۵.
- [۸۷] قال رسول الله (ص): لا یجتم عدی نان فی جزیره العرب. کنز العمال ج ۱۲، ص ۳۰۷، حدیث ۳۵۱۴۸.
- [۸۸] در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرد و مانند دوره جاهلیت پیشین، آرایش و خودآرایی نکنید.

- [۸۹] این سیاست توسط فرقه بهائیت اجرا شد و آل سعود به نام نوسازی اطراف مسجدالحرام خانه های حضرت علی (ع) و حضرت فاطمه (س) را با خاک یکسان کردند.
- [۹۰] وهابیان بقعه و گنبد های بقیع را خراب نموده و آن را - آنچنان که امروز مشاهده می شود- با خاک یکسان کردند. این مطلب در کتاب های متعددی از جمله فتنه الوهابیه نوشته زینی دحلان - مفتی مکه - (۱۲۳۱ ه ق - ۱۳۰۴ ه ق). آمده است. از مقبره های بقیع تصویرهایی نیز وجود دارد.
- [۹۱] سیاست فوق الذکر به امر انگلیسی ها توسط رضاخان قلدر مدتی اعمال می گردید.
- [۹۲] و انه لذكر لك و لقوم ك... سوره زخرف (۴۳) آیه. ۴۴ اسلام يك آيين فراگیر و جهانی است؛ در سوره ابراهیم آیه ۱ آمده است: ... ك تاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور... یعنی (ای پیامبر!) این قرآن کتابی است که بر تو فرو فرستادیم تا همه مردم را از تاریکی ها به سوی نور هدایت کنی آیه ذکر شده نیز بر قومی بودن اسلام دلالت ندارد زیرا به نظر بیشتر اهل تفسیر آیه بدین معناست که قرآن باعث می شود پیامبر اسلام (ص) و قوم او در میان سایر قوم ها یاد شوند و این قرآن مایه شرافت و برتری آنهاست.
- [۹۳] قرآن کریم با ویژگی های مختلف خود، مبارز طلبیده است؛ از جهت بلاغت؛ از جهت خبر دادن به امور غیبی؛ از جهت اینکه اختلاف و تناقضی در آن راه ندارد و مانند اینها. اگر قرآن تحریف شود به گونه ای که کلام الهی نباشد، دیگر - دست کم در جاهای تحریف شده - معجزه نخواهد بود و مبارز طلبی به آن صحیح نیست در حالی که در عصر کنونی نیز قرآن با صدایی رسا مبارز می طلبد و هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست. بنابراین دست بردن در قرآن کریم و ارائه آن به عنوان کلام الهی ممکن نیست. تغییراتی مانند اختلاف قرائت ها نیز که در قرآن ایجاد شده، به گونه ای نبوده است که قرآن را از اعجاز و کلام خدا بودن خارج سازد. خداوند در سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۲ و ۴۱، می فرماید: «و انه لك تاب عزيز لا- يأتیه البطل من بين يديه و لا من خلفه...» یعنی و به راستی قرآن کتاب نفوذ ناپذیری است که باطل را از هیچ سو در آن راهی نیست.
- [۹۴] در زمان صدارت «آتا ترک» در ترکیه نماز به زبان ترکی خوانده می شد.
- [۹۵] دست های ناپیدا، خاطرات مستر همفر، ترجمه احسان قرنی، صص ۶۷-۷۶.
- [۹۶] با گذشت یک قرن امروزه شاهدیم تمام این توطئه ها بی اثر شده و روند اسلام گرایی رو به رشد گردیده است.
- [۹۷] در این رابطه جای پای سفیر انگلیس در انعقاد قراردادهای استعماری گلستان و ترکمن چای را می توان مورد اشاره قرار داد.
- [۹۸] دست های ناپیدا، خاطرات مستر همفر، ترجمه احسان قرنی، صص ۷۶ و ۷۷.
- [۹۹] شوقی افندی، قرن بدیع، جلد سوم، ص ۲۹۹. ]
- [۱۰۰] عباس افندی، خطابات مبارکه، جلد اول، ص ۳۳.
- [۱۰۱] عبدالبهاء، خطابات مبارکه، جلد ۱، چاپ مصر، ص ۳۲.
- [۱۰۲] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، صص ۲۲۳-۲۲۷.
- [۱۰۳] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۱.
- [۱۰۴] عبدالله شهبازی طی مقاله ای در فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، ص ۱۳، چنین نوشته است: مانکجی هاتریا بنیادگذار واقعی اولین سازمان فراماسونری ایران (فراموشخانه) است که به دلیل فقدان تحقیقات بنیادین در این زمینه تأسیس آن به غلط به میرزا ملکم خان نسبت داده شده است.
- [۱۰۵] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۳۰.
- [۱۰۶] پدر دکتر نورالدین کیانوری از رهبران حزب توده.

[۱۰۷] عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، صص ۳۸-۴۳.

[۱۰۸] عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، پاییز ۸۲، صص ۴۵ و ۴۶.

[۱۰۹] یکی از سه پسر میرزا ابراهیم خان منشی زاده، به نام داوود منشی زاده، در سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ به تأسیس گروه فاشیستی سومکا دست زد. این گروه با نظامیان عالی رتبه وابسته به سازمان اطلاعاتی انگلیس، به رهبری سرلشکر حسن ارفع، رابطه تنگاتنگ داشت و اقدامات آن بخشی از عملیات شبکه فوق به شمار می رفت. (عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، ص ۴۶، به نقل از ظهور و سقوط پهلوی، ج ۲، ص ۴۴۰).

[۱۱۰] مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد اول، ص ۱۱۲ و یغما، سال ۱۳۳۱ (۵)، ص ۱۳۴.

[۱۱۱] فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷.

[۱۱۲] خاطرات علی اکبر ارداقی، ص ۵۱.

[۱۱۳] عبدالرحیم ضرابی با مانکجی هاتریا، رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران، مرتبط بود و کتاب تاریخ کاشان را به سفارش مانکجی نوشت. عبدالرحیم خان ضرابی از اعضای خاندان سپهر و از خویشان مورخ الدوله سپهر است و پدر علیقلی خان نبیل الدوله بهائی معروف که از دوستان عباس افندی و سال ها کاردار سفارت ایران در ایالات متحده آمریکا بود. علیقلی خان ضرابی (نبیل الدوله) نیز در جوانی در سفارت انگلیس در تهران کار می کرد. وی در آمریکا یکی از ماسون های بلند پایه شد و در طریقت اسکاتی کهن به درجه سی و سوم (عالی ترین درجه ماسونی) رسید.

[۱۱۴] عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، صص ۴۴-۴۵.

[۱۱۵] عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، صص ۴۴ - ۴۵، به نقل از آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، پرونده ۴۳۸۵۰ - ن.

[۱۱۶] شهبازی، عبدالله، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، به نقل از عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، جلد ۳، صص ۸۷-۸۵.

[۱۱۷] شهبازی، عبدالله، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷.

[۱۱۸] شهبازی، عبدالله، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷.

[۱۱۹] خلوتص عنوان عبری سازمان پیشاهنگی یهود و یکی از تشکل های کاملاً وابسته به آژانس یهود در ایران بود.

[۱۲۰] شلمو هیلل با نام مستعار موریس پرز از سوی دستگاه مهاجرت اسرائیل برای یاری به مهاجرت جوانان عراقی از راه ایران، به ایران آمد و نماینده آژانس جهانی یهود بود.

[۱۲۱] خاطرات مئیر عزری، جلد اول، ص ۴۴.

[۱۲۲] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۷۱.

[۱۲۳] اخبار امری، سال ۱۰۷ بدیع، ماره ۸، ص ۲ به نقل از فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷.

[۱۲۴] توفیعات مبارکه، نوروز ۱۰۱ بدیع، ص ۱۵۹، همان.

[۱۲۵] سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، مرکز نشر اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۲۵۷.

[۱۲۶] اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت، مؤسسه تحقیقی رائین، ص ۱۷۰.

[۱۲۷] روزنامه جمهوری اسلامی، مورخه ۱۱ / ۸ / ۱۳۸۲.

[۱۲۸] اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت، صص ۱۷۱ و ۱۷۰.

[۱۲۹] اخبار امری، ش ۱۰، دیماه ۱۳۴۰ (ژانویه ۱۹۶۲، شماره صفحات مسلسل ۶۰۱).

[۱۳۰] سیدمحمدباقر نجفی، بهائیان، ص ۶۶۵.

[۱۳۱] نخستین مشرق‌الاذکار در عشق آباد بنا شده است.

[۱۳۲] عباس افندی (عبدالبهائ)، کتاب قرن بدیع، جلد دوم، چاپ مصر، صص ۲۳۱-۲۳۰.

[۱۳۳] روحیه خانم ام‌البهائ، ترجمه ابوالقاسم فیض، کتاب گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی‌همتای ما، ص ۳۸۴، به نقل از بهائیت در ایران، ص ۲۵۶.

[۱۳۴] صحیفه نور، جلد ۱، ص ۴.

[۱۳۵] سخنرانی حضرت امام خمینی (ره) به نقل از صحیفه نور، جلد اول، چاپ اول، ص ۱۲.

[۱۳۶] نامه مورخه اردیبهشت ۱۳۴۲ در پاسخ به علمای اعلام و حجج اسلام یزد، صحیفه نور، جلد اول، چاپ اول، ص ۴۴.

[۱۳۷] نامه مورخه اردیبهشت ۱۳۴۲، صحیفه نور، جلد اول، چاپ اول، ص ۴۴.

[۱۳۸] همان.

[۱۳۹] برگی از کتاب بهائیان که نامش روی آن حک نشده است. مطالب دستنویس، بی تا، بی نا.

[۱۴۰] صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۶۱، صص ۳۵-۳۴.

[۱۴۱] مجله اخبار امری، آذر و دی ماه ۱۳۲۹ شمسی، صص ۴-۵.

[۱۴۲] مجله اخبار امری، شماره ۵، سال ۱۰۹ بدیع.

[۱۴۳] ورقا مدیریت گروه آموزش جغرافی دانشگاه تربیت معلم را برعهده داشت وی در سال ۱۳۵۷ و در بحبوحه انقلاب با ۹۰ میلیون بدهی مالیاتی از ایران فرار کرد.

[۱۴۴] کسروی، احمد، بهائیکری، صص ۹۸-۹۹.

[۱۴۵] یزدانی، احمد، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، جلد اول، صص ۴۵ و ۴۶.

[۱۴۶] کتاب هشتم، ص ۱۰۶.

[۱۴۷] ارباب، فروغ، اختران تابان، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، ۱۲۲ بدیع، ص ۳۰۹.

[۱۴۸] آئین جهانی، ص ۷۱.

[۱۴۹] خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، مورخه ۲۱ / ۲ / ۱۳۷۲، به نقل از خبرگزاری فرانسه.

[۱۵۰] خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، مورخه ۲۱ / ۲ / ۱۳۷۲، به نقل از خبرگزاری فرانسه.

[۱۵۱] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، ص ۱۴.

[۱۵۲] بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، انتشارات سخن، ص ۱۱۴.

[۱۵۳] خاطرات مستر همفر، جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، انتشارات امیر کبیر، ص ۸۴.

[۱۵۴] احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۹۲.

[۱۵۵] احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۱۴۶.

[۱۵۶] صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۶.

[۱۵۷] فروغ ارباب، اختران تابناک، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری ۱۲۲ بدیع، ص ۲۰۶.

[۱۵۸] مدرسه تابستانه بهائی که توسط محفل ملی آمریکا و کانادا اداره می شود. اختران تابناک، ص ۲۱۸.

[۱۵۹] اسامی و سابقه افراد از کتاب اختران تابناک، نوشته فروغ ارباب، انتشارات مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، ۱۲۲ بدیع برداشت شده است.

[۱۶۰] محمدرضا فشاهی در سال ۱۳۲۴ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دبیرستان کشاورزی «مامازن» به پایان برد.

فعالیت ادبی و مطبوعاتی را از سال ۱۳۴۷ از مجله فردوسی و با چاپ سفرهای «موج نو» آغاز کرد و کم کم به چهره‌ای شناخته شده در میان جوانان مبدل گردید. در اواخر دهه ۱۳۴۰ با یک دختر ارمنی ازدواج کرد و در اوایل دهه ۱۳۵۰ به همراه وی به فرانسه مهاجرت کرد. فشاهی در پاریس به تکمیل تحصیلات خود در رشته فلسفه پرداخت و هم اکنون به عنوان استاد فلسفه در یکی از دانشگاه‌های پاریس به کار اشتغال دارد.

[۱۶۱] محمدرضا فشاهی، واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال، انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۵۶، مقدمه.

[۱۶۲] همان.

[۱۶۳] محمدرضا فشاهی، همان.

[۱۶۴] برای آشنایی با شرح حال و عملکرد باقر مؤمنی به جلد هفتم از مجموعه کتاب‌های «نیمه پنهان»، دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان، مراجعه فرمایید.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه  
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...  
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای  
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)  
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...  
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه  
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال  
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان  
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:  
[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور  
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی  
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل  
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق  
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱  
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

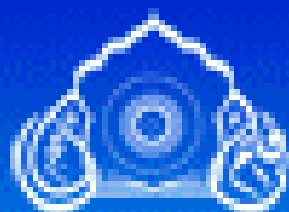
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده  
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار  
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،  
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی  
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از  
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،  
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

# گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

